

گفتار یازدهم

اردبیل از شهریور ۱۳۲۰ تا آغاز انقلاب ۱۳۵۷

مقدمه: در مجلدات اول و دوم این کتاب از گذشته‌های اردبیل سخن گفتیم و آن مقدار از وقایع این خطه باستانی را که میسر بود، از دوران‌های قدیم تا شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی، به اجمال آوردیم.

اکنون برای رعایت ترتیب تاریخی، این گفتار از جلد سوم را به وقایع اردبیل از بعد از سوم شهریور ماه آن سال اختصاص می‌دهیم و اتفاقات قابل ذکر آن منطقه را در اینجا می‌آوریم و چون اصولاً حوادث و اتفاقات ایران از آن سال، یعنی ۱۳۲۰ تا کنون زیاد و تحولات اجتماعی و سیاسی بسیار وسیع است، برای آن که جایی برای گفتارهای دیگر نیز باقی باشد ایجاز و اختصار را در آن رعایت می‌کنیم و شرح آنها را به دانشمندان معاصر اردبیل، که ای بسا شاهد و ناظر آنها بوده‌اند، و نیز جوانان اندیشمند این سامان، که مسلماً در آینده در این باره به مطالعاتی خواهند پرداخت، واگذار می‌نمایم.

در گفتار ششم مجلد دوم ورود سربازان شوروی را، در حوالی ظهر روز دوشنبه سوم شهریور ۱۳۲۰ به شهر اردبیل، بیان کردیم و سرگذشت تأثرآور اردبیلیان را در آن روز و روزهای هولناک بعد، یادآور شدیم و گفتیم علیرغم آن که در شهر شایع شده بود که نیروی کمکی از تهران آمده در گردنه "صائین" جلوی سپاهیان روس را گرفته است، طولی نکشید که از رادیوها شنیده شد "مهاجمین از زنجان و قزوین نیز گذشته به قصد تهران پیش می‌روند".

اردبیلی‌ها از آن چه در خارج از این شهر می‌گذشت ناآگاه بودند و چون سیم‌های تلگراف و تلفن قطع و هیچگونه آمد و رفتی نیز صورت نمی‌گرفت رابطه‌ای با خارج و منجمله تهران و تبریز نداشتند و تنها بعد از باز شدن راه‌ها و عادی گشتن تقریبی اوضاع، که کمی بیش از سه هفته به طول انجامید، با وصول برخی از جراید مرکزی دریافتند که رضا شاه، بر اثر فشار دولت‌های مهاجم از سلطنت کنار گرفته و به وسیله انگلیسی‌ها به سوی جزیره "موریس" در اقیانوس هند و مجاورت سواحل شرقی آفریقا حرکت داده شده است. استعفای رضا شاه به نفع فرزند ذکور ارشد "محمد رضا پهلوی"، که بر طبق قوانین ولیعهد او بود، صورت گرفت و محمدعلی فروغی، نخست‌وزیر وقت، روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ متن استعفانامه وی را در مجلس شورای ملی قرائت نمود.

در آن روز محمدرضا پهلوی با تشریفات لازم به مجلس آمد و به عنوان دومین پادشاه خاندان پهلوی، برای حفظ تمامیت ارضی ایران و صیانت از قانون اساسی و اجرای کامل اصول آن، همچنین تأمین آزادی و رفاه و سعادت ملت سوگند یاد کرد.

این کار مقارن با زمانی بود که قسمت اعظم ایران تحت اشغال ارتش بیگانه بود. در خزانه مملکتی برای پرداخت‌های ضروری دولت پولی یافت نمی‌شد. قشون ایران، بر اثر خیانت فرماندهانش، از هم پاشیده، نظم و نظام آن در هم ریخته بود. وکلای که دیروز در مجلس شورای ملی، عروسک مآب و با مدح و تعریف از رضا شاه قیام و قعود می‌کردند، امروز به نام "نماینده مردم" آهنگ‌هایی را در راه "وطن پرستی!" ساز کردند. "ملت دوست نما" یان فرصت‌طلب با تعلیماتی که، به قول دسته‌های مخالف شب‌ها از سفارتخانه‌های خارجی می‌گرفتند، روزها اتحادیه و حزب برپا می‌داشتند و به جای آن که در این گیر و دار هول‌انگیز، بالاتفاق به فکر نجات وطن و صیانت ناموس ملی باشند، مشکلات گوناگونی به وجود می‌آوردند. دولت‌ها را، که اعضای آنها نیز از قماش خود اینها و بنا به مشهور اکثراً منتخب نمایندگان سیاسی کشورهای اشغالگر بودند، استیضاح می‌کردند و برای وجیه‌المئه شدن، با چماق‌های تکفیر سیاسی و اجتماعی بر سر این و آن می‌کوفتند و بیش از اشغالگران وطن، مستقیم و غیرمستقیم، در حفظ منافع دولت‌های بیگانه کوشش می‌نمودند. قحطی طبیعی و مصنوعی، با چهره کریه خود ملت را با استیصال مواجه می‌ساخت و سوداگران بی‌انصاف با توسل به انواع حیل‌ها، چنان که معمول آنهاست، دمار از روزگار مردم برمی‌آوردند. بیکاری و درماندگی بیش از پیش بر جامعه و افراد سنگینی می‌کرد و اساس امنیت اجتماعی را تهدید می‌نمود. یاغیگری قبایل داستان دردآور دیگری بود و خیرهایی که از یورش آنها به قراء و آبادی‌ها، و نهب و غارت و ای‌بسا قتل مردم، می‌رسید آدمی را سخت تحت‌تأثیر قرار داده و اندوهگین می‌ساخت.

این قبیل بی‌نظمی‌ها اختصاص به پایتخت و یا مناطق به خصوصی نداشت و گرچه در اصل از پایتخت سرچشمه می‌گرفت ولی مانند دوایر مواجی، که از افتادن سنگی در وسط استخری به وجود می‌آید و به تدریج به کناره‌های آن می‌رسد، همه نقاط مملکت را فرا می‌گرفت. با این تفاوت که هر چه از پایتخت دورتر می‌شد اثرات آن بیشتر خودنمایی می‌کرد و اردبیل هم یکی از این نقاط بود.

شهرها هم مثل انسان‌ها خوشبخت و بدبخت دارد و سعادت یا نکبت گاهی در سرنوشت آنها پیدا می‌شود. اردبیل از جمله نقاطی است که در دو سه قرن اخیر از خوشبختی‌ها بهره کمتری داشته است. مراجعه اجمالی به گذشته‌های ایران نشان می‌دهد که این خطه، با آن که در تمام گرفتاری‌های مملکت به قدر دیگر نقاط آن و گاهی بیشتر سهم و بهره داشته جانفشانی‌های قابل تقدیری در اعتلای عظمت این مرز و بوم نموده است، و حتی با آن که به قول مورخان استقلال سیاسی و وحدت جغرافیای ایران بعد از انقراض ساسانیان، به دست یک جوان سیزده ساله از این شهر احیا گشته و تجدید افتخارات این کشور باستانی با فداکاری‌های رادمردان و شجاعان اردبیل صورت گرفته است^۱، با این حال هیچ گاه در خور فداکاری‌ها یا ارزش خدماتش از خوشی‌های آن بهره نگرفته و به قول معروف به مانند مرغی شده است که در عزا و عروسی سهم او ناکامی و قربانی گشتن است و صد حیف که کنون هم چنین است.

۱. به جلد اول این کتاب مراجعه شود.

فصل اول

وقایع اردبیل از شهریور ۱۳۲۰ تا تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان

مراجعت فراریان

ما در جلد دوم اشاره کرده‌ایم که مقارن با ورود سربازان روس، گروهی از مردم اردبیل، به ویژه مالکین و ثروتمندان خانواده‌های خود را برداشته، با هر وسیله که ممکن می‌شد، ولو با پای پیاده، راه دهستان‌ها را پیش گرفتند و از شهر به در رفتند. خروج از شهرها، در چنین مواقعی سابقه تاریخی دارد به ویژه در اردبیل، که غالباً در گذشته‌های خود معرض تاخت و تازهای بسیاری بوده است. در آن یورش‌ها مردم از شهر می‌گریختند و با صرف‌نظر کردن از مال و سامان، جان خود را به در می‌بردند. در قرون پیش که جنگل به شهر نزدیک بود غالباً فرارها بدان ناحیت صورت می‌گرفت و چنانکه "یاقوت حموی" مؤلف "معجم‌البلدان" در حمله مغول‌ها به اردبیل اشاره کرده، مخفی‌گاه‌های جنگل پناهگاهی برای مردم آنجا به شمار می‌آمد.

علاوه بر هجوم‌های تاریخی در ایامی که بیماری همه‌واگیری، مثل وبا و طاعون و حصبه و غیره نیز شیوع می‌یافت آنهایی که امکان خروج داشتند از شهر به در رفته به دهستان‌ها، مخصوصاً در کوهپایه‌ها، روی می‌آوردند و بدان وسیله، بدون آن که به علت علمی آن آگاه باشند از ابتلای به بیماری در امان می‌ماندند.

آن چه در خور توجه است این است که دهقانان آن روزگار از فطرت نیک انسانی بهره زیادی داشتند و با گرمی داشتن مقدم چنین مهمانان لاعلاج، برادروار با آنها یاری و همدردی می‌کردند. صد حیف که در این روح جوانمردی نیز در سنوات اخیر ضعف و فتوری راه یافته و سودجویی مادی، گاهی توأم با ناجوانمردی در بعضی جا جانشین آن گشته است.

در سوم شهریور مذکور، آنان که به دهستان‌ها رفته بودند با مهر و محبت روستائیان روبرو گشتند و چند روزی از آن ایام پر اضطراب را در آنجاها گذرانیدند. آنان می‌ترسیدند که اگر به شهر درآیند مورد بی‌مهری ارتش سرخ قرار گیرند و به نام آن که "بورژوا" هستند از "کمونیست‌ها" اذیت و آزاری ببینند ولی چون کم کم به واهی بودن این تصور پی بردند به خانه و کاشانه خود بازگشتند.

با همه محبت‌ها و مهمان‌نوازی‌هایی که دهقانان در حق اینان به عمل می‌آوردند باز اقامت در بیرون از مسکن و منزل مالوف برای آنها ناگوار بود و اضطراب و نگرانی روحی، آسایش واقعی را در آنجا از آنها سلب می‌نمود و بی‌خبری از آن چه در شهر می‌گذشت ناراحتی سنگینی در خاطر آنان به وجود می‌آورد.

استقرار ارتش سرخ در سربازخانه اردبیل

در گفتارهای پیشین گفته‌ایم که قبل از سلطنت رضا شاه "نارین قلعه" تاریخی، محل استقرار ساخلوی اردبیل بود. در اوایل سلطنت وی و مقارن با سازمان یافتن ارتش ایران، احداث ساختمان‌های بخصوصی، برای "فوج ۱۱ قهرمان اردبیل" در برنامه ارتش منظور گردید و در کنار شهر، در مجاورت جاده اردبیل به تبریز در محوطه وسیعی بناهای بزرگی برپا شد و به نام "سربازخانه" مورد استفاده هنگ اردبیل قرار گرفت.

این محیط کم کم وسعت یافت و حتی فرودگاه کوچکی نیز در جنوب آن به وجود آمد و این فرودگاه همان بود که روس‌ها پس از ورود به اردبیل، در نشست و برخاست هواپیماهای جنگی خود از "باند" خاکی آن استفاده نمودند.

سربازخانه ابتدا محل استقرار "فوج ۱۱ قهرمان اردبیل" بود. فوجی که با عشق و علاقه سرهنگ "کلب‌علی‌خان" به بهترین وضع روز درآمد و در ارتش ایران اسم و رسمی یافت^۱. بعدها که ساخلوی اردبیل به تیپ و سپس، یعنی اواخر سال ۱۳۱۹ خورشیدی، به لشکر توسعه یافت این محوطه مرکز لشکر شد.

روز سوم شهریور، ارتش شوروی پس از ورود به شهر، سربازخانه را نیز اشغال کرد ولی چون شب فرا رسید بنا به مقتضیات حالت جنگی، آنجا و نقاط دیگر را که در اختیار گرفته بود، رها کرده از شهر به در رفت. از فردای آن روز، که سربازخانه آماده و ملاحظات تأمینی از جهت استقرار در آن فراهم گردید، آن دسته از سپاه روس، که می‌بایست در این منطقه بماند، بدانجا نقل مکان کرد و تا اواسط شهریور ماه ۱۳۲۵ خورشیدی، که ارتش سرخ ایران را تخلیه نمود، سربازخانه را در تصرف داشت.

تشکیل پای‌چراغ‌ها و شبگردی در محلات برای تأمین امنیت

صبح روز دوشنبه سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ با وجود حمله هواپیماهای شوروی به اردبیل، ادارات دولتی کما فی‌السابق تشکیل یافت و کارمندان آنها، هر چند که مراجعینی نداشتند، طبق مرسوم در سر کار خود حاضر شدند و گرچه از ترس "تأمینات شهربانی" امکان گفتگو در باب حمله روس‌ها نداشتند با این حال دو سه ساعتی در اطاق‌های خود باقی ماندند و چون خبر حمله ارتش سرخ در شهر شیوع یافت و بازار و دکان‌ها تعطیل گردید آنها نیز محل کار خود را ترک کردند و بدین طریق ادارات دولتی و سازمان‌های دیگر نیز بلا تکلیف بسته شدند.

شک نیست که با چنین واقعه‌ای کلانتری‌ها نیز قادر به انجام کاری نبودند و افسران و پاسبانان آنها، مثل افراد شهربانی به خانه‌های خویش بازگشته تغییر لباس دادند و با نگرانی از سرنوشت خود در صدد یافتن پناهگاهی برآمدند. در نتیجه شهر به کلی فاقد پاسدار و نگهبان قانونی گشت و تزلزل امنیت عمومی مسئله نگرانی‌آوری برای ساکنین آن به وجود آورد.

در چند روز اول حادثه‌ای پیش نیامد و شاید بدان جهت بود که افراد ناباب نیز بر اثر سرعت پیشامدها مبهوت گشته گویی از تصرف شهر خود به وسیله ارتش بیگانه کریخت شده بودند، ولی دو سه روز دیگر، که تقریباً وضع به صورت عادی باز می‌گشت، تأمین امنیت مردم، به ویژه در شب‌ها، که شهر به علت خاموشی چراغ‌ها در ظلمت و تاریکی فرو می‌رفت، مورد توجه بزرگان محل قرار گرفت و سرانجام هر محله برای خود

۱. در این مورد به مطلبی که در گفتار ششم این کتاب نوشته شده است مراجعه فرمائید.

قرارگاهی ترتیب داد و از جوانان و مردان ساکن محله، با تعیین نوبت مشخص، دسته‌های سیاری به وجود آورد که شب‌ها با چوب و چماق در کوچه‌های محله می‌گشتند و به جای پاسبانان رسمی، برای صیانت خانه‌ها از تجاوز برخی نابکاران احتمالی پاس می‌دادند. محلی را که به عنوان قرارگاه این شبگردان انتخاب می‌شد "پای چراغ" می‌گفتند و در آنجا وسایلی مثل چای و بخاری برای استراحت کسانی که از گشت بازمی‌گشتند مهیا می‌ساختند.

اطلاق این نام بدان قرارگاه‌ها در آن روز صورت نگرفت بلکه از سال‌ها پیش این کلمه یک عنوان شناخته شده به حساب می‌آمد و تا آنجا که به نظر می‌رسد به دوران جنگ بین‌الملل اول مربوط می‌گردد. زیرا به گفته سالخوردگان در آن ایام هم این شهر به وسیله نیروهای بیگانه اشغال گردید و پاسداری‌هایی برای حفظ نظم و امنیت از طرف اردبیلیان آن روز به وجود آمد و این نام به وسیله آنان، برای قرارگاه‌های پاسداران به کار برده شد. پای‌چراغ‌ها مدتی برجای ماندند و تا روزی که کلانتری‌ها از نو تشکیل یافته رشته انتظامات را در دست گرفتند به حراست از محلات و خانه‌های مردم پرداختند.

رفع حالت جنگی نیروهای مهاجم و تشکیل مجدد شهرباتی و کلانتری‌های اردبیل

تبلیغات ارتش ایران در دوران قبل از شهریور ۱۳۲۰، در باب قدرت رزمی و وسائل جنگی آن بسیار قوی بود و تا آنجا اثر داشت که "از لحاظ داخلی" مردم ایران آن را شکست‌ناپذیر می‌دانستند و "از حیث جهانی" نیز دول منطقه آن را یک نیروی مقتدر به حساب می‌آوردند. به ویژه آن که دولی مثل ترکیه، عراق و افغانستان نیز با انعقاد پیمان سعدآباد با آن اتحاد داشتند!

به همین ملاحظات ارتش شوروی هنگام حمله به ایران، با وجود آن که با سپاه و تجهیزات خود در جبهه جنگ با آلمان، نیاز مبرمی داشت و با آن که از طرف دولت انگلستان اطمینان کاملی در باب بی‌اثر گذاشته شدن پیمان سعدآباد به دست آورده بود، با این حال برای آن که غافلگیر نشود و در حال مبدا "نیروی مقتدر ارتش ایران و همپیمانان؟! را درهم بشکند با تعداد زیادی سرباز و انواع مختلف سلاح‌های جنگی حمله خود را آغاز کرد ولی چون ارتش ایران بر اثر خیانت سرانش، که به قول جراید آن روز دست‌نشانندگان سیاست انگلستان بودند، در همان لحظات اولیه منلاشی گشت نیازی برای استفاده از آنها پیدا نشد.

تدابیر نظامی مدت‌ها پس از فروکش کردن حالت حمله نیز فرماندهان شوروی را از هرگونه آمادگی رزمی باز نداشت و یکان‌های ارتش سرخ را در ایران، و بالطبع در اردبیل، به حال آمادهباش نگه‌داشت، ولی با گذشت روزگار، به ویژه وضع قرارهائی با دولت ایران، و کسب اطمینان از این که هیچ خطری، اعم از نیروهای نظامی یا دستجات چریکی، آنها را تهدید نمی‌نماید، روس‌ها کم‌کم قسمت‌هایی از ارتش خود را به جبهه جنگ با آلمان اعزام داشتند و ساخلوی خود را در این شهر به حداقل ممکن تقلیل دادند.

کار این دسته از سربازان روسی برقراری رابطه با یکان‌های مستقر در نقاط دیگر

۱. این اتحادیه و نظایر آنها، که بر طبق نقشه و خواست ابرقدرت‌ها به وجود می‌آید فقط برای حفظ منافع خود آنها صورت می‌گیرد و روزی که آنها بخواهند، همانند توپی که بادش خالی شود خود به‌خود بی‌اثر گشته از بین می‌رود. پیمان سعدآباد یکی از آنها بود که به وسیله انگلیسی‌ها بین کشورهای افغانستان، ایران، ترکیه و عراق به وجود آمد و در شهریور ۲۰ که منافع انگلستان حمله به ایران را ایجاب نمود از بین رفت.

بود و مثل دیگر ساخلوهای شوروی در شهرهای ایران، امنیت پشت جبهه را تأمین می‌نمود. آنها به ظاهر با مردم و ساکنان شهر کاری نداشتند و در مسائلی مثل امنیت سکنه و تأمین وسایل رفاه مردم عملی انجام نمی‌دادند. و گرچه همهٔ امور منطقه طبق صوابدید کنسولخانه شوروی در اردبیل، که پس از سوم شهریور تشکیل یافت، انجام می‌گرفت با این حال کلیهٔ این امور را از وظایف سازمان‌های دولتی ایران می‌دانستند و خود در آنها مداخلاتی نمی‌کردند.

امنیت یکی از کارهای فوری و ضروری بود و برای تأمین آن تشکیل شهربانی لازم می‌نمود. از این رو با موافقت فرمانده پادگان و مأموران سیاسی شوروی در تهران و اردبیل، شهربانی این شهر با دو کلانتری از نو تشکیل یافت و تعدادی تفنگ و فشنگ در اختیار آنها گذاشته شد و آن عده از افسران و پاسبانان که در شهر مانده بودند به خدمت دعوت گردیده با پوشیدن لباس رسمی، بر مبنای مقررات قبلی کار خود را آغاز نمودند.

سابقاً گفته‌ایم که هنگام حملهٔ روس‌ها به ایران، شخصی به نام "حسن‌علی شهروزی" فرماندار اردبیل بود. او که بر اثر وضع حمل همسرش نتوانست مثل افسران ارتش و دیگر مأموران عالی‌رتبهٔ دولتی فرار کند اضطراراً در این شهر باقی ماند و با موافقت روس‌ها به عنوان فرماندار کماکان مرجع امور منطقه گردید. ولی با دگرگونی اوضاع و تفاوت موقعیت جدید، با دوران قبل از حملهٔ روس‌ها، مأموریت شخص دیگری لازم بود تا متناسب با اوضاع روز عمل کند و راه نجات وطن از این پیش آمد تأثیربار، به نحو شایسته‌ای کوشش نماید. از این رو پس از آن که کارها تا حدی عادی گشت و راه آمد و شد بین اردبیل و تهران باز گردید شهروزی از این ولایت رفت و شخص با تجربه‌تر دیگری به نام "میرزا کریم‌خان مبصر روشنی" به جای او فرماندار اردبیل شد.

کریم‌خان مرد مسنی بود و قبلاً به عنوان مأمور وزارت خارجه مدت‌ها در "عشق‌آباد" و قفقاز سابقهٔ خدمت و آشنائی با روس‌ها و خلیقات آنها داشت. این بود که روس‌ها او را محترم می‌داشتند و به مقدار زیادی بدو اعتماد می‌کردند و چه بسا که موافقت روس‌ها و ابراز قبلی چنین اعتمادی از ناحیهٔ آنها، از عوامل مؤثر در انتخاب او به فرمانداری اردبیل بود. زیرا در آن زمان دولت ایران سعی داشت که مأموران ولایت تحت اشغال نظامی بیگانه را با صلاح‌دید آنها برگزیند تا در عمل مشکلی پیش نیاید. کریم‌خان پس از ورود به اردبیل توانست با آنها حسن روابط برقرار نماید و گرفتاری‌هایی را که بین عمال دولت، یا مردم اردبیل با مأموران و سربازان شوروی در این منطقه پیش می‌آمد به نحو شایسته‌ای برطرف سازد. اقدامات او در تحکیم موقعیت شهربانی و کلانتری‌ها بسیار مؤثر افتاد و تشکیل پادگان نظامی ایران در اردبیل نیز به مقدار زیادی با تلاش‌های او صورت گرفت.

ورود نیروهای نظامی ایران و تشکیل مجدد پادگان اردبیل

در مجلد دوم اشاره کرده‌ایم که "سرتیپ قادری" فرمانده لشکر ۱۵ اردبیل، ظهر روز یکشنبه دوم شهریور ماه ۱۳۲۰ محل خدمت خود را رها کرده به اتفاق خانواده‌اش رهسپار ۱. در آن ایام یکی از افسران شوروی، بر اثر اصابت تیر در اردبیل به قتل رسید. روس‌ها به شدت از این کار رنجیده گشتند و اگر غیر از کریم‌خان فرماندار دیگری در این شهر می‌بود واکنش سختی نشان می‌دادند. او با تدبیر و حسن روابطش با مأموران روسی موضوع را به نحو رضایت‌بخشی فیصله داد. و سرانجام با این عنوان که افسر مذکور هنگام پاک کردن سلاحش مورد اصابت تیر خود قرار گرفته، به چنین امر مهمی پایان بخشید.

تهران گردید. از این رو پادگان اردبیل در روز حساس سوم شهریور وضع بلا تکلیفی یافت و چون سربازخانه مورد حمله هوایی روس‌ها قرار گرفت سربازان هر قسمت به صلاح دید فرمانده خود و بدون هدف از آنجا خارج شده به سمت ارتفاعات صائین به راه افتادند و پس از آن که با بدترین وضع و بدون هیچگونه نقشه و برنامه و خورد و خوراک مقداری راه رفتند بالاچار سلاح‌های خود را در بیابان‌ها ریختند و درجه‌داران و سربازان، با درآوردن لباس‌های رسمی خود و غالباً با یک پیراهن، به خانه‌های خویش در شهر یا روستاها بازگشتند.

امروز که چهل سال از آن تاریخ می‌گذرد به یاد آوردن وضع سرگردانی و به ویژه آوارگی و مراجعت سربازان با آن هیبت و کیفیت، اشک در دیدگان آدمی می‌آورد و خیانت اولیای مملکت، بدین سرزمین و مردم آن، ناخودآگاه زبان آدمی را به نفرین و لعن بر آنها می‌گشاید و از خدا می‌خواهد که چنین وضعی هرگز برای ارتش ایران پیش نیاید. باری، سلاح‌های آن روز ارتش ایران غالباً تفنگ "برنو" و مسلسل کوهستانی بود که با قاطر حمل می‌شد و در اردبیل چند عراده توپ نیز وجود داشت که بنا به نوشته‌های جراید آن روز جدیداً از تهران به این شهر فرستاده بودند در حالی که گلوله‌های آنها به پادگان‌های دیگر در شرق کشور ارسال شده بود. تفنگ‌های مزبور و فشنگ‌های آنها بهترین هدیه‌ای بود که در این گیر و دار نصیب روستائیان، به ویژه شاهسون‌ها و عشایر، گردید و قسمت اعظم آنها در همان روزهای اول به وسیله آنها از بیابان‌ها جمع‌آوری شده ناپدید گشت.

به دست افتادن این سلاح‌ها و از بین رفتن پاسگاه‌های ژاندارمری، که حافظ امنیت در خارج از شهرها بود، به بعضی از اشرار مجال داد تا در بیابان‌ها دست به تعدی و آزار باز کنند و با حمله به مسافرین و روستاهای منطقه، ناامنی‌هایی به وجود آورند. یا برخی از آنان مثل "ممش‌خان" خلخالی در صدد به دست آوردن حکومت منطقه و کسب قدرت سیاسی و نظامی بزرگتری برآمده با مسلح کردن جمع معتنابهی از طرفداران خود، مشکلاتی برای دولت ایران و نگرانی‌هایی برای قشون اشغالگر در پشت جبهه‌های جنگ ایجاد کنند.

فرماندهان شوروی بنا به مصالحی مایل نبودند که در این مورد مستقیماً دخالت کنند و علاوه بر تلافاتی که در جبهات جنگ داشتند در پشت جبهه نیز خود را با چنین دستجاتی درگیر سازند. بدین جهت مصلحت در آن دیدند که این طغیان‌ها را با دست خود ایرانی‌ها فرو نشانند و به ارتش از هم پاشیده ایران، در مقیاس کوچکی که برای آنها قابل کنترل باشد، اجازه تشکیل و استقرار مجدد در اردبیل و آذربایجان بدهند و آتش‌هایی را که ممکن بود به وسیله ملی‌گرایان، یا فعالیت‌های طرفداران آلمان در ایران، در مبارزه با اشغالگران روشن شود به دست آنها خاموش سازند.

در اجرای این منظور بود که سرهنگ "جان پولاد" نامی از افسران آذربایجانی ارتش ایران، همراه با تعدادی افسر و درجه‌دار و سرباز که جمعاً بالغ بر دویست نفر می‌شدند، در میان استقبال پرشور مردم بدین شهر آمد و چون سربازخانه در تصرف ارتش سرخ بود سالاریه را، که ساختمان کوچکی در ضلع شرقی باغ ملی بود، در اختیار گرفت و کم کم از بناهای نیمه تمامی که در محل نارین قلعه سابق احداث گشته بود، و امروز محل استقرار بیمارستان بوعلی و شهرداری اردبیل است، نیز استفاده کرد.

ما یک بار دیگر نیز در مجلد دوم این کتاب گفته‌ایم که استقلال هر کشور برترین ناموس مردم آن کشور است و ارتش ملی مظهر این مجد و عظمت می‌باشد. از این رو روزی که ستون مزبور به شهر می‌رسید مردم با شور و شوق فراوان دکان و بازار را بسته به پیشواز شتافتند و زن و مرد، بزرگ و کوچک، صف‌های طولانی در مسیر تشکیل داده با هلهله و شادی از آنان استقبال کردند.

یادآوری این صحنه، شور و هیجان مردان و زنان روس را به خاطر می‌آورد که پس از شکست آلمان نازی، در جنگ جهانی دوم، و هنگام ورود سربازان ارتش سرخ به آبادی‌ها و مناطق آزاد شده خویش، از خود نشان می‌دادند با این تفاوت که هنوز اردبیل از اشغال بیگانه آزاد نشده بود.

ما وقتی در این باب می‌اندیشیم که اردبیلیان از ورود ارتش خود به شهر خویش خوشحال می‌شوند، مردم "اوکراین" از آزاد شدن سرزمینشان، از اشغال آلمان‌ها، شادمان می‌گردند، "ویتنامی"‌ها از طرد مهاجمان آمریکائی از کشور خود احساس غرور می‌کنند، الجزایری‌ها از راندن فرانسوی‌های استعمارگر از میهنشان مسرور و شادمان می‌شوند و ... چنین می‌پنداریم که وطن‌دوستی یک امر غریزی و یک ودیعه الهی برای انسانهاست و حتی حیوانات نیز بدون استثناء به چنین امری سخت پایدارند و برای صیانت لانه و کاشانه خود به قدر توانائی قیام می‌نمایند.^۱

به هر حال پادگان اردبیل کم کم وسعت یافت و با فرو نشاندن قیام‌ها و ناآرامی‌ها، موقعیت خود را در منطقه به دست آورد و به تدریج از جهت تشکیلاتی، از گردان به هنگ و سرانجام به صورت تیپ درآمد و تا روز ۲۳ آذرماه ۱۳۲۴ خورشیدی، که بالاجبار تسلیم دموکرات‌های آذربایجان شد، عامل بزرگی در راه حفظ امنیت و مهمتر از همه سبب دلگرمی و تقویت روحیه وطن‌دوستان شهرستان گردید.

قحطی مصنوعی در اردبیل

به نظر مردم اردبیل قحطی یکی از بلیات آسمانی است که در طول تاریخ گاه و بی‌گاه در این منطقه به ظهور رسیده و سبب گرفتاری‌های مردم و از بین رفتن نفوس کثیری گردیده است.

ما مجال نیافته‌ایم که همه کتاب‌ها و نوشته‌های گذشتگان را در این مورد بخوانیم و دوره‌های ندول این بلیه را در این منطقه، تا آنجا که احیاناً در آنها ثبت و ضبط شده است، استخراج کرده در اینجا بیاوریم ولی جسته و گریخته از برخی از آنها اطلاعاتی یافته‌ایم و مثلاً می‌دانیم که در سال ۹۷۹ هجری قمری قحطی شدیدی در این منطقه بروز کرده و بر اثر آن و نیز شیوع طاعون "سی هزار کس در این ولایت تلف شده است"^۲.

در جلد اول این کتاب نیز به قحطی سختی در سال ۱۲۸۸ هجری اشاره کرده و هلاک جمعی از مردم را بر اثر آن یاد کرده نوشته‌ایم که این قحطی به واسطه عظمت مصیبت، خود مبداء تاریخی برای باقی‌ماندگان آن بلیه گردیده بود. همچنین از قحطی‌های مهلک دیگر "جفته‌ئیلی" و "اوج تومن‌لیک" یاد کرده گفته‌ایم که دومی در اواخر جنگ بین‌الملل اول و سال‌های ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ هجری قمری ظاهر شد و این ناحیه و قسمت‌های بزرگی از ایران، از نزولات آسمانی محروم گشت تا بدان‌جا که نان در اردبیل یک من محلی، که

۱. در فصل نهم جلد دوم این کتاب مطلبی در این مورد نوشته شده است.

۲. تاریخ "عالم‌آرای عباسی". اسکندر بیگ. تهران ۱۳۳۴. ص ۱۱۸.

به بهای ده شاهی فروخته می‌شد، به سه تومان، یعنی شصت برابر گرانت‌تر رسید و بدین سبب سال‌های مذکور به "اوچ تومن‌لیک نیلی" معروف و مبدأ تاریخی برای مردم این شهر گردید^۱.

در تمام این قحطی‌ها عامل اصلی قهر طبیعت و نبودن محصول بود. بدین معنی که در این سال‌ها در اردبیل و نقاط مجاور بارندگی کم می‌شد و یا اصولاً به قول سعدی آسمان آن قدر بر زمین بخیل می‌گشت که آن چه هم که زارعین از گلوی خود بریده به صورت تخم در زمین می‌افشانند بر اثر نبود برف و باران لب‌تر نمی‌کردند. در نتیجه مردم مواجه با فقدان مواد غذایی می‌شدند و اگر این بلا یکی دو سال طول می‌کشید به ناچار شهر و دیار خود را رها کرده دست‌دهسته به نقاط دیگر کوچ می‌نمودند و یا از گرسنگی و امراضی که بر اثر بی‌غذائی بروز می‌کرد، گروه‌گروه به هلاکت می‌رسیدند. اما قحطی سال ۱۳۲۰ خورشیدی و سنوات بعد از آن معلول قهر طبیعت نبود بلکه مصیبتی بود که به طور مصنوعی به وسیله نیروهای مهاجم برای مردم بی‌پناه به ارمغان آمد.

اردبیل اصولاً، منهای سال‌های استثنائی که بارندگی نشود، منطقه غله‌خیز است و بخش‌های اطراف آن، به ویژه مغان، ارشق و دامنه‌های سیلان و باغرو از حیث تولید غله از مناطق مستعد ایران به شمار می‌آیند و گاهی، حتی در زمان‌هایی که اصول کشاورزی جدید در آنها معمول نبود، سالانه ده‌ها هزار تن گندم و جو از آنها صادر می‌شد.

در آن سال نیز اردبیل و اطرافش محصول خوب داشت و مقدار زیادی در انبار مالکان و تجار جمع‌گشته در آستانه فروش و صدور به نقاط دیگر بود. این سیاست انگلیس و نیاز روس‌ها بود که متفقاً به مرحله اجرا در آمد و مردم را دچار مشقت تحمل‌ناپذیر ساخت. این گفته منسوب به انگلیسی‌هاست که به نظر آن دولت استعماری، برای تسلط و حکومت به مردم ایران، باید آنها را گرسنه نگاه داشت و در مورد عرب‌ها عکس آن رفتار نمود. آنها در نتیجه قریب به دو قرن تسلط بر ملل شرق میانه، بدین امر اعتقاد یافته‌اند که ایرانی‌ها اگر سیر باشند سر به طغیان و شورش برمی‌دارند ولی عرب‌ها اگر گرسنه بمانند چنین می‌کنند. این بود که بعد از شهریور ۱۳۲۰ این روش را به شدت در ایران به مرحله اجرا درآوردند و بیشتر شهرها منجمه اردبیل را با یک قحطی مصنوعی مواجه ساختند.

در آن زمان جنگ در حد اعلائی شدت بود و نیروی آلمان در جبهه‌های شرق و غرب روزگار را بر متفقین تیره کرده بود. در نتیجه نیروی انسانی این‌ها، به ویژه روس‌ها، که با شدت تمام مورد حمله بودند و بار سنگین جنگ و تلفات آن را بر دوش می‌کشیدند، صرف امور جنگی می‌شد و برای کشت و برداشت و تأمین نیازمندی‌های غذایی امکان کمتری باقی بود و از این رو غلات موجود در اردبیل غنیمتی برای آنها به حساب می‌آمد. این بود که از یک هفته بعد از استقرار ارتش سرخ در اردبیل، انبارهای غلات، اعم از دولتی یا خصوصی به دست آنها افتاد و کاروان کامیون‌های روسی شب و روز گندم و جو و هرگونه دانه‌های خوردنی را که موجود بود، بار کرده از این شهر برد و آن چه را که برای خوراک خود اهالی لازم بود برای مصارف آنها به روسیه انتقال داد.

روس‌ها تنها به غلات و حبوبات نیاز نداشتند بلکه تعداد زیادی گاو و گوسفند و حتی اسب و الاغ را نیز خریداری کرده گوشت آنها را به صورت "کنسرو" در آورده در حلبی‌های بزرگ برای سربازان خود به جبهه‌های جنگ می‌فرستادند.

اما انگلیسی‌ها که هندوستان و استرالیا و کانادا را در اختیار داشتند از حیث مواد

۱. به گفتار چهارم جلد اول مراجعه فرمائید.

خوراکی کمتر تحت فشار بودند لذا از راه موزیگری به طریق دیگر مردم را در تنگنا قرار می‌دادند. بدین معنی در نقاطی که به تصرف در آورده بودند مایحتاج عمومی را به بهای گزافی خریداری کرده معدوم می‌نمودند و سکنه را بدین وسیله برای تهیه نان و سایر ضروریات زندگی مشغول می‌داشتند تا مبادا فراغتی پیدا کنند و در صدد اقدامات ایذایی علیه مهاجمین برآیند و یا در کار حمل و نقل سلاح‌های آمریکائی، که از طریق ایران به روسیه فرستاده می‌شد، مشکلاتی ایجاد نمایند.

انگلیسی‌ها خرمن‌های غلات را با بهای گزاف، که با اسکناس‌های تازه ایرانی می‌پرداختند، خریداری کرده و در همان جا آتش می‌زدند و مایحتاج دیگر مردم نظیر روغن و لبنیات را با تطمیع فروشندگان ابتیاع نموده در رودخانه‌ها و بیابان‌ها از بین می‌بردند و شنیدنی است که گفته می‌شد آن اسکناس‌ها، که بابت بهای اجناس مذکور می‌پرداختند، بدون آن که بانک ملی ایران، ناشر قانونی آن روز اسکناس در ایران، اطلاع داشته باشد، در انگلستان چاپ و به وسیله ارتش و دیگر مأموران آن دولت در این کشور در جریان خرید و فروش گذاشته می‌شد.^۱

باری، قبل از شهریور ۱۳۲۰ آرد مصرفی نانوایان اردبیل به وسیله اداره غله تأمین و توزیع می‌گردید ولی پس از به هم خوردن رشته کارها نانوایان خود در صدد تهیه آرد برآمدند و در نتیجه نظم پخت نان و فروش آن نیز مختل گردید و قحطی و کمیابی به تدریج قیافه کریه خود را نشان داد.

قحطی علاوه بر آثار شومی که دارد، اصولاً یک نوع حرص و آز توأم با نگرانی، در مردم به وجود می‌آورد و میزان احتیاج را نیز بیشتر می‌گرداند. در مواقع فراخی آدمی در شبانه روز حداکثر با یک کیلو نان تغذیه می‌گردد بدون آن که احساس احتیاج نماید. ولی چون نام قحطی به میان آید گوئی مرض جوع پیدا می‌شود، همگانی می‌گردد. روز به روز بر دامنه‌اش می‌افزاید و انسان هر چه بیشتر می‌خورد اشتیهای بیشتری می‌یابد و به جای آن که سیر شود چشمش به دنبال غذا می‌ماند.

علیرغم تصورات علمای اخلاق، انسان هر چه باشد حیوان است و حیوانیت به اصطلاح منطقی‌ها حقیقت وجودی او را تشکیل می‌دهد. حیوان خوی و خصلت خاصی دارد که در انسان به وسیله اصول اخلاقی تلطیف شده اعتدال می‌یابد. اخلاقیات مانند رنگ و روغن در بناها، ظاهر آنها را زیبا می‌سازد ولی نمی‌تواند واقعیت‌ها را دگرگون نماید و مثلاً اساس دیوارها را، که از آجر و خاک و سیمان و غیره است کلاً به رنگ و روغن مبدل گرداند. بدین سبب است که در جوامع بشری رعایت اصول اخلاقی تابع منافع شخصی آنها می‌شود. در مواقع عادی نفع هر یک از افراد جامعه در حفظ حدود و حقوق دیگران است ولی هنگامی که منافع او مورد تعارض قرار گیرد و یا بدائی پیش آید که نظام جامعه را از هم بگسلد، حب ذاتی و خویشتن دوستی آدمی را، ولو آن که در مراحل عالی تمدن و اخلاق باشد، به اصل حیوانی خویش برمی‌گرداند و فرشتگان مهربان را به صورت درماندگان دیوسیرت متظاهر می‌سازد.

نمونه این کار در تاریخ بشریت زیاد است. در سال ۷۰ میلادی "تیتوس" رومی "اورشلیم" یا بیت المقدس امروزی را محاصره کرد. شهر دچار کمبود غذا شد و هرگونه خوردنی نایاب گشت. روزی سربازان مدافع شهر بوی کبابی از خانه زنی به نام مریم، که ۱. لازم به ذکر است که اسکناس‌های ایرانی تا این اواخر در انگلستان چاپ می‌شد. چندینست که آنها را در جزیره "مالت" چاپ می‌کنند.

از اشراف بود، شنیدند و چنین پنداشتند که برای او تهیه آن غذای مطبوع میسر گشته است. او را تهدید کرده غذا خواستند. مریم که از شدت مصائب، جنونی به وی دست داده بود بقایای جسد کودکی را پیش آورد و گفت بگیرد کباب از این است. این فرزند من است. شما هم بخورید. سربازان وحشت‌زده عقب رفتند. مریم گفت بخورید، مگر شما از مادرش حساسترید؟ این بگفت و بر زمین افتاد و جان سپرد^۱.

در عصر ما نیز که در دوران آتم و تکامل علمی و اخلاقی انسان قرن بیستم است شواهدی از آن به چشم می‌خورد. در جنگ جهانی دوم شهر لنینگراد پایتخت سابق "رومانوف"ها در روسیه و دومین شهر بزرگ و متمدن آن کشور به محاصره ارتش آلمان نازی درآمد. ساکنان آن شهر شجاعت‌ها کردند و تا آخرین لحظه از ورود ارتش نازی بدانجا جلو گرفتند. مهاجمان آنجا را به محاصره کامل درآوردند و راه آمد و شد را بر آنها بستند. رفته رفته ذخیره شهر کم شد و زمانی رسید که خواربار نایاب گردید. نیازها بیش از تحمل گشت و طاقت‌ها طاق گردید. گرسنگی از حد گذشت و حب ذات به صورت خوردن گوشت همدیگر، در چنین مردان و زنان فداکار ظهور و بروز نمود. کوچه‌ها و خیابان‌ها پر از اجساد مردگان بود ولی سرمای سخت آنها را سخت‌تر از سنگ و آهن کرده بود و وسیله‌ای برای گرم کردن و نرم کردن آنها نبود. کسانی از مردم متمدن این شهر، برای بقای حیات خویش غروب‌ها در معابر کمین می‌کردند و در تاریکی شب دیگری از عابران را، که بی‌خبر از کنار آنها می‌گذشتند به هلاکت می‌رسانیدند تا با گوشت نرم و قابل خوردن آنها گرسنگی خود را، ولو برای یک روز برطرف سازند. کاری که از درندگان جنگل نیز به همونوع خود سر نمی‌زند^۲.

به نوشته "داروف" از اهالی خود لنینگراد خوردن گوشت مرده‌ها یک امر عادی گشته بود^۳ و شنیدن این مطلب برای ما شاید جنبه داستان پیدا کند که در آن شهر چنان که نوشته‌اند مردی به پای زن مرده‌اش طناب بسته به هر جا که می‌رفت آن را با خود می‌کشید زیرا زمین یخ بسته بود و نمی‌توانست جایی را کنده آن را زیر خاک پنهان سازد و از رها کردن آن نیز بیم داشت که مبادا همشهریانش او را بخورند.

اردبیلیان در آن روزها برای خرید نان به دکان‌های نانوائی می‌ریختند و از ترس گرسنه ماندن به همدیگر سبقت می‌کردند و چون پخت نان، برخلاف امروز که با نفت و به سرعت انجام می‌گیرد، با تپاله یا هیزم صورت می‌گرفت زمان بیشتری برای پخته شدن و درآمدن از تنور لازم داشت و این خود علت دیگری بر تجمع مردم می‌گردید و در جلوی دکان‌ها ازدحام بزرگی به وجود می‌آورد. هر کس تلاش داشت به هر نحوی که بتواند نانی به دست آورد ولو آن که حق دیگران را ضایع و یا دست و پای آنها را با زور و فشار خود آزرده سازد و طبیعی است که در این گیر و دار تنومندها و زورمندان موفق به گرفتن نانی می‌شدند و افراد عاجز، یا زنان محجوب، چه بسا که از صبح تا غروب جلوی دکان‌ها می‌ایستادند و شب هنگام با دست خالی به خانه باز می‌گشتند.

۱. کتاب بیت المقدس و تحول قبله. خلیل کمرهای. تهران. کتاب‌فروشی اسلامیة. صفحه ۱۰۴/۴۶
 ۲. خوانندگان نپندارند که ماها برتر از این مردمانیم و مطالب فوق را شایسته سرزنش می‌دانیم. خلقت حیوانی انسان چنین است و اگر خدای ناکرده روزی پای چنان امتحانی پیش آید معلوم نیست که ما برتر از آنها عمل ننمائیم.
 ۳. کتاب مرده‌خواران لنینگراد. آنتول داوف. ترجمه ذبیح‌الله منصوری. تهران انتشارات علمی.

ترتیب جیره‌بندی نان و برقراری پته

چون وضع قابل دوام نبود قرار شد که مردم به صف ایستاده نوبت بگیرند ولی به سبب خریدهای اضافی و کمی مقدار آرد وقتی نوبت به وسط صف‌ها می‌رسید خمیر تمام می‌شد و یأس و درماندگی، توأم با خشم و عدم رضایت بر وجود مشتریان مستولی می‌گشت. گروهی از مردم، برای آن که جای مناسبی در صف‌ها به دست آورند، از نیمه‌های شب به راه می‌افتادند و حتی در زمستان سخت، با وجود سرمای شدید، زن و مرد خواب و راحت را بر خود حرام کرده در برابر دکان‌های در بسته نانوایان به صف می‌ایستادند تا وقتی که صبح شود و دکان باز و پخت آغاز گردد در اوایل صف باشند و بتوانند نانی به دست آورند.

این کار نیز دردها را دوا نکرد به ویژه آن که گاهی صحبت از برخی مفاسد اخلاقی هم به میان می‌آمد و مردم را ناراحت می‌نمود. مشکلات موجود جمعی از بزرگان شهر را بر آن داشت که با رؤسای ادارات دولتی در مجلسی بنشینند و برای رفع این گرفتاری مال‌اندیشی کنند. این نشست مؤثر افتاد و در نتیجه پیشنهاد اینان طرح جیره‌بندی تصویب گردید و مقرر شد که به وسیله ریش سفیدان محلات از خانه‌ها و تعداد اعضای خانواده‌ها صورت‌برداری شود و ورق‌های به نام پته "په‌ته"^۱ که حاوی نام و مشخصات رئیس خانوار و تعداد افراد خانواده و نشانی محل سکونت آنها باشد به هر یک از آنان داده شود. آنگاه اداره غله، با احتساب روزانه یک کیلو نان برای هر نفر، آرد لازم را در اختیار نانوایان قرار دهد.

برای آن که ازدحامی صورت نگیرد خانواده‌های محلات را به تعداد معینی بین نانوائی‌های محل تقسیم کردند و صورت مشخصی از آنها را به نانوای مربوط دادند تا فقط به کسانی که نام آنها در آن صورت‌هاست از پخت آن دکان، و در برابر پته، نان بفروشند و بدین وسیله سهمیه همه محفوظ بماند.

در نتیجه، آن اجتماع و ناراحتی از بین رفت و هر کس با شناختن نانوائی مربوط، هر ساعتی از روز که فراغت می‌یافت، با در دست داشتن پته بدانجا مراجعه کرده به راحتی نان خانواده خود را دریافت می‌نمود.

کمیابی مایحتاج عمومی

با همه این احوال مایحتاج عمومی روز به روز کمتر می‌شد زیرا آن چه در داخل تولید می‌گشت با مشکلاتی که ناشی از اشغال کشور بود مواجه می‌گردید و آن چه هم که از خارج می‌آمد بر اثر جنگ در جهان، ساختن و آوردن آنها غیرممکن می‌نمود. در آن تاریخ کشت چغندر قند کم کم در ایران رواج می‌یافت و تعداد کارخانه‌های قند معدود بود. در نتیجه قسمت اعظم، و بلکه نزدیک به تمام، قند و شکر مصرفی از خارج تهیه می‌گردید و چون ملت ایران، به ویژه ساکنان آذربایجان، به خوردن چای عادت دارند این مواد از لوازم زندگی روزمره آنان به شمار می‌آمد. ولی کمبود زمینه روز به روز بیشتر می‌شد و قیمت‌ها به طور نامطلوبی بالا می‌رفت و با قدرت خرید مردم فاصله بیشتری پیدا می‌کرد.

در اواخر مرداد ۱۳۲۰ قیمت قند و شکر در اردبیل کیلویی در حدود هشت ریال بود ولی طولی نکشید که مظنه به کیلویی ۱۵، ۳۰، ۴۵، ۶۰ ریال رسید و خرید و مصرف آن

۱. به جای این کلمه امروزه کلمه "کوپون" که یک لفظ خارجی است معمول گشته است.

برای توده مردم متعذر گردید و کشمش و سیزه جای آن را گرفت و این مواد نیز، که قسمت اعظم آنها از مراغه می‌آمد، بر اثر ازدیاد تقاضا بر میزان عرضه، ترقی قیمت یافت. ولی در عین حال گره‌گشای نیاز مردم از حیث صرف چای شد.

قماش نیز از جمله مایحتاج عمومی بود و در آن زمان بهترین چیت‌ها ساخت کارخانه "پراخوروف" بود که از روسیه وارد می‌شد و به مناسبت رنگ‌های ثابت و دوام جنس قسمت عمده بازار مصرف این شهر را در اختیار داشت. هر متر آن قبل از اشغال ایران حدود یک تا دو ریال فروخته می‌شد ولی با ورود متفقین این مبلغ نیز بالا رفت و توأم با کمیابی جنس بهای آن تا ده و پانزده برابر افزایش یافت.

در آن زمان در ایران یک نوع سیگار بیش از دیگر انواع آن رواج داشت و به نام "اشنو" در پاکت‌های ده عددی به قیمت ده شاهی عرضه می‌شد. آن هم در اندک زمانی ترقی کرد و هر پاکت آن اگر پیدا می‌شد به پنج ریال می‌رسید. زغال چوب که از چند فرسخی شهر و از جنگل می‌آمد از هر من اردبیل یعنی شش کیلو ۱/۲۵ ریال به یک من ۷ ریال ترقی کرد. کره از کیلویی ۹ ریال به ۲۰ ریال، عدس از شش کیلو ۲/۵ به ۱۵ ریال و ... بالا رفت و دایره رفاه و آسایش روز به روز تنگتر گردید.

دارو سخت کمیاب شد و بهای آن به چند برابر رسید. فرآورده‌های صنعتی مثل لوازم یدکی "ماشین" نایاب گشت و یک حلقه لاستیک "اتوموبیل" که قبل از جنگ ۵۰ تومان بود به بیش از یک هزار تومان نیز به‌دست نمی‌آمد^۱. کرایه‌ها ترقی کرد. مسافرت‌ها محدود گشت. صادرات راکد ماند و رشته بازرگانی از هم گسیخت.

گرانی و بالا رفتن قیمت‌ها امر متداولی است که در جوامع بشری جریان دارد و حتی برخی از اقتصاددانان عقیده دارند که بر اثر این بالا رفتن قیمت‌ها، قدرت خرید پول سیر نزولی طبیعی دارد و به طور متوسط سالانه شش درصد از ارزش آن کم می‌شود. با این حال اثر آن در زندگی روزمره انسان‌ها تقریباً غیرمحسوس می‌باشد زیرا درآمدها نیز متناسب با آنها تغییر و تبدیل می‌یابد و یک نوع تعادلی بین دخل و خرج به وجود می‌آورد. سختی گرانی و سنگینی بالا رفتن قیمت‌ها وقتی محسوس و کمرشکن می‌شود که درآمد کم یا خدای ناکرده هیچ باشد و کاری برای اشتغال افراد و تحصیل اجرت و مزد پیدا نشود، و در آن تاریخ وضع جامعه ایرانی، به خصوص در نقاطی مثل اردبیل، چنین بود و بیکاری بزرگترین عامل گرفتاری خانواده‌ها به شمار می‌آمد.

باری دولت مرکزی، که واحد درآمدهای بود و تمام همت و وقت آن در کشوقوس مبارزات سیاسی صرف می‌شد، قادر به تأمین مایحتاج عمومی نبود و تلاش اعضای آن به جای رفع گرفتاری‌های مملکت مصروف بند و بست‌های سیاسی برای بقا در مقام وزارت و حکومت می‌گشت بدون آن که اکثراً هم لیاقت و کفایتی برای این کار داشته باشند.

ما یک بار دیگر هم گفته‌ایم که به مدلول قانونی که یکی از دانشمندان اقتصادی در مورد پول بیان داشته و به نام او به قانون "کراشام" معروف گشته است گویی در جوامع انسانی هم افراد بد و ناشایست اشخاص خوب و ارزنده را از گردش کارها به دور می‌دارند و خود میدان‌دار امور می‌گردند.

او گفته است که در بازار خرید و فروش، پول بد همیشه پول خوب را از جریان خارج ۱. برای جلب توجه خوانندگان گرامی بر گرانی آن ایام یادآور می‌شویم که در شهریور ۱۳۲۰ با یک ریال ۲۲ تخم مرغ خریداری می‌شد. نگارنده خود در همان سوم شهریور یک من شش کیلویی کره را به پنج تومان خریداری کرده است.

می‌کند و خود جانشین آن می‌شود. تجربه نشان می‌دهد که این گفته در بازار سیاست نیز صدق می‌کند و با ورود افراد ناباب و پشت‌هم‌انداز انسان‌های صدیق و کارآمد خاتمه‌نشین می‌گردند. در آن ایام نیز آنان که وطن‌دوست بودند و لیاقت و کاردانی داشتند حاضر به دست بوسی سفیران روس و انگلیس و آمریکا نگشتند و اخذ دستور از آنها را برای اداره امور کشور خود نپسندیدند. این بود که از جریان کارهای مملکت برکنار ماندند و میدان را برای یک‌مشت افراد جاه طلب و ای‌بسا صاحبان اغراض شخصی خالی گذاشتند چنان که در سنوات و دوره‌های بعد نیز چنین شد.

ما از کشورهای دیگر اطلاعی نداریم ولی در ایران این امر را به صورت یک روش متداول در دستگاه اداری مملکت می‌شناسیم و بند و بست‌های سیاسی، اداری، خانوادگی و نظایر آنها را جانشین اصل معروف "لیاقت و شایستگی" می‌یابیم و در هر دوره و زمانی، جمعی نالایق و ناتوان، یا مغرضان جاه طلب را، بر مبنای روابط، و نه ضوابط معقول و روشن، بر مسند حکومت متکی می‌بینیم. که به نام ملت حکم می‌رانند و در عین حال که قادر به برداشتن حتی قدمی در راه رفاه و سعادت آنها نیستند در گفتارها و پیام‌ها همواره به نام خدمتگزاری بر مردم، منت‌های بزرگی بر سر آنها می‌گذارند بدون آن که از آن مردم خجالت بکشند و یا از خدای آنها نره‌ای ببیند.

دولت‌ها، مدیران تشکیلات عظیم کشورند و باید روشن‌بین و معالاندیش باشند و تمام جوانب تأمینات اجتماعی را، حتی با احتمالات یک در هزار همیشه منظور نظر دارند. نه آن که وقتی به واقع‌های دچار آمدند به فکر چاره برآیند. صد حیف که دولت‌های ایران، تا ما به یاد داریم، چنین بوده‌اند و برخلاف گفته سعدی برای علاج واقعه همواره بعد از وقوع آن اندیشیده‌اند.

در آن ایام دولت برای تسکین افکار عمومی ضایعات کارخانجات قند و شکر برخی از کشورها را به نام شکر زرد خریداری کرد و آنها را، که در موقع حمل نیز در آب دریا خیس شده بود، در شهرستانی مثل اردبیل از طریق جیره بندی و با یک دنیا منت توزیع نمود. این شکر به رنگ زرد و نمدار بود و به میزان هر نفر ۲۵۰ گرم در ماه به مردم فروخته می‌شد و چون به همان شکل قابل استفاده نبود غالباً خریداران آنها را به قنادها می‌دادند و با مقداری سرک، به جای آن آب‌نبات می‌خریدند. یا برخی از کدبانوها خود آنها را در منازل آب کرده قسمتی از رنگ و جرم آن را با سفیده تخم‌مرغ می‌گرفتند و به شکل نبات درآورده برای صرف چائی آماده می‌ساختند.

این قحطی مصنوعی به طوری که گفتیم اختصاص به اردبیل نداشت بلکه از یک جهت و در شرایط آن روز، هنوز این ناحیه از نقاط بالنسبه مرفه ایران به شمار می‌آمد. زیرا دستکم دهقانان روزی خود را داشتند و اگر کمکی به شهریان نمی‌کردند چه بسا که در صف خریداران نان و ارزاق عمومی نیز بر نمی‌آمدند. ولی در دیگر شهرهای مرکزی وضع چنین نبود و با آن تفاوت داشت. به ویژه در تهران که خود کشنزار و محصولات کشاورزی نداشت و محتاج ولایات بود و کمپایی خواربار در آن مشکلی برای دولت ایجاد می‌نمود.

در سال ۱۳۲۱ دولت مرکزی از این حیث سخت در مضیقه قرار گرفت و "معتصم‌السلطنه فرخ" وزیر خواربار را برای تهیه گندم و آرد به آذربایجان و اردبیل فرستاد. او که بسان سربازان جنگی چکمه به پا کرده بود با یک روش خشن و تهدیدآمیز وارد اردبیل شد و با آن که چند روزی به عید نوروز بیش نمی‌ماند، کسانی از مالکان را

زندانی نمود. غافل از آن که اینان اگر راه و چاه نگه داشتن و پنهان کردن گندم و جو را نمی‌دانستند هرگز به مقام والای مالکیت در آن روزگار نمی‌رسیدند.

"پارتئی" نویسی

"پارتی" **Partie** یک لفظ فرانسوی است و در آن زبان به معنی عضو و جزء می‌باشد و کلمه "پارتیزان" **Partisan** به معنی هواخواه و طرفدار، که امروزه در جهان سیاست بیشتر استعمال می‌شود، نیز از همین ریشه به حساب می‌آید. پارتئی معادل این کلمه در زبان روسی است و چه بسا که ممکن است از آن لفظ فرانسوی مأخوذ باشد زیرا با علاقه‌ای که خانواده سلطنتی "رومانف" به زبان فرانسه داشتند تعداد معتابیهی از کلمات آن زبان در روسیه مصطلح گشت و باقی ماند و هرآینه ممکن است پارتئی هم یکی از آن کلمات باشد و با تغییر یافتن شکل تلفظ، بدین صورت درآید^۱.

یکی دو ماه پس از ورود روس‌ها این کلمه در اردبیل سر زبان‌ها افتاد و چنین شایع گشت که هر کس علاقمند باشد می‌تواند در دسته پارتئی ثبت‌نام کند و جزو طرفداران شوروی‌ها درآید. ما متأسفیم که در آن ایام در این باب کوتاهی کرده و کم و کیف آن را از کسانی که ثبت‌نام می‌کردند جویا نشدیم لذا با پرس و جوهائی که بعدها در این باره نمودیم چنین دریافتیم که کسانی از مهاجرین ایرانی که از روسیه آمده بودند در منطقه "عالی‌قاپو" و "باغ‌میشه" دفتری دایر کرده افراد و دهقانانی را که علاقمند شوروی بودند، و ای بسا برای شرکت در جبهات جنگ آن دولت با نازی‌ها ابراز علاقه می‌کردند، ثبت‌نام می‌نمودند. به گفته سالخوردگان از این کار چندان استقبال نشد و چندی بعد با گشایش دفتر حزب توده در اردبیل پارتئی‌نویسی خود به خود منتفی گردید. یکی از آگاهان آن ایام در گفتار خود اضافه می‌کرد که خود روس‌ها هم از آن حمایت نکردند و طبق اشاره کنسول شوروی در اردبیل، بساط این کار برچیده شد.

مهاجران ایرانی، که ما در فصل ششم از آنها به عنوان "چروون" یاد کرده‌ایم با آمدن روس‌ها، دو وضع متفاوت یافتند. گروهی از آنان که پول و ثروت داشته به کارهائی از قبیل تجارت و غیره می‌پرداختند از ورود روس‌ها بی‌مناک گشتند و غالباً هم سرمایه و کسان خود را برداشته اردبیل را به مقصد تهران و جاهای دیگر ترک کردند. اما دسته دوم که کم‌درآمدترین آنها بودند با دلّالی و دستفروشی و نظایر آنها امرار معاش می‌نمودند. اینان برعکس، از آمدن ارتش شوروی احساس خوشوقتی می‌کردند و چون از دست مأموران اطلاعاتی شهربانی و ظلم و جور آنها به ستوه آمده بودند این امر را فوزی عظیم می‌دانستند. همه جا طرفداری از دولت شوروی می‌کردند و حتی کسانی از آنان با مأموران "کنسولگری" و "کوماندانی" ارتش سرخ در اردبیل نیز همکاری می‌نمودند. اینان بعد از تشکیل رسمی شعبه حزب توده در اردبیل از گروندگان و گردانندگان فعال آن گردیدند و بعدها در فرقه دموکرات آذربایجان تقریباً کارها را قبضه نمودند. شک نیست که آشنائی آنها به رسوم و عادات مردم شوروی و زبان آنها، در این بستگی‌ها اثر داشت و مأموران شوروی را نیز به انس و الفت به آنان وا می‌داشت.

۱. ما زبان روسی نمی‌دانیم و کسی هم نیافتیم که از لحاظ "Etimologie" با آشنائی به ریشه کلمات آن زبان ما را در این باره یاری دهد. از این رو این قسمت را به صورت "تصور" بیان کردیم تا اگر گفته‌های مذکور با واقعیت امر تطبیق ننماید مورد ایراد نباشد.

گشایش شعبه حزب توده در اردبیل

حزب توده تشکیلات سیاسی وسیعی بود که بعد از شهریور ۱۳۲۰ در ایران پایه‌گذاری شد و با اساسنامه و مرامنامه‌ای که به زعم مؤسسان در این طرفداری از زحمتکشان، اعم از کارگر و کشاورز تنظیم شده بود شروع به فعالیت گسترده‌ای نمود.

ما در جای دیگر نیز به مقتضای مطالب مربوط گفته‌ایم که بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و روی کار آمدن حزب کمونیست در آن سرزمین، افکار کمونیستی از مرزهای شمالی ایران گذشته در حال نفوذ و سرایت بدین کشور بود. دولت بزرگ و به اصطلاح جهانخوار آن روز دنیا، انگلستان بود که در تمام خاورمیانه نفوذ داشت و علاوه بر شبه‌جزیره هندوستان و قسمت اعظم از جهان اسلام، در شرق دور نیز ممالکی را در تصرف داشت و طبق معمول آن زمان آفتاب در قلمرو ارضی آن امپراطوری هرگز غروب نمی‌نمود.^۱

در آن ایام افکار کمونیستی تازه‌ترین مطالبی برای ضعفا در راه تأمین حقوق و رفاه آنان می‌توانست به شمار آید و بهترین وسیله در راه تحریک طبقات ستم‌کشی شود که انگلیسی‌ها با گرفتن منافع اقتصادی و شیرۀ جان آنها عالی‌ترین امکان راحتی و مرفه‌ترین وسایل زندگی را برای خود فراهم ساخته بودند و اگر خبر و اندیشه قیام و انقلاب "پرولتاریا"ی روسیه بدان‌ها می‌رسید بساط حکومت اینان برچیده می‌شد. این بود که با تمام قوا در صدد جلوگیری از آن برآمدند و در ایران، که راه نفوذ انقلاب به شبه‌جزیره هند و کشورهای عرب‌زبان بود، با تمام قوا به مقابله با آن برخاستند.

ابتدا لشکر کشیده به قفقاز رفتند و چون از این کار بهره نگرفتند از طریق مذهب دست به تحریک مردم زدند^۲ و با توسل به هر وسیله ممکن راه‌ها را بر آنها بسته مانع پیشروی کمونیست‌های قفقاز به ایران و منجمله اردبیل شدند و چون در مجموع حکومت قاجار را برای حفظ قلمرو ایران از نفوذ کمونیسم عاجز دیدند به وسیله عمال خود آن را برچیدند و افسری از "بریگاد" همدان را، که شایسته برای اجرای خواسته‌های خود یافتند، به سلطنت رسانیدند و مبارزه با کمونیسم را که یکی از انگیزه‌های سلطنت وی بود سرلوحه اقدامات بعدی او قرار دادند.

مبارزه شدیدی که رضاشاه در سراسر ایران با کمونیسم آغاز کرد بسیار خشن بود و تا آنجا پیش رفت که جای خوردن در استکان بزرگ نیز، از آن جهت که در قفقاز مرسوم بود، در نظر مأموران شهربانی اردبیل، قرینه‌ای بر طرفداری از کمونیسم تلقی می‌گردید. با این حال جسته و گریخته افکار جدید از طریق اروپا و غالباً به وسیله کسانی که برای تحصیل بدان جا رفته بودند، وارد کشور شد و به طور مخفی کسانی را شیفته و طرفدار خود نمود.

خوانندگانی که در این‌باره مطالعاتی دارند می‌دانند که در سال ۱۳۱۷ خورشیدی شبکه‌ای از دارندگان چنین خطوط فکری در ایران کشف گردید و اعضای آن که به دسته ۵۳ نفری معروف شدند محکوم به زندان‌های سنگین گشتند. رهبر ۳۷ ساله آنها به نام "دکتر ۱. این شهرت بدان جهت بود که متصرفات انگلستان در قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ در نقاط مختلف جهان پراکنده بود و اگر در نقطه‌ای از آنها آفتاب غروب می‌کرد در نقطه مقابل طلوع می‌نمود و در عین حال که آفتاب سعادت‌های ملت‌های ساکن آنها همیشه در افول بود هیچ ساعتی نبود که خورشید در قسمتی از متصرفات آن دولت نتابد.

۲. فصل هشتم از گفتار پنجم جلد اول این کتاب از این حیث قابل ملاحظه است.

تقی ارانی" در ۱۴ بهمن ۱۳۱۸، چنان که معروف است، با آمپول هوا، که روش آن روز شهربانی ایران برای کشتن مخالفان بود، به قتل رسید ولی حوادث سوم شهریور ۱۳۲۰ بقیه را از زندان و سرنواشت مبهم آنها نجات داد.^۱

حزب توده به وسیله کسانی از این محکومان و برخی دیگر از طرفداران آن اندیشه سیاسی و اقتصادی جدید، در تهران به وجود آمد و در اندک زمانی شعبه ولایتی آن در اردبیل نیز گشایش یافت و بر مبنای مرامنامه و اساسنامه آن حزب شروع به فعالیت نمود.^۲ شعبه حزب توده در اردبیل با نظر فرضی دهقان، که از اهالی قریه "ننه‌کران" و مدت‌ها به خاطر افکار چپی در قصر قاجار تهران زندانی بود، پی‌ریزی گردید. او از پایه‌گذاران خود حزب توده در ایران بود و پس از آن که در شهریور ۱۳۲۰ از زندان آزاد گشت با دیگر همفکران خویش بدین کار اقدام نمود و یکی از اولین هیئت رهبری ۱۸ نفری آن حزب گردید.^۳

از کسانی که شعبه حزب توده در اردبیل را تشکیل دادند به درستی اطلاع کافی در دست نیست با این حال آقایان محمد ننه‌کرانی، قاسم ترکپور، روح‌الله وطن‌فدا، مشهدی ذوالفقار فرش‌فروش، اروج‌علی فرش‌فروش، خان‌حسین احمد زاده از نخستین اعضای آن به حساب می‌آیند.^۴

۱. در عهد رضاشاه از کسانی که افکار چپی داشتند و مخفیانه فعالیت می‌کردند دو دسته دستگیر شدند. دسته اول نه نفر آقایان جعفر پیشه‌وری، رضا روستا، آرداشس آوانسیان، دکتر سلام‌الله جاوید، سیدمحمد تنها، یوسف افتخاری، کاظم شاه‌خی، علی شرفی و ستارزاده بودند ولی اعضای دسته دوم را ۵۳ نفر آقایان دکتر تقی ارانی، دکتر محمد بهرامی، ضیاء الموتی، عبدالصمد کامبخش، محمود بقراتی، محمود پژوه، علی صادق‌پور، محمد شورشیان، عباس آذری، شعبان زمانی، نورالدین الموتی، سیدجلال نانینی، سیف‌الله سیاح سجادی، دکتر سیدحسین سجادی، علی اکبر شاندرمنی، انور خامه‌ای، نصرت اعزازی، ایرج اسکندری، دکتر رضا رادمنش، محمد فرجامی، دکتر مرتضی یزدی، مهندس تقی مگی‌نژاد، دکتر علی‌نقی حکمی، مهدی لاله، مرتضی رضوی، اکبر افشار، نصرت‌الله جهانشاهلو، مجتبی احمد سجادی، محمدرضا قدوه، دکتر مرتضی سجادی، تقی شاهین، زکی خواجوی، مهندس ابوالقاسم اشتری، بزرگ علوی، بهمن شمالی، فضل‌الله گرگانی، رحیم الموتی، حسین تربیت، رجب‌علی نسیمی، عزت‌الله عتیقه‌چی، رضا ابراهیمزاده، خلیل ملکی، حبیب‌الله منصور، احسان طبری، عباس نراقی، آتالیچ ترکمن، سیدحسین حبیبی، مهدی دانشور، علی امیرخیزی، علی شمید، غزار سیمونیان، یوسف تقفی، میرعماد الموتی تشکیل می‌دادند.

۲. برخی از اینان پس از رهائی از زندان افکار چپی را رها کرده به کارهای تجاری و بانکداری و غیره پرداختند ولی ۳۷ نفر از آنها روزی در منزل ایرج اسکندری گرد آمده حزب توده را تشکیل دادند. یادداشت: ما این مطالب را از شماره اول مورخ ۱۳۵۷/۳/۲۶ مجله جوان، چاپ تهران، صفحه ۱۹ اقتباس کرده‌ایم و بدین اندیشه در این کتاب آورده‌ایم که خوانندگان را ضمن این که با چگونگی تشکیل شعبه ولایتی حزب توده در اردبیل آشنا می‌سازیم آنان را از کیفیت تأسیس و موسسین آن حزب نیز به طور اجمال آگاه گردانیم.

۳. اولین دسته رهبری حزب توده در ایران ۱۸ نفر و مرکب از آقایان سلیمان محسن اسکندری، دکتر محمد بهرامی، دکتر مرتضی یزدی، سیدجعفر پیشه‌وری، حسین جهانی، محمود بقراتی، مهندس تقی مگی‌نژاد، محمدعلی شریفی، احمد ایمهانی، میرقاسم چشم‌آذر، رسول پورمرادی، رضا روستا، مهندس منصور رکنی، بزرگ علوی، عبدالحسین نوشین، ابوالفضل فرهی، فرضی دهقان و احسان طبری بود و بعدها آقایان عبدالصمد کامبخش، نورالدین الموتی، آرداشس آوانسیان و ضیاء الموتی هم بر آنان افزوده شدند. (مجله جوان مذکور در ذیل صفحه قبل)

۴. آقای یعقوب قدس، که یکی از مهره‌های سیاسی و اجتماعی اردبیل از ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ بود در گفتاری که نگارنده هنگام تهیه این مطالب با ایشان داشت یادآور شد که کمیته اولیه ولایتی حزب توده در اردبیل مرکب از آقایان قاسم ترکپور، روح‌الله وطن‌فدا، محمد ننه‌کرانی، ذوالفقار فرش‌فروش، من یعنی آقای قدس و دو نفر دیگر بودند و سعی بر آن بود که کم‌کم کسانی از چروون‌ها << بقیه پاورقی در صفحه بعد

برخی از سالخوردگان نیز معتقدند که این شعبه به وسیله آقای علی امیرخیزی پی‌ریزی گردید. او مدتی قبل از تشکیل شعبه، از تبریز به اردبیل آمده در منزل آقای قاسم ترکپور اقامت کرد و با یک مطالعه دقیق در اوضاع اجتماعی و اقتصادی اردبیل به تبریز بازگشت آن چه قطعی است این است که روزی که تابلوی حزب توده بر سر در خانه سابق آقای "محسن زمانفام" نام در اول کوچه عارف بالا می‌رفت علاوه بر اعضای محلی، یکی از اعضای کمیته ایالتی تبریز نیز حضور داشت.

حزب توده نتوانست به زودی در شهر وسعت یابد و جز چندی از چرونها اعضای بیشتری برای خود پیدا کند. زیرا مردم مذهبی این شهر آن را ضد خدا و ضد مذهب می‌پنداشتند و مستقیم و غیرمستقیم نیز تحت تأثیر تبلیغات روحانیون و دیگر مخالفان این تشکیلات نوظهور، قرار می‌گرفتند. ولی با نویدی که در باب رهائی کشاورزان از ظلم و ستم اربابان و مالکان بدان‌ها داده می‌شد آن حزب در بین روستائیان طرفدارانی برای خود کسب می‌نمود. به ویژه آن که برخی از این روستائیان قبلاً برای کار به روسیه رفته از افکار کمونیستی اطلاع داشتند.

خوانندگان نباید تصور کنند که گروندگان و پیروان یک حزب یا جمعیتی، در کشوری مثل ایران، با علم و آشنائی کامل به اصول و مبانی فلسفی از آن طرفداری می‌کنند بلکه پایه‌گذاران اجتماعات دهقانی و مریبان طبقات دیگر اجتماعی از دوران‌های گذشته آنچنان این جماعات قابل ترحم را در خواب غفلت کرده‌اند که قرن‌ها باید بگذرد تا روح آنها از افکار ناصواب و ای‌بسا اوهام و خرافات تصفیه یابد و دانش متعادلی به جای جهل و گمراهی روان آنها را تابناک گرداند.

منظور ما آن نیست که چرا افکار کمونیستی در بین دهقانان اردبیل رسوخ نیافت و چه شد که این زحمتکشان بالفطره بدان مسلک و حزب نگر ویدند و یا برعکس. بلکه اظهار دلتنگی از آن است که چرا هادیان جامعه از هر طبقه که تصور شود، در طول سال‌ها و قرن‌ها نخواستند آنان را با حقایق امور آشنا سازند و با صیقل دادن روان صاف این گوهرهای ارزنده و تربیت روشنگرانه آنها، آنان را برای اندیشیدن صحیح و درک حقایق مستعد گردانند و تأثیرات آن که مدیران حزب جدید نیز روش‌های گمراه‌کننده‌ای در این باب در پیش گرفتند.

کمونیسم مشت گره کردن و یا زور و تهدید برای از بین بردن حقوق این و آن نیست بلکه یک مکتب فلسفی است که با اندیشه و درک آدمی سر و کار دارد. مرامی است که در مقابل مذاهب موجود جهان، اعم از الهی و فلسفی و اقتصادی، ظاهر شده ادعا دارد که بهتر از آنها می‌تواند زندگی انسان‌ها را از جهات صوری و معنوی سامان بخشد و سعادت جوامع انسانی را از این حیث تأمین نماید. اگر کسی از اصول و مبانی آن آگاه نباشد چگونه می‌تواند آن را به درستی باور نماید یا از آن بهره‌مند گردد و مطابق رهنمودهای آن عمل کند. چنانکه در ایران در بدو تشکیل آن‌سازمان چنین شد و آن مکتب فلسفی قبل از آن که با تیرهای تهمت مخالفان، یا کارشکنی‌های تبلیغاتی سیاستمداران و سرمایه‌داران، به شکست گراید با حرکات ناهموار بعضی از اعضای خود، شمانت‌ها آفرید و از این طریق بیش از آنها صدمه دید^۱.

بقیه از صفحه قبل >>> به عضویت کمیته درآیند و افراد سرشناس محلی جای خود را به آنها بدهند.

۱. به طور کلی در امور اجتماعی و مرامنامه‌های مکاتب سیاسی باید بین هدف‌ها و منظورها فاصله منظور داشت و در بعضی جوامع به‌ویژه ملل شرق غالباً خطا در روش‌ها هدف‌ها را نیز <<< بقیه در صفحه بعد

در آن زمان در جامعه اردبیل هم چنین حالتی به وجود آمد. "تابلو"ئی بر سر در خانه‌های نصب گردید و کسان بی‌اطلاعی از کیفیات اجتماع برای گرداندن آن منظور گشتند که چون غالباً ذات نایافته از هستی بخش بودند در نتیجه به جای روشنی بخشیدن بر اذهان و افکار توده‌ها بی‌نظمی و نابسامانی را بر مثنی مراجعین بی‌اطلاع تلقین کردند و تهیه زمینه سریع انقلاب "پرولتاریا"ئی را بر روشن ساختن ذهن توده‌ها و تبیین اصول آن حزب مقدم داشتند.^۱ این بود که علاقمندان حزب، و بالمآل اعضای معدود آن در اردبیل، به اصول و روش‌ها دست نیافتند و چون از عملکرد دولت‌ها نیز ناخشنود بودند جاهلانه حزب را یک دستگاه چماق‌داری علیه مالکان می‌پنداشتند و با حرکات نسنجیده خویش آنان را به مقاومت و عکس‌العمل‌های ممکن واداشتند. شنیدنی است که اکثریت اعضای حزب و دهقانان طرفدار آن، آنچنان در جهل و بی‌خبری غوطه‌ور بودند که سال‌ها بعد، در شعارهایی که در باب مخالفت با دولت وقت تحت عنوان "محو اولسون ساعد" به آنها گفته می‌شد آنها عموماً فریاد برمی‌آوردند "محو السون صائین"^۲.

ما یک بار هم گفته‌ایم که حضرت علی‌ع امام اول شیعیان توده‌های مردم را "همج‌الرعاع"^۳ گفته و شبیه پشه‌هایی دانسته که باد از هر طرف به وزد آنها را در مسیر خود به این طرف و آن طرف می‌کشانند و صد حیف که این گفتار در مورد اردبیلیان، به ویژه سکنه دهستان‌های آن نیز کاملاً صادق بود و کتون نیز به همان گونه صدق می‌نماید. اردبیلیان ذاتاً مستعد و باهوشند و آب و هوای محیط در رشد فکری آنان اثر فراوانی دارد. ولی باید تأسف خورد که هیچگاه معلمان و هادیان آنها دلسوزی نکرده و در صدد آگاه ساختن آنان از حقایق و واقعیات امور برنیامده‌اند و امروز نیز که جهان از لحاظ علم و دانش و اندیشه‌های بشری در مراحل پیشرفت است وضع به همین قرار است و با آن که رهبران احزاب و دستجات سیاسی و اجتماعی ادعای هدایت مردم، به ویژه جوانان را به مراحل عالی انسانی دارند تأسفاً چون گفته‌های آنان در طریق تبلیغات و به خاطر مقاصد خاصی صورت می‌گیرد، نه تنها اثر مثبتی ایجاد نمی‌کند در نهایت قهقرا و عقب‌ماندگی توأم با خشونت‌های نامطلوب را نیز ارائه می‌دهد!...

باری، حزب توده تا مهرماه ۱۳۲۴ خورشیدی در اردبیل فعالیت داشت ولی از آن تاریخ به بعد که فرقه دموکرات آذربایجان پا به عرصه حیات گذاشت طبق تصمیم کمیته مرکزی، شعبه آن حزب در اردبیل نیز در اختیار فرقه قرار گرفت و دیگر فعالیتی به نام حزب توده مشاهده نگردید.

انتخابات دوره ۱۴ مجلس شورای ملی در اردبیل

در آن زمان مدت نمایندگی در مجلس شورای ملی دو سال بود و اردبیل نیز یک نماینده بقیه از صفحه قبل >>> تیره جلومگر می‌سازد و مکتب‌ها را از پیشرفت باز می‌دارد.

۱. ما این مطالب را قبل از ۱۳۵۸ جمع‌آوری کرده‌ایم.
۲. در آن زمان آقای محمد ساعد مراغه‌ای نخست وزیر شد. چون چپ‌گرایان او را عامل امپریالیسم انگلستان می‌دانستند در تظاهرات و اجتماعات "مرگ بر ساعد" را شعار می‌دادند. اعضای بی‌اطلاع حزب در اردبیل چنین می‌پنداشتند که آن شعار در رد گردنه صائین است که بین اردبیل و سراب قرار دارد و زمستان‌ها از برف و کولاک بسته شده عبور و مرور را بر مردم اردبیل دشوار می‌سازد از این رو داد می‌زدند "مرگ بر صائین".

۳. الناس الثلاثة فعالم ربانی، متعلم علی سبیل نجاه و همج‌الرعاع، کتاب تشیع و تصوف، دکتر کامل مصطفی الشیبی. ترجمه علیرضا نکوتی قراگوزلو. امیرکبیر. تهران. ۱۳۵۹ ص ۹۶.

داشت. با پیدایش حزب توده در عرصه سیاسی این ولایت طبعاً تلاش آن حزب برای انتخاب شدن یکی از اعضایش بود و بررسی‌های گردانندگانش چنین وانمود که آقای یعقوب قدس برای این کار بهتر و مناسب‌تر از دیگران می‌باشد. این بود که کمیته محلی او را به مرکز پیشنهاد کرد و به امید رسیدن دستور موافق، برای نامزدی رسمی او، یک سلسله کارهای مقدماتی انجام داد. اما بر خلاف انتظار دستور کمیته مرکزی حزب غیر از آن شد و شخصی به نام "محمد رونین‌دژی"، که در اردبیل به هیچ‌وجه شناخته نبود، برای نامزدی حزب معرفی گردید. کمیته ولایتی بر این تصمیم اعتراض کرد و فقدان زمینه محلی را گوشزد نمود ولی این اعتراض مورد توجه قرار نگرفت.

هنوز چند صبحی از اعتراض کمیته حزب توده اردبیل به مرکز نگذشته بود که دستور جدیدی آمد و مقرر فرمود که آقای سید جعفر پیشه‌وری به جای محمد رونین‌دژ از این ولایت نامزد شود تا به نام نماینده مردم اردبیل به مجلس شورای ملی راه یابد و در مقابل "سید ضیاءالدین طباطبائی" و دیگر مهره‌های به نام ابر قدرت راست، یعنی انگلستان، تعادل سیاسی در مجلس به وجود آید.

این نظر نیز مورد اعتراض قرار گرفت و از طرفی خود این دستورهای متعدد و تصمیمات متناقض کمیته مرکزی، برخی دست اندرکاران حزب را در این ولایت در شک و تردید انداخت و این که کمیته مرکزی نمی‌تواند تصمیم قاطعی اتخاذ کند آنها را در خوش بینی خود دچار تردید ساخت.

داستان نامزدی پیشه‌وری هنوز در جریان مکاتبه و مباحثه بود که ناگهان از طرف کمیته مرکزی حزب، این بار شخص جدیدی برای نامزدی معرفی شد و او آخوند معممی به نام "شیخ حسین لنکرانی" بود. اگر برای انتخابات مدت زمان بیشتری باقی می‌بود شاید از طرف کمیته مرکزی حزب "کاندیدا"های دیگری نیز معرفی می‌شد ولی چون وقت به آخر می‌رسید از این رو آقای لنکرانی آخرین آنها گردید و به نامزدهای قبلی نیز گفته شد که نامه‌ای بنویسند و به نفع ایشان از نامزدی کنار روند.

شیخ حسین آخوند سیاستمدار و پرتلاش و خوش بیان و حراف پرگوئی بود که شهرت به چپ‌گرانی داشت و برادرانش در حزب توده ایران، از مهره‌های مؤثر به شمار می‌آمدند. محافل اجتماعی در آن روز چنین می‌پنداشتند که برای سیاست‌های دست چپی وجود او در مجلس، و در مقابل کسانی مثل ضیاءالدین طباطبائی و دیگر عوامل مؤثر سیاست انگلستان، تعادلی به وجود می‌آورد ولی شنیدنی است که سال‌های ممتد بعد از این وقایع یکی از برادران وی در خفا کشته شد و در افشاگری‌هایی که در از طریق بعضی جرایم در تهران صورت گرفت این شایعه را در افواه رواج داد که آقای لنکرانی و برادرانش عامل سیاست انگلستان بوده‌اند و مرگ برادرش نیز به وسیله حزب توده عملی گشته است. اما این داستان پیگیری نگشت و یا به قول معروف سرپوشی بر روی آن نهاده شد و به هر حال خود شیخ را در صحنه سیاسی گوشه‌گیر ساخت.

باری آقای لنکرانی که اصلاً اردبیل را ندیده و اردبیلیان را نمی‌شناخت و خود نیز در سراسر اردبیل ناشناخته بود از صندوق رأی کامیاب درآمد و برای خدمتگزاری به این ولایت و مردم اردبیل، به مجلس شورای ملی راه یافت ولی ترانزنامه خدماتش مثل دیگر وکلای اردبیل، از دوره اول مشروطیت تا امروز، منفی گشت و آن چه او هرگز برای آن نیندیشید اردبیل و اردبیلیان گردید.

ما متناسب با موضوع در جای دیگر هم اشاره کرده‌ایم که می‌گویند "سید حسن تقی‌زاده" (که انگلیسی‌ها در دوران مشروطیت او را با عبا و عمامه از تبریز به نمایندگی مجلس آورده و کم‌کم کت و شلوار به تنش کرده به وزارت دارائی رسانیدند و با دست او قراردادهای نفت با ایران را به سود خود تنظیم نمودند آنگاه او را به انگلستان برده سال‌ها در ناز و نعمت نگه داشتند و پس از شهریور ۱۳۲۰ بار دیگر به ایران آورده نماینده مجلس، سناتور و حتی رئیس مجلس سنا کردند) کتابی به نام "جغرافیای انتخاباتی" نوشته و در آن گفته است که در دو شهر در ایران بر اثر عدم اتحاد یا تشنت آراء، مردم نمی‌توانند وکیل انتخاب کنند و یکی از این دو شهر را اردبیل گفته است.^۱ قبول این گفته برای ما که به زادگاه خود عشق می‌ورزیم و اعتلای مادی و معنوی شهرستان و ساکنان آن را بزرگترین آرزوی خود می‌دانیم، ناراحت‌کننده است ولی با همه تلخی نمی‌توانیم از حق بگذریم و گفتار او را بی‌پایه بدانیم زیرا در تمام دوره‌های انتخاباتی چنین شده و دولت برای اردبیل وکیل انتخاب کرده است. این داوری تاریخ در مورد پدران و گذشتگان ماست. از فرزندان و آیندگان این سرزمین می‌پرسیم که آیا درباره آنها هم باید چنین قضاوت شود؟!...

فصل دوم - فرقه دموکرات آذربایجان

فرقه دموکرات آذربایجان و نگاهی کوتاه به چگونگی تشکیل آن

رعایت ترتیب تاریخی مطالب، ما را به‌سالی می‌رساند که در آن سال اردبیل نیز همانند نقاط و شهرهای دیگر آذربایجان، تحت اداره و حکومت فرقه دموکرات قرار داشت. تاریخچه خود فرقه و چگونگی پیدایش و فعالیت‌های آن شاید در اصل و به ذاته ربطی به "اردبیل در گذرگاه تاریخ" نداشته و خود موضوع کتاب یا کتاب‌های مستقلی باید باشد که ممکن است در باب آن فرقه نوشته شده یا در آینده تدوین گردد. ولی برای آن که خوانندگان این کتاب با آشنائی لازم به سوابق، مطالب مندرجه را ملاحظه و به طور جامع الاطراف آنها را دریابند از این رو اجمالاً اشاره‌ای نیز بدان می‌نمائیم. رفتار ناصواب مأموران دولت در آذربایجان و بی‌توجهی‌هایی که همواره نسبت بدان سرزمین شده است از دیر باز در ذهن مردم آن دیار، با شدت و ضعف چنین توهمی به وجود آورده بود که هرآینه آذربایجان به عنوان مستعمره‌ای برای ایران است و باید برای رهائی از این وضع، به هر وسیله که ممکن باشد، ولو با قیام مسلحانه تلاش و کوشش نمود و مردم غیرتمند و زحمتکش این سامان را از این خفت نجات داد. این امر گاه و بی‌گاه در گذشته‌های تاریخ این منطقه به چشم می‌خورد و نزدیکترین آنها به زمان ما قیام "شیخ محمد خیابانی" می‌باشد که آذربایجان را "آزادبستان" نامید و رهائی آن را از ظلم و جور مرکز نشینان برنامه کار خود قرار داد و عاقبت، مثل دیگر پویندگان این طریق، جان خود را نیز در این راه از دست داد.

در سال ۱۳۲۰ خورشیدی، که برای چند صباحی بساط خودکامگی در ایران فروریخت بار دیگر اندیشه خودمختاری این خطه مهم در اذهان مردم آن پدیدار گشت و کسانی در صدد برآمدند که با استفاده از حضور ارتش‌های بیگانه در ایران و ضعف دولت مرکزی، حکومت ملی محلی تشکیل دهند و از تعدّیات مرکزیان، که به قول آنها استعمارگران

۱. ما این کتاب را ندیده‌ایم ولی از برخی از مطلعین آنرا شنیده‌ایم. چون مطلب مذکور در مورد اردبیل صدق می‌کند اگر هم چنین کتابی نباشد خللی در اصل موضوع، که انتخاب وکیل از طرف دولت‌ها برای مردم این شهر است وارد نمی‌سازد. در مورد شهر دوم از سبزواری نام می‌برند.

آذربایجان بودند، رهائی یابند.

موجبات این کار در اندک زمانی فراهم گشت و سرانجام در راه اجرای آن حزبی با عنوان "فرقه دموکرات آذربایجان" به وجود آمد. در آن ایام برخی از سیاستمداران ایران، انتقامجویی روزنامه‌نگاری به نام "سیدجعفر پیشه‌وری" را سبب پیدایش فرقه قلمداد کردند. زیرا او افکار چپی داشت و مدت‌ها از عمر خود را در محبس گذرانیده بود.^۱ پس از خلاصی از زندان روزنامه معروف "آزیر" را در تهران منتشر می‌ساخت و در دوره ۱۴ با بیشترین آرای انتخاباتی به نمایندگی مجلس شورایی ملی از تبریز انتخاب گردید ولی نمایندگان دیگر مجلس، که اکثراً پیرو سیاست‌های دست راستی بودند، در جلسه مورخ ۲۰ تیرماه ۱۳۲۳ اعتبارنامه وی را رد کردند و او را از نمایندگی مجلس محروم ساختند.

دسته دیگر مخصوصاً تشکیل‌دهندگان فرقه و طرفداران آنها در مرکز، پیدایش فرقه را به طرز دیگری توجیه نموده و به نحوی که در بالا اشاره کردیم، عدم توجه دولت‌ها را به آذربایجان عامل آن قلمداد می‌کردند و عقب‌ماندگی‌های فرهنگی و اقتصادی آن استان را انگیزه اصلی این اقدام می‌گفتند و جریحه‌دار شدن احساسات ملی مردم آذربایجان را بر اثر رفتارهای نابخردانه و ملالت‌آور مأموران دولت مرکزی، مثل "عبدالله مستوفی" و دیگران، از عوامل ضروری قیام مردم و تشکیل حکومت ملی محلی به حساب می‌آوردند.^۲

جمعی این کار را نتیجه تحریک دولت همسایه شمالی می‌دانستند که نیروهای مسلحش از سوم شهریور ۱۳۲۰ آذربایجان و قسمت‌های مهم دیگری از ایران را تحت اشغال خود داشت و در این میان طرفداران دول غربی، که به اصطلاح "انگلوویل" خوانده می‌شدند، بیش از همه حرارت به خرج می‌دادند.^۳

جای تأسف است که مدارک آن عهد و حتی جراید خود دموکرات‌ها، که اقدامات فرقه در آنها منعکس می‌شد، از بین رفته و قریب به همگی روزنامه‌های ترک زبان چپ‌گرا، که در آن ایام در شهرهای مختلف آذربایجان منتشر می‌گشته، بعد از ۲۱ آذرماه ۱۳۲۵ از ترس دستگاه‌های امنیتی طعمه آتش شده است^۴ و ماخذ ما در این زمینه از حیث جراید بیشتر از آنها نشریات دست راستی گردیده است.

از جمله جرایدی که بعد از شهریور ۱۳۲۰ در تهران انتشار می‌یافت روزنامه‌ای بود به نام "کشور"^۵ که خط مشی سیاسی آن مخالفت شدید با حزب توده و افکار چپی بود و

۱. صفحات پیشین این کتاب

۲. عبدالله مستوفی استانداری بود که قبل از شهریور ۱۳۲۰ به آذربایجان فرستاده شده بود. او با آن که مورخ و مرد دانشمندی بود و کتاب‌های خوبی مخصوصاً در مورد تاریخ ایران نوشته گویا فرد خودخواه و بددهنی بوده است، و در این مأموریت، به پشت‌گرمی شهربانی قاهر رضا شاهی، از هر توهین و تحقیری نسبت به مردم این خطه خودداری نکرده است.

از زمان‌های قدیم بین فارسی‌زبانان ایران و مردم آذربایجان بنه‌گونگی‌های طنزآمیزی معمول بود و فی‌المثل آذربایجانی‌ها، فارسی‌زبانان را "کله پوک" می‌گفته‌اند و این‌ها نیز مقابل آنها را "ترکه خر" می‌خوانده‌اند. گویا این کار در زمان قاجاریه رواج داشته و حتی در دربار سلطنتی بین خدمه و رجال نیز گاهی از تفریحات سالم به شمار می‌آمده است. تا آنجا که روزی چنین مطایبه‌ای در حضور ناصرالدین شاه بین دو تن از محارم حضور وی عنوان شده و وقتی یکی از رجال قزوینی خواسته است از فارسی‌زبانان طرفداری کند شاه خطاب به او گفته است "تو ساکت باش زیرا اگر ترک‌ها خر باشند پای تو قزوینی را می‌گیرد و اگر فارس‌ها هم بی‌مغز و کله‌پوک باشند تو از آن می‌زانی" و منظور او اشاره به موقعیت قزوین بین مناطق ترک زبان و فارس‌ها و تکلم قزوینیان به هر دوی این زبان بوده است.

باری مستوفی جاهلانه این گفته را در تبریز غالباً بر زبان می‌آورده و گوئی عنادی هم در این باره به خرج می‌داده است. تا آنجا که وقتی دولت مرکزی دستور داد مقداری غله از تبریز << بقیه در صفحه بعد

در عوض از "سید ضیاءالدین طباطبائی" که در دوران حیات طبیعی و سیاسی خود بقیه پاورقی از صفحه قبل >>> به تهران فرستاده شود او گفت گندم‌ها را بفروستید و جوها را برای تبریزی‌ها نگه دارید زیرا در آن زمان جو را به چهارپایان می‌دادند. گستاخی او در این باب در کتاب "گذشته چراغ راه آینده است" بدین شکل عنوان شده که مستوفی سرشماری را در تبریز، خرشماری می‌گفت (صفحه ۲۵۴ آن کتاب)

این‌ها عقده‌هایی بود که پس از فرار رضاشاه و به هم خوردن دستگاه پلیسی وی آذربایجانی‌ها را وادار به واکنش نمود و این واکنش در تمام شئون اجتماعی آن روز ظهور کرد. شاعری با نام مستعار "هوش‌سبز" این عقده روحی را در آن ایام به شعر آورده در شماره ۲ مورخ ۱۴ آبان ماه ۱۳۲۰ روزنامه آذربایجان چنین نشر داده بود:

"شاهین زبان حالی:

گور نه ایرانی یخوب ظلمیه ویران ایلیدیم
سواشوب جاننه بیچاره لرون زالو کیمی
دام صیاده دوشن چاره سی بوخ آهو کیمی
ملتین تنگه قویوب بی‌سمر و سامان ایله‌دیم
قورخمدیم قاتلارینی حرصله سوردم سو کیمی
وار بوخین الدن آلسوب باغریلارین قان ایلیدیم

گورنه ایرانی یخوب ظلملیه ویران ایلیدیم
رتیه‌سین عرشه چخارتدیم نه قدر ظالم وار اولدروب حبسه سالوب هاردا که بیر عالم وار
ظلمی من چوخ سووه رم باخ نه عجب حالیم وار اودی مستوفی نی من والسی استان ایلیدیم

گورنه ایرانی یخوب ظلملیه ویران ایلیدیم
کهنه مستوفی‌نی من والی تبریز ایلیدیم قوجا عاجزلی من گور نجه خونریز ایلیدیم
گوندروب تبریزه خر تبریزی خرخیز ایلیدیم بوغداسین الدن آلسوب آریبا مهمان ایلیدیم

گورنه ایرانی یخوب ظلملیه ویران ایلیدیم
خلقون املاکینی زور ایله الیندن الیدیم ایستیه یوب آغیزین آچا قویمیوب حبسه سالیدیم
بو قدر ثروتیلن دوی‌میوبن آج قالدیم ونردیم آلاخلارا ایش سفله‌نی من خان ایلیدیم

گورنه ایرانی یخوب ظلملیه ویران ایلیدیم
تاجرون مالینه هر نه اولای ایلیدیم شرکت بیره اون چکدیم او مال اوستنه قویدوم قیمت
نفعنی من آپاروب قالدی اونا تک زحمت یاز یقیم گلدی هله مآسته ارزان ایلیدیم

گورنه ایرانی یخوب ظلملیه ویران ایلیدیم
مالیاتی بیره اون‌ییدی آلسوب ملتدن قالوب آج اهل و عالی چکوب ال عصمتدن
جوخی مفلس اولوب نولدوردی اوزون غیرتدن بیر بویوک توده نی من بیسه پریشان ایلیدیم

این مخمس از زبان حال رضاشاه گفته شده و ترجمه فارسی آن به اختصار چنین است:

ببین چگونه ایران را برانداخته با ظلم ویران کردم. ملتش را در تنگنا گذاشته بی‌سر و سامان نمودم. مثل زالو به تنش چسبیده با حرص و آز و بدون ترس و واهمه خونس را مکیدم. ملتی که مثل آهو بی‌چاره‌ای که در دام صیاد افتاده باشد، هست و نیستش را از دستش گرفته زهره‌اش را چاک کردم. ببین چگونه ایران را برانداخته با ظلم ویران نمودم.

هر چه ظالم بود رتبه‌اش را به عرش رسانیدم، هر چه عالم و دانشمند بود کشتم یا به حبس انداختم، من ظلم را خیلی دوست دارم و ببین چه حال عجیبی دارم، این بود که مستوفی را والی استان کردم. ببین چگونه ایران را برانداخته با ظلم ویران نمودم.

مستوفی پیر را من والی تبریز کردم، ببین چگونه پیران عاجز را من خونریز کردم، خر به تبریز فرستاده آنجا را خرخیز کردم، گندمش را از دست مردم گرفته آنها را به جو مهمان کردم، ببین چگونه ایران را برانداخته با ظلم ویران نمودم.

املاک مردم را با زور از دستشان گرفتم، تا خواست دهانش را باز کند نگذاشتم و به حبس انداختم، با این همه ثروت، من سیر نشده گرسنه ماندم، به افراد پست و دنی کار دادم و اشخاص سفله را خان کردم. ببین چگونه ایران را برانداخته با ظلم ویران نمودم.

به مال‌التجاره تجار، هر چه که باشد شریک شدم، ده بر یک بر بهای آن کشیده قیمت‌گذاری نمودم. سود آن را من بردم و تنها زحمت به تاجرماند، با این حال به ملت رحم کردم و قیمت را ارزان گذاشتم، ببین چگونه ایران را برانداخته با ظلم ویران نمودم. << بقیه در صفحه بعد

همواره به عنوان عامل دست اول سیاست انگلستان در ایران شناخته می‌شد^۶، طرفداری می‌نمود. این روزنامه در تاریخ سوم مهرماه ۱۳۲۴، که سه هفته از تاریخ تشکیل حزب دموکرات می‌گذشت، در شماره ۸۶ خود مقاله‌ای نوشته و در آن آورده است که "آرداشس"^۷ از شمال و از طریق گیلان به آذربایجان رفته با حمایت خارجیان - که منظورش روس‌هاست- دست به یک سلسله تحریکات و دسایس زده است. نویسنده مقاله سپس به چگونگی تشکیل فرقه اشاره کرده فکر تأسیس آن را از او یعنی آرداشس و خلیل ملکی و کسان دیگری از فعالین حزب توده قلمداد نموده یادآور شده است که آنها ابتدا جماعتی به نام "حزب مجاهد آذربایجان" به وجود آوردند ولی دو روز بعد نام آن را به "فرقه دموکرات آذربایجان" تغییر دادند. سپس به وسیله "ایپیکچیان" محرمانه "سید جعفر پیشه‌وری" را از تهران احضار کردند و پس از ورود او بیانیه‌ای تهیه و به دیوارها الصاق نمودند و تشکیل و موجودیت خود را بدان وسیله در تبریز و شهرها و نقاط دیگر اعلام داشتند.

برخی از صاحبان نظر، فرقه دموکرات آذربایجان را مولودی از حزب توده دانسته و چنین گفته‌اند که این حزب برای رسوخ و نفوذ بیشتر در آن استان رنگ تشکیلات محلی بدان داده و به فرقه حیات بخشیده است. اما این گفته را یکی از اعضای اولیه حزب که عضو مؤثری در فرقه هم بوده است، رد کرده است. او دکتر جهانشاهلویی افشار نام دارد که معاون پیشه‌وری در دولت آذربایجان، رئیس سازمان جوانان فرقه و نیز رئیس دانشگاه تبریز بوده است. بعد از ۲۱ آذرماه ۱۳۲۵ به روسیه فرار کرده مدت‌ها در آنجا زندگی نموده است. تلویزیون ایران ساعت ۲۰ روز جمعه ۱۷ آذرماه ۱۳۵۷ مصاحبه‌ای با او پخش کرد. او در این مصاحبه پس از شرح چگونگی خروج خود از شوروی و پناهنگی سیاسیش به آلمان غربی گفت که "کمیته مرکزی حزب توده در تشکیل فرقه شرکت نداشت. تنها کامبخش که عضو مرکزی حزب بود از آن آگاهی داشت و کمیته مرکزی را در مقابل امر انجام شده‌ای قرار داد." او تشکیل فرقه را به شوروی‌ها نسبت داده و در آن مصاحبه گفت "فرقه دموکرات به دستور استالین و به دست میرجعفر میرباقراف، با کمک عبدالصمد کامبخش در باکو طرح ریزی شد" و در معرفی کامبخش افزود که "او یک افسر عالی‌رتبه در شوروی بود و با نام مستعار سرهنگ قنبراف در دستگاه امنیتی استالین عضویت داشت. پیشه‌وری را او برای این‌کار به میرباقراف پیشنهاد کرد و چندی بعد ملاقاتی بین آن سه، یعنی پیشه‌وری، کامبخش و میرباقراف دست داد."

این‌ها جمعی از نظریاتی بود که درباره علل و انگیزه‌های تشکیل فرقه شنیده و خوانده‌ایم ولی صد حیف که به قول معروف خواجه‌گان خود در میان نیستند تا چگونگی امر از زبان خود آنها بیان گردد. آن چه واقعیت است این است که روز دوشنبه ۱۲ شهریور ۱۳۲۴

بقیه از صفحه قبل >>> مالیات را هفده بر یک از ملت گرفتم، در نتیجه اهل و عیال او گرسنه مانده از عصمت دست کشید، خیلی‌ها مفلس شده خود را از غیرت کشتند، یک توده عظیم را من اینچنین پریشان کردم، ببین چگونه ایران را برانداخته با ظلم ویران نمودم.

۳. آقای خلیل ملکی که از کارگردانان حزب توده و از "تنورپسن"‌های با فراست و کیاست آن به‌شمار می‌آمد در مجموعه‌ای که به‌نام "خاطرات خلیل ملکی" چاپ و منتشر شده است بیش از انگلوفیل‌ها به این موضوع اصرار دارد.

۴. این قبیل روزنامه‌ها را حتی از کتابخانه‌های عمومی در تهران جمع‌آوری کرده‌اند.

۵. صاحب امتیاز این روزنامه شخصی به‌نام "جلالی نائینی" بود که وکالت دادگستری داشت و سال‌های متعددی رئیس کانون وکلای دادگستری شد و چند سال نیز در آخرین دوره های مجلس سنا نمایندگی در آن مجلس داشت.

مطابق ۲۵ رمضان ۱۳۶۵ قمری، تشکیل رسمی فرقه اعلام و بیانیه‌ای در تبریز و شهرهای مختلف آذربایجان بر دیوارهای معابر و بازار نصب گردید و مراد از تشکیل این سازمان سیاسی و اهداف اولیه آن برای اطلاع مردم اعلام گشت.

ما به اصل این بیانیه دسترسی نیافتیم ولی در مقاله دیگری در شماره ۷۷ روزنامه کشور^۸ تحت عنوان "نیرنگ تازه تشکیل حزب دموکرات آذربایجان"، که در تخطئه شدید و مخالفت با آن درج گردیده است سه قسمت مهم و حساس آن را چنین خوانده‌ایم: "... به مردم آذربایجان آزادی و اختیار داده شود که بتواند برای توسعه فرهنگ و عمران و آبادی این سرزمین با مراعات قوانین ملی و عمومی عادلانه مملکتی، آزاد و خودمختار باشند." "... برای عملی کردن منظور فوق به فوریت انجمن‌های ایالتی و ولایتی را انتخاب کرده شروع به کار نمایند."

"... در دبستان‌های آذربایجان تا کلاس سوم تدریس فقط به زبان آذربایجانی باشد و از کلاس سوم به بالا فارسی که زبان دولتی است توأم تدریس خواهد شد."

گفتیم که آن روزنامه این مقاله را در جهت تخطئه و تقبیح عمل تشکیل‌دهندگان فرقه نوشته و خواسته‌های مذکور را مخالف قوانین جاری و تمامیت ارضی ایران قلمداد نموده ولی امروز که بیش از یک قرن قمری^۹ از آن تاریخ می‌گذرد با دقت کافی در محتوای سه ماده مزبور مخالفتی بین آنها با قوانین آن روز ایران به نظر نمی‌رسد. به ویژه آن که درخواست‌کنندگان به صراحت گفته‌اند که این امر با مراعات قوانین ملی و عمومی و عادلانه مملکتی صورت می‌گیرد. از همه مهمتر آن که تشکیل فوری انجمن‌های ایالتی و ولایتی، که قانون اساسی آن را قبول کرده است، وسیله اجرای آزادی و اختیار در راه توسعه فرهنگ و عمران و آبادی قلمداد گشته مورد تقاضا قرار گرفته است.

ما چون به مقامات عالی مملکتی نرسیده و مزه قدرت را نچشیده‌ایم در شگفتیم که چرا آنان که می‌توانند مشکلات جوامع انسانی را با سرانگشت تدبیر باز کنند آن را به دندان زور و قدرت حواله می‌دهند؟ تعجب می‌کنیم چگونه پایتخت‌نشینان ایران همواره سعی بر آن داشته و دارند که حتی امور مربوط به مرمت چشمه آب فلان قریه دورافتاده زاهدان را نیز در اختیار خود بگیرند و جاهلانه اصرار بر آن نمایند که این تمرکز کشور بر باد ده، باید بدین وضع تأثیر باقی باشد و از پیشرفت و عمران کشور جلو گیرد. جای سؤال است که خاکریزی راه روستائی بین قریه ثمرین و ابره بکوه در اردبیل چه ربطی به اولیای

۶. معروف است که کودتای ۱۲۹۹ را انگلیسی‌ها در ایران ترتیب دادند و رضا خان را برای جلوگیری از نفوذ روس‌ها، یعنی مرام کمونیستی بر سر کار آوردند. یکی از مهره‌های بسیار مؤثر کودتا همین سید ضیاءالدین طباطبائی بود که روزنامه رعد را در تهران منتشر می‌نمود و بعد از کودتا با آن که حدود سی سال بیشتر نداشت به ریاست وزرائی انتخاب گشت ولی دوران حکومتش یک صد روز طول کشید زیرا هدف از کودتا به قدرت رسانیدن رضاخان بود و بدین جهت سیدضیاءالدین این سمت را بدو سپرد و به فلسطین رفت. پس از سوم شهریور ۱۳۲۰ بار دیگر به ایران باز آمد و به نمایندگی مجلس شورای ملی و بعد از تشکیل مجلس سنا به سناتورری منصوب گردید. او در دولت وثوق الدوله عاقد معروف قرارداد ایران و انگلیس، مأمور مذاکره با دولت جمهوری آذربایجان شد که در قفقاز، مستقل از کمونیست‌ها تشکیل شده بود. به نوشته مرحوم محسنی او به آن دولت وعده اعزام نیروهای ایرانی داد ولی با سقوط آن دولت به دست کمونیست‌ها این وعده عملی نگردید. (صفحه ۳۹۷ - ۳۹۰ یادداشت‌های مرحوم عباس محسنی)

۷. آرداشس آوانسیان به طوری که در صفحات گذشته گفته‌ایم جزو ۹ نفر زندانیان سیاسی زمان رضاشاه بود و بعد از سوم شهریور ۱۳۲۰ آزاد گردید.

۸. تاریخ انتشار این شماره ۲۱ شهریور ۱۳۲۴ می‌باشد.

۹. هر ۳۶ سال قمری را یک قرن می‌خوانند.

امور اداری استان آذربایجان و استاندار آنجا دارد. احداث چنین راه‌ها یا لوله‌کشی آب در داخل دهکده‌ها و نگهداری آنها و کارهایی از این قبیل مربوط به خود ساکنان آنها است و دستگاه‌های اداری باید از لحاظ فنی به طور مؤثر و دلسوزانه آنها را یاری دهند و متناسب با بودجه منطقه از اعتبارات موجود بدون ایجاد هر گونه مشکلات اداری، به شورای دهستان‌ها کمک نمایند.

اما در عمل چنین نیست و حرس و ولع دولتمردان برای توسعه حیطة قدرت و بدون توجه به امکان خدمت همواره مشکلاتی به وجود آورده و حرکت به جلو را این چنین راکد نموده است.^۱

این بیان ما جنبه کلی دارد و مختص بدان بیانیه و خواست آن روز مؤسسان فرقه نیست زیرا اگر چنین باشد کسانی خواهند گفت که سران فرقه به تحریک روس‌ها قصد تجزیه آذربایجان را از ایران داشتند و این خواست‌ها را بهانه قرار می‌دادند. و اتفاقاً ایراد ما هم بر همین است زیرا اگر از همان ایام تصویب قانون اساسی مشروطیت ایران، دولتمردان در صدد اجرای آن برمی‌آمدند و در استان‌ها و شهرستان‌ها انجمن‌های ایالتی و ولایتی را تشکیل داده بخشی از کارهای مردم را به دست خود آنها می‌سپردند حداقل در شهریور ۱۳۲۴ این "بهانه تجزیه" از دست فرقی‌ها گرفته می‌شد و کشور با آن مصیبت و درماندگی روبرو نمی‌گردید.

اعلام رسمی موجودیت فرقه

باری با انتشار این بیانیه، فرقه دموکرات آذربایجان تولد خود را رسماً اعلام داشت و از تاریخ ولادت تا به دست گرفتن قدرت، که یکصد روز طول کشید، اقدامات پیگیری درباره هدف‌های خود معمول داشت و در شهرها و قصبات و دهستان‌ها دست به یک رشته تبلیغات زد و با وعده تقسیم اراضی، تعدیل ثروت، حفظ حقوق کارگران و کشاورزان، که در نیم قرن اخیر شعار لفظی دولتمردان و انقلابیون ایران شده است، و نیز نوید آبادی و پیشرفت آذربایجان جمع کثیری از دهقانان و گروهی از شهروندان را به هدف‌های دلگرم کننده خود علاقمند ساخت. و چون حزب توده هم قبلاً به مقیاس نسبتاً قابل توجهی تخم چنین مطالبی را کاشته بود، گروندگان فرقه افزایش یافت و در همه قراء و قصبات کسانی به طرفداری از آن برخاستند و گوسفندوار دیگران را نیز به دنبال خود کشیدند.

ما عبارت "گوسفندوار" را به اصطلاح دولتمردان مسئول اداره مملکت روز به کار می‌بریم و از ذکر آن مقصودی جز اشاره به کوتاهی نظر کسانی که وظیفه هدایت و ارشاد مردم را بر عهده داشته‌اند نداریم. اینان چه روحانی ده، چه معلم فرهنگ، چه کدخدای فهمیده و چه مدعیان ارشاد جامعه همه در این باب مقصرند زیرا سال‌ها و قرن‌ها این مقامات حساس و مهم معنوی را در اختیار گرفتند ولی در روشن کردن واقعی اذهان توده‌ها قدمی برنداشتند. اگر روزی دستگاه عدالت، نه بدان شکل و مفهومی که داشته و داریم، بلکه دستگاهی که انسان‌های با وجدان خداترس، دلسوز و مردم دوست تشکیل داده به کوتاهی آنان برسند همه آنها مسئول خواهند بود. این باور نکردنی است که با فرهنگ وسیع ملت ایران، به ویژه در قرن بیستم، که قسمت اعظم نوآوری‌های آن را رجحان علم و برتری دانش تشکیل می‌دهد، دهقانان اردبیل مثل روستائیان زمان حضرت موسی بیندیشند. این غیر قابل گذشت است که بعد از ۱۴ قرن، که از تابش آفتاب جهان‌تاب اسلام می‌گذرد هنوز

۱. این مطالب قبل از انقلاب ۱۳۵۷ ایران جمع‌آوری گردیده است.

هم بیشتر دهنشیمان و جمع زیادی از شهروندان این مناطق قرائت صحیح حمد و سوره نماز و مفاهیم ظاهری آیات آنها را نمی‌دانند در حالی که هر سال خرمین خود را جمع نکرده موکلان خمس و زکوة را در بالای سر خود می‌بینند.

در عصری که بشر به برکت علم و صنعت توانسته است در فضای لایبتهای به گشت و گذار بپردازد هنوز معلمان و فرهنگیان ما نتوانسته‌اند کوچکترین اطلاعی در باب علم و دانش و شرایط گوناگون محیط زندگی در اختیار دهقانان قرار دهند و لذا جای سؤال است که اگر معلم به این توده عظیم آگاهی ندهد، روحانی در طریق تقویت روحی و معنوی آنها قدمی بر ندارد، کدخدا و آگاهان دیگر جز توسری زدن و ساکت نگاهداشتن آنها وظیفه‌ای احساس نکند پس چه کسی باید به هدایت روستانشیمان قیام کند و اگر هیچکس در این راه قدمی برندارد آیا می‌توان از مردمی که خود رویند انتظار درک و فهم مطالب سیاسی و مصالح عمومی اجتماعی داشت؟!

به مطلب خود باز می‌گردیم و گوئیم که اولین کار فرقه جوان انتخاب کسانی به عضویت کمیته مرکزی بود و بدین منظور در دهمین روز تشکیل رسمی آن، یعنی پنج‌شنبه ۲۲ شهریور ۱۳۲۴ نه نفر از اعضای مؤسس بدین سمت انتخاب شده دستور یافتند که برای تصویب مرانامه فرقه هر چه زودتر اولین کنگره را تشکیل دهند.

این کنگره از ساعت ۵ بعدازظهر روز دوشنبه ۹ مهرماه به مدت چهار روز تشکیل گردید و ساعت ۶ بعدازظهر روز پنج‌شنبه ۱۲ همان ماه با تصویب مرانامه پایان یافت. برای شرکت در این کنگره ۱۰ نفر نیز از اردبیل به تبریز رفتند و به عنوان نمایندگان این ولایت در آن شرکت نمودند. روزنامه آذربایجان در شماره ۱۹ مورخ ۱۱ مهرماه ۱۳۲۴ نام آنها را چنین ثبت کرده است:

آقایان حاج عزت ضیاءبخش، محمدعلی ننه‌کرانی، ذوالفقار اوجان‌نوبین، مهندس انشائی، ملا خلیل اشراقی، دکتر مرتضی پیر، عزیز فرهنگی، حاج میرمعصوم کاشانی، حسن جودت، بالاش آذراوغلی.

این مرانامه که به زبان ترکی بود و پس از تصویب در شماره ۲۴ مورخ چهارشنبه ۱۸ مهرماه ۱۳۲۴ روزنامه آذربایجان منتشر گردید، مشتمل بر یک مقدمه و ۵۱ ماده بود و نکاتی داشت که دولت مرکزی به هیچ‌وجه نمی‌خواست با آن موافقت کند به ویژه آن که اساساً حکومت تهران تشکیل فرقه را قانونی نمی‌دانست و برای از بین بردن آن از هیچ اقدام ممکن خودداری نمی‌نمود. با این حال کسانی به میانجی‌گری بین اولیای فرقه و دولت مرکزی برخاستند ولی چون هیچ‌یک از طرفین حاضر به گذشت و توافق نگشتند دموکرات‌ها در تاریخ ۲۰ مهرماه ۱۳۲۴ اجتماعی در تالار شیر و خورشید سرخ تبریز تشکیل دادند و سخنرانان با حرارت و شور خاصی، به زبان محلی، از محرومیت‌های آذربایجان و عقب‌ماندگی‌های فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی آن سخن گفتند و با یادآوری رفتارهای توهین‌آمیز عمال دولت‌ها، که حیثیت عمومی مردم آذربایجان را جریحه‌دار ساخته‌اند، خواستار استقلال داخلی و تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی و انتخاب و اعزام نمایندگان مردم آذربایجان به مجلس شورایی شدند و یکایک هدف‌های فرقه را، به نحوی

۱. ماده در زمینه سیاست عمومی، ۸ ماده در باب اقتصاد و بازرگانی، ۸ ماده درباره کشاورزی، ۶ ماده در مورد فرهنگ مردمی، ۶ ماده در زمینه بهداشت، ۶ ماده در باب ادبیات و صنایع ظریفه و مطبوعات، ۲ ماده راجع به مسئله ملیت، ۴ ماده در مورد امور محاکمات، ۱ ماده درباره ارتش و ۱ ماده در حفظ آثار تاریخی.

که در بیانیه عنوان شده بود، تبیین و توجیه کردند. آنها جا به جا به فداکاری‌های دلاوران آذربایجان در تأمین وحدت جغرافیایی ایران و حفظ تمامیت ارضی آن در طول تاریخ اشاره کردند و از جانبازی‌های قهرمانان این دیار در وقایع مشروطیت ستایش‌ها نمودند و بدین اعتبار خواستار آن شدند که نام خیابان پهلوی به خیابان ستارخان عوض شود.

از فردای آن روز فعالیت‌های خود را گسترش دادند و چون دولت‌هایی که در مرکز تشکیل می‌شد به علت اشغال ایران از طرف نیروهای مسلح خارجی و آشفتگی وضع داخلی و تشنّت و دست‌بندی‌های گوناگون نمایندگان در مجلس شورایی، که آن روز از حدّ قانون‌گزاری خارج و یگه‌تاز میدان سیاست و گردانندگان کارهای اجرائی دولت‌ها شده بودند، نمی‌توانستند تصمیمات مؤثری در تأمین رفاه عمومی و حفظ عدالت و تنظیم امور سیاسی و اقتصادی اتخاذ نمایند و چه بسا که بر اثر کارشکنی‌های آنان هر لحظه در مظان سقوط و تغییر بودند، از این رو ادارات دولتی در آذربایجان نیز، اعم از لشگری و کشوری، بی‌اختیار گشته در وضع بلا تکلیفی قرار یافتند و به طور کلی به نظاره و ارسال گزارش‌هایی به مرکز پرداختند. و این کار وقتی به حدّ اعلای خود رسید که فرقه اسلحه به دست آورد و گروه زیادی از روستائیان و شهروندان را به عنوان "فدائی" مسلح ساخت. در آن تاریخ هنوز نمایندگان دوره ۱۴ مجلس شورایی در آذربایجان و کردستان و زنجان انتخاب نشده بودند. فرقه خواستار آن گردید که هر چه زودتر انتخابات عمومی را در این نقاط نیز صورت گیرد و نمایندگان مردم این مناطق با حضور در مجلس، در تعیین سرنوشت کشور شرکت نمایند. ولی این امر موضوع بسیار مهمی برای اولیای آن روز ایران بود و آنها را به سختی نگران می‌نمود. زیرا اگر چنین کاری صورت می‌گرفت و نمایندگان این نواحی وسیع، که از نظر تعداد هم معتدبانه بودند، با نفوذ فرقه انتخاب گشته به مجلس راه می‌یافتند، در شرایط نابسامان آن روز، سیاست عمومی ایران و منطقه را دگرگون می‌ساختند. این بود که کهنه‌کاران سیاسی دست به کار شدند و با به تصویب رساندن طرحی در مجلس شورایی از این کار جلو گرفتند. این طرح در جلسه مورخ ۲۹ آبان‌ماه ۱۳۲۴ خورشیدی به تصویب رسید و به موجب آن انتخابات در نقاطی که تحت اشغال نیروهای خارجی بود تا خروج ارتش‌های بیگانه مسکوت ماند.

تشکیل کنگره ملی یا مجلس مؤسسان آذربایجان

تصمیم مجلس موجب آن گردید که خود فرقه در ولایات و بخش‌ها دست به انتخاب نمایندگانی زد تا آنها به عنوان منتخب مردم آذربایجان به صورت مجلس مؤسسان گرد آیند و اصول حکومت ملی و خط مشی کارها را تعیین کنند. انتخابات به سرعت صورت گرفت و از تمام آذربایجان هفتصد نفر انتخاب شدند. مجلس مؤسسان با عنوان "کنگره ملی" در روزهای سه‌شنبه و چهارشنبه ۲۹ و ۳۰ آبان‌ماه آن سال در تبریز تشکیل یافت و جمعی از مردم شهر نیز، که خود دموکرات‌ها یک صد و پنجاه هزار نفر گفته‌اند، در آن شرکت نمود. بیانیه این اجتماع، که در چهارمین جلسه آن به تصویب رسید، به شکلی که روزنامه اطلاعات نوشته است^۱ به شرح زیر بوده است:

"کنگره ملی که از نمایندگان تمام شهرستان‌ها و بخش‌های آذربایجان در تاریخ ۲۹ و ۳۰ آبان‌ماه ۱۳۲۴ در شهر تبریز تشکیل یافته بود در چهارمین جلسه خود به اتفاق آراء تصمیم گرفت که با اعلامیه زیر روزنامه اطلاعات. تهران. شماره ۵۹۲۵ مورخ ۱۳ آذرماه ۱۳۲۴. ص ۳.

به حکومت مرکزی ایران و دول معظم و دموکراسی جهان آمریکا، انگلیس، اتحاد جماهیر شوروی، فرانسه و چین^۱ مراجعه کرده درخواست‌های مشروع و قانونی خود را، که رؤس آنها در مواد زیر قید شده است، اعلام نماید:

۱. مردم آذربایجان در اثر علل و حوادث بی‌شمار، که ذکر آن از گنجایش این اعلامیه خارج است، دارای ملیت، زبان، آداب و رسوم و خصوصیات است که به او حق می‌دهد مانند تمام ملل عالم با مراعات استقلال و تمامیت ایران، طبق منشور آتلانتیک در تعیین سرنوشت خود آزاد و مختار باشد.

۲. نظر به علاقه و روابط فرهنگی، اقتصادی و سیاسی که مردم آذربایجان با مردم سایر ولایات ایران دارد، و نظر به فداکاری‌های بی‌شماری که آذربایجان در تأسیس و ایجاد ایران کنونی به خرج داده‌اند، در واقع مؤسس آن بوده‌اند^۲. بنا بر این برای حفظ استقلال و تمامیت آن به هیچ‌وجه حاضر نیستند تقاضای مشروع خود را روی اساس تجزیه آن قرار داده به مرزهای آن خلل وارد سازند.

۳. ملت آذربایجان با تمام قوای خود خواهان رژیم دموکراسی است که در ایران به شکل مشروطیت و حکومت ملی باشد.

۴. ملت آذربایجان مانند ساکنان تمام نقاط ایران در اداره امور اجتماعی و حکومت مرکزی با فرستادن نمایندگان خود به مجلس شورایی ملی و ادای مالیات عادلانه شرکت خواهد نمود.

۵. ملت آذربایجان رسماً و علناً اعلام می‌دارد که مانند سایر دول زنده عالم حق دارد برای اداره امور ملی و داخلی خود، با مراعات استقلال و تمامیت ایران، حکومت ملی محلی تشکیل دهد و این حکومت بتواند بار عایت استقلال و تمامیت ایران، آذربایجان را طبق اصول دموکراسی و حاکمیت ملی اداره کند.

۶. ملت آذربایجان در راه آزادی و دموکراسی زحمات فراوان کشیده و قربانی‌های بی‌شمار داده است. بنا بر این می‌خواهد حکومت خود مختار او بر اساس دموکراسی حقیقی استوار شود. از این جهت طبق نظامنامه داخلی، که به تصدیق کنگره ملی رسیده است، مجلس ملی و داخلی خود را انتخاب می‌نماید و نیز لازم می‌داند که حکومت ملی آذربایجان از میان نمایندگان مجلس ملی انتخاب شود و در مقابل آن مسئول باشد.

۷. ملت آذربایجان مخصوصاً به زبان ملی و مادری علاقه دارد و تحمیل زبان دیگر او را تا به حال از کاروان تمدن و ترقی باز داشته و جلوی فرهنگ ملی او را مسدود نموده است. برای جلوگیری از این تحمیل ناروا و برای تأمین وسایل ترقی آذربایجان، کنگره ملی به هیئت ملی دستور داده است هر چه زودتر زبان آذربایجانی را در دوائر دولتی مرسوم و تدریس آن را در تمام مدارس اعم از ملی و دولتی عملی نماید.

۸. کنگره ملی که با امضاء و شرکت یک صد و پنجاه هزار نفر و با نمایندگی هفتصد نفر از نقاط مختلف آذربایجان تشکیل یافته طبق اراده ملت آذربایجان خود را مجلس مؤسسان نامیده برای اداره امور داخلی آذربایجان هیئتی عبارت از سی و نه نفر انتخاب و به آنها اختیار داده است که برای عملی کردن منظور ملی تدابیر لازم را اتخاذ و با مقامات صلاحیتدار داخل مذاکره شوند و ضمناً انتخابات مجلس ملی آذربایجان و مجلس شورایی ملی را عملی سازند.

در خاتمه کنگره نظر دولت ایران و دول بزرگ دموکرات جهان را به مراتب مزبور جلب نموده اظهار می‌دارد که برای اجرای منظور فوق از راه تبلیغات و تشکیلات اقدام کرده حاضر نیست به هیچ‌وجه به نزاع و برادرکشی اجازه بدهد ولی اگر دولت مرکزی بخواهد حق مشروع او را با زور و اسلحه و قهر و غلبه از بین ببرد ناچار به هر قیمتی باشد از حقوق خود مدافعه خواهد کرد و تا آخرین نفر در راه تحصیل مختاریت ملی مبارزه خواهد نمود.

۱. این پنج کشور به عنوان دول معظم جهان در شورای امنیت سازمان ملل عضویت دائم دارند و از حق "وتو" برخوردارند. یعنی اگر شورای امنیت با اکثریت قاطع امری را تصویب کند کافی است که یکی از این پنج کشور با آن مخالفت نمایند و بدین سان تصمیم متخذه را کان لم یکن سازد. این امر مورد اعتراض دولت‌های دیگر می‌باشد ولی اعتراض آنها که لازمه تغییر اساسنامه سازمان ملل است، به جانی نرسیده است.

۲. گفتار ما در این باب در گفتار دوم جلد اول این کتاب ملاحظه فرمائید.

مجلس مؤسسان به هیئت ملی اختیار داده است که برای تأمین مختاریت آذربایجان، با مقامات صلاحیتدار داخل مذاکره شده قضیه را از راه صلح و مسالمت حل نماید ولی هیئت ملی به هیچوجه حق ندارد از حق مختاریت محلی و حکومت ملی صرف نظر کند و یا بر علیه تمامیت و استقلال ایران اقدام نماید.

آرزومندی تمام دنیای دموکراسی بدانند که در دنیا ملتی وجود دارد که حاضر شده است با تمام توانائی از خود مدافعه کرده و در گوشه آسیا پرچم آزادی دموکراسی حقیقی را بر افراشته می‌خواهد با نیروی ملی خود آزادی خویش را تأمین نماید و نیز انتظار داریم مقامات صلاحیتدار کشور ایران و دول بزرگ دموکراسی جهان در عملی کردن منظور ملی از مساعدت نوع پرورانه خود، که پایه آن روی منشور آتلانتیک گذاشته شده است، مضایقه نفرمایند. با احترامات فائقه. هیئت رئیسه کنگره ملی، مجلس مؤسسان ملی آذربایجان، پیشه‌وری، رفیعی، دکتر جاوید، قیامی، شبستری، جودت، مکرم ترابی، بی‌ریا، ضیائی، حاج مصطفی دادجوی، سیدموسی، حاج عظیم خادم ملت، شیخ موسی کیوانی، وثوق دیلمیان".

تشکیل اولین مجلس ملی آذربایجان و برنامه دولت خودمختار آن

اعلامیه مزبور در دو زبان ترکی و فارسی انتشار یافت و نسخی از آن به دولت ایران و سفارتخانه‌های کشورهای خارجی در تهران ارسال شد و متعاقب آن مقدمات انتخاب نمایندگان برای تشکیل مجلس ملی و محلی فراهم گردید. این انتخابات روز ۱۲ آذرماه ۱۳۲۴ پایان یافت و نمایندگانی از هر منطقه تعیین شدند. اینان در تبریز گرد آمدند و روز چهارشنبه ۲۱ آذرماه اولین مجلس ملی آذربایجان را تشکیل دادند. گشایش رسمس مجلس ملی با شرکت ۷۵ نماینده و جمعی از مدعوین، ساعت ۹ صبح صورت گرفت و نظام‌الدین رفیعی با عبارت "بسم الله الرحمن و الرحیم" آن را افتتاح نمود. نخست هیئت رئیسه موقت انتخاب شد. آنگاه آئین‌نامه داخلی آن مطرح گشت و به تصویب رسید و پس از انتخاب هیئت رئیسه دائم، آقای سید جعفر پیشه‌وری، صدر فرقه دموکرات آذربایجان، برای تشکیل دولت تشکیل گردید و او بعدازظهر همان روز اعضای دولت خود را به مجلس معرفی و برنامه کار آن را عرضه نمود. ما ترجمه فارسی این برنامه را، که به زبان ترکی در شماره ۱۴۷۶ مورخ شنبه ۲۴ آذرماه ۱۳۲۴ روزنامه جودت اردبیل درج شده است ذیلاً نقل می‌کنیم:

"دولت ملی آذربایجان برای تحقق بخشیدن به آرزوهای خلق آذربایجان در باب اعمال خودمختاری ملی و تأمین موجبات پیشرفت و رفع احتیاجات عمومی آنها وظایف زیر را مهمترین هدف و برنامه خود قرار می‌دهد:

۱. اتخاذ تدابیر مؤثر برای شناسائی جهانی حکومت خودمختار و ملی آذربایجان و تأمین موجبات دوام و بقای آن و مذاکره با مقامات صلاحیتدار با لزوم احتراز از خلل وارد کردن به استقلال و تمامیت ایران و برقرار ساختن دولت ملی آذربایجان بر اساس اصول دموکراسی و مبارزه با مشکلاتی که در این راه ممکن است پیش آید.
۲. بر پای داشتن خودمختاری ملی بر اساس محکم و استوار و اقدام سریع به انجمن‌های ولایتی به منظور نزدیکی هرچه بیشتر مردم به این خودمختاری و سپردن کارهای محلی به دست آنها.
۳. انجام سریع انتخابات انجمن‌های شهر به منظور عمران و آبادی شهرها و تنظیم امور آنها بر پایه‌های صحیح و اصول دموکراتیک.
۴. انتخاب فرمانداران و شهرداران از معتمدین و آزادیخواهان محلی به منظور جلوگیری از اعمال ظالمانه و تحقیرآمیز گذشته و مآلاً تأمین امنیت و آسایش در تمام آذربایجان.
۵. به در آوردن ادارات ژاندارمری و شهربانی از دست خائنان و کسانی که مردم را بیچاره کرده به فلاکت سوق داده‌اند و سپردن آنها به دست افراد میهن‌پرست و منطبق ساختن تشکیلات آنها با خواست‌ها و آرزوهای مردم.

۶. تنظیم سریع بودجه‌ملی با بررسی دقیق قوانین‌مالی و عوائد و مخارج اداره دارائی و اتخاذ سیاست‌مالی در مورد درآمدها و هزینه‌ها با توجه به برنامه‌های ترقی و تعالی آذربایجان.
۷. اتخاذ تدابیر لازم برای ایجاد سپاه ملی به‌منظور حفظ خودمختاری و صیانت دولت و مجلس ملی و تدارک اسلحه‌متناسب روز برای آنها و متشکل ساختن فدائیان در یک مرکز و تشکیلات مشخص.
۸. از لحاظ فرهنگ و تعلیم و تربیت دولت دو وظیفه اساسی دارد یکی مبارزه با بیسوادی و اجرای صحیح و عملی تعلیمات اجباری و دیگری رسمیت دادن به زبان ملی و اجرای آن در تمام مدارس. بعلاوه توجه خاص به امر تحصیلات عالی به تأسیس دارلقنون (دانشگاه).
۹. در باب بازرگانی و اقتصاد حکومت ملی در وهله اول به صنایع ملی توجه و کارخانه‌ها را با اصول صحیح اداره خواهد نمود. و در مرحله ثانی با تأسیس کارخانه‌های جدید نیازمندی‌های آذربایجان را برطرف خواهد ساخت.
- در زمینه بازرگانی، دولت تدابیر لازم برای مرکزیت تجاری آذربایجان اتخاذ و راه‌های عملی را برای نیل بدین کار بررسی خواهد نمود.
۱۰. تعمیر و احداث راه‌ها و وسایل ارتباطی دیگر از قبیل پست و تلگراف و تلفن و توسعه آنها متناسب با وضع زمان از وظایف اساسی دولت است.
۱۱. به‌منظور رفع اختلافات موجود بین زارع و مالک دولت با رعایت موجبات رضایت طرفین لایحه‌قانونی تهیه و بدین‌وسیله موضوع ارباب و رعیتی را برمی‌دارد.
۱۲. برای رفع بیکاری روز افزون در روستاها و شهرها باید اراضی خالصه و نیز املاکی که صاحبان آنها در خارج از آذربایجان علیه خودمختاری تبلیغ می‌نمایند بین آنها تقسیم گردد و با توجه به این که اکثریت مردم آذربایجان را روستائیان تشکیل می‌دهند باید در آینده بانک کشاورزی به نحوی تقویت شود که اعتبارات لازم را در اختیار آنها بگذارد تا بتوانند اراضی را با رضای مالکان و به قیمت عادلانه از آنها خریداری کنند.
۱۳. به منظور مبارزه جدی با بیکاری توسعه صنایع دستی، امور راهسازی، ایجاد کارخانجات، ازدیاد کشاورزی و بازرگانی ضروری می‌باشد.
۱۴. برای بهبود وضع زندگی کارگران و زحمتکشان هر چه زودتر قانون کار تهیه و به مجلس تقدیم می‌شود و برای اجباری کردن بیمه کارگران تدابیر لازم اتخاذ می‌گردد.
۱۵. در امر بهداشت باید توجه شود و در وهله اول از بیماری‌های مسری و عمومی جلوگیری گردد و مخصوصاً دارو و وسایل درمانی روستائیان و طبقات پایین تأمین شود.
۱۶. در قوانینی که تا این ماه از مجلس شورای ملی (در تهران) گذشته است با توجه به خودمختاری ملی تجدیدنظر شود و لوایح مفید جدید پیشنهاد گردد.
۱۷. حکومت ملی آذربایجان تمام مالکیت‌های خصوصی را قبول می‌نماید و به منظور ترقی اقتصادی و تأمین رفاه عمومی هر نوع مساعدت ممکن به فعالیت‌های خصوصی آنها خواهد نمود.
۱۸. حکومت ملی آذربایجان آزادی عقیده و اندیشه عموم ساکنان آذربایجان را محترم می‌شمارد.
۱۹. حکومت ملی آذربایجان تمام ساکنان آذربایجان به ویژه کردها، ارمنه، آسوری‌ها و دیگران را در مقابل حق و قانون مساوی و یکسان می‌داند.
۲۰. حکومت ملی آذربایجان از تاریخ شناسائی آن به وسیله حکومت ایران تدبیرهای آن دولت را در مورد آذربایجان، به شرط آن که مخالف با مقررات خویش و مصوبات مجلس مؤسسان و مجلس ملی و مقررات موضوعه آنها در باب حقوق و خواست‌های مردم آذربایجان نباشد، اجرا خواهد نمود.

این برنامه که حاوی کلیه پیشبینی‌های مقتضی در باب خودمختاری آذربایجان بود پس از بحث‌های لازم در جلسه عصر روز چهارشنبه ۲۱ آذرماه ۱۳۲۴ در مجلس ملی به تصویب رسید و دولت آقای پیشه‌وری بدین ترکیب آقایان: دکتر سلام‌الله جاوید وزیر کشور، جعفر کابوایی وزیر قشون‌های ملی، دکتر مهتاش وزیر فلاحات، محمد بی‌ریا وزیر معارف،

دکتر اورنگی وزیر صحیبه، غلامرضا الهامی وزیر مالیه، یوسف عظیمی وزیر عدلیه، کبیری وزیر پست و تلگراف و طرق، رضا رسولی وزیر تجارت و اقتصاد، آتش بیات ماکو وزیر تبلیغات رسماً شروع به کار کرد.

در این تشکیلات آقایان زین‌العابدین قیامی به ریاست کل دیوان‌های تمیز و فریدون ابراهیمی به سمت دادستانی کل انتخاب شدند. تنها وزارتی که در این دولت برای آن وزیر تعیین نشد امور خارجه بود و گفته شد که این وزارت همان وزارت خارجه دولت مرکزی است زیرا فرقه و دولت آذربایجان در صدد تجزیه ایران نمی‌باشند^۱.

تسلیم لشکر تبریز و بازگشت استاندار

این اقدامات در حالی صورت می‌گرفت که ارتش ایران هنوز در آذربایجان استقرار داشت و استاندار جدید نیز در انتظار عکس‌العمل فرقه در باب اعلامیه‌ای بود که نه روز پیش از آن صادر کرده بود. توضیح آن که دولت ایران به موازات فعالیت‌های هم‌جانبه‌ای که برای خنثی نمودن اقدامات فرقهٔ دموکرات، در جهت تشکیل مجلس و حکومت، به عمل می‌آورد در تاریخ ۱۷ آذرماه ۱۳۲۴ "آقای سهام‌الدین سلطان‌بیات" را، که چند روز پیش به استانداری آذربایجان برگزیده بود، با عجله به تبریز اعزام داشت و او ضمن اعلامیه چاپی، که بر دیوارهای شهر الصاق و در جراید محلی درج گردید اهمیت مأموریت خود و لزوم انجام اصلاحات را عنوان کرده خواستار آن شد که اگر کسانی مطالبی در باب اصلاحات و غیره دارند به ایشان، که در تمام اوقات حاضر به مذاکره است، رجوع نمایند ولی هرچه انتظار کشید در این مدت مأموریت، که جمعاً ۱۹ روز شد، کسی بدو مراجعه نمود و ملاقات‌های خصوصی او نیز به نتیجه نرسید.

در کتاب "گذشته چراغ راه آینده است"^۲ در این باب چنین آمده است که روز ۱۷ آذر در منزل "آقای سراج‌میر" (ذکاء‌الملک) در تبریز با حضور آقایان بیات (استاندار)، دولتشاهی (کفیل استانداری قبل از ورود بیات)، پیشه‌وری، شبستری و فریدون ابراهیمی جلسه‌ای تشکیل شد. پیشه‌وری پیشنهادهایی کرد. بیات گفت که باید با تهران گفتگو کند ولی سرانجام نتیجه‌ای به دست نیامد به ویژه آن که لشکر تبریز تسلیم دموکرات‌ها گردید و بعد از آن امید وی برای هرگونه اقدام اصلاحی از بین رفت.

تسلیم لشکر صبح روز جمعه ۲۳ آذرماه صورت گرفت و این امر علاوه بر آسایش فکری سران فرقه، از طرف یک نیروی مسلح، به عنوان یک پیروزی سیاسی از جانب آنها نیز تلقی گردید زیرا قرارداد تسلیم از طرف فرمانده لشکر، که نماینده رسمی دولت مرکزی بود، و آقای پیشه‌وری با عنوان رئیس دولت ملی آذربایجان امضا گردید و به منزله شناسائی این حکومت از طرف دولت ایران قلمداد شد چیزی که دموکرات‌ها خیلی بدان ارج می‌دادند.

سرتیپ "درخشان" فرمانده لشکر تبریز قبل از تسلیم خیلی تلاش کرد که موافقت ستاد ارتش را برای یک نوع سازش و جلوگیری از خونریزی کسب کند و ضمن تلگرام‌های مکرر وضع وخیم منطقه و اوضاع بی‌سامان لشکر را گزارش نموده مصلحت را در عدم مقاومت اعلام داشت و حتی در یکی از تلگرام‌ها با اصرار خواست که فوری هیئت

۱. روزنامه اطلاعات. تهران. شماره ۵۹۳۴ مورخ دوشنبه ۲۶ آذرماه ۱۳۲۴.
 ۲. کتاب قطوری است که بعد از انقلاب ۱۳۵۷ ایران به بازار آمده، نویسنده و محل و تاریخ چاپ قید نگردیده جز آن که در پشت جلد نوشته شده است ناشر "جامی"

عالیرتبه‌ای به تبریز اعزام شود تا وضع را از نزدیک ملاحظه نماید. او در پایان این تلگرام تهدید کرد که اگر چنین نکنند با توجه به مصالح کشور هر اقدامی را که لازم بداند در محل عمل خواهد کرد ولی ستاد ارتش در جواب گفت که تشخیص مصالح مملکت با دولت است و استاندار نماینده دولت در محل می‌باشد و شما (یعنی سرتیپ درخشان) مجری نظر او می‌باشید و باید در سرکوبی متجاسرین اقدام کنید.

ساعت ۷/۳۰ بعدازظهر روز پنجشنبه ۲۲ آذرماه، که حلقه محاصره قرارگاه‌های لشگر از طرف دموکرات‌ها تنگتر شده بود فرمانده لشگر با بیسیم پیام مهمی به تهران فرستاده گفت که هیچگونه مقاومتی از طرف لشگر ممکن نیست و مفید فایده نیز نمی‌باشد و جز موافقت با نظر فرقه راهی باقی نمانده است. او ضمن تصریح به این که "استاندار نیز همین نظر را دارد" اضافه کرد که تا ساعت ۲۴ امروز ضرب‌العجل تعیین شده است و لذا فوری باید تعیین تکلیف فرمائید.

این ضرب‌العجل همان است که آقای پیشه‌وری عصر روز ۲۲ آذرماه در مجلس ملی بدان اشاره کرد. آقای یعقوب قدس نماینده اردبیل در آن مجلس می‌گوید که "آقای پیشه‌وری با حالت برافروخته‌ای در آن مجلس حاضر شد و ضمن یک سخنرانی تند و کوبنده گفت که ارتش امشب باید تکلیف خود را با فرقه روشن کند. بیش از این مماشات میسر نیست. کارهای دولت ملی در گرو روشن شدن وضع لشگر می‌باشد". آقای قدس اضافه می‌کند که یکی از نمایندگان با حال اعتراض گفت "اگر آنها تسلیم نشوند جنگ خواهید کرد و این‌کار موجب ریخته شدن خون فرزندان ما خواهد شد". آقای پیشه‌وری گفت "سیاست این حرف‌ها را نمی‌فهمد. اگر ارتش تسلیم نشود دستور حمله به سربازخانه داده خواهد شد".

فرمانده لشگر می‌دانست که با مسلح‌شدن جمع کثیری از اعضای فرقه و دهقانان و نیز حمایت شوروی از دموکرات‌ها، به ویژه تشنت و اختلاف بین افسران و درجه‌داران و سربازان، با مقاومت مسلحانه کاری از پیش نخواهد رفت. این بود که در آن پیام اولیای مرکز را به وخامت اوضاع منطقه متوجه ساخت و هم رأی بودن استاندار را نیز اعلام داشت. اما ستاد ارتش به فاصله یک ساعت یعنی ساعت ۲۰ و ۳۰ دقیقه همان روز جواب داد که چون مجلس شورایی قیام آذربایجان را برخلاف قانون اساسی دانسته و دولت نیز ضمن بیانیه لزوم اجرای نظر مجلس، یعنی اراده ملت را اعلام داشته است، باید مقاومت کنید. شما شورایی از افسران خود تشکیل دهید و بیانیه دولت را بخوانید. اگر طبق تشخیص شوری مقاومت غیرمقدور باشد شما و افسران به تهران حرکت کنید.

پس از طی این مراحل سرانجام کار به تسلیم لشگر منجر شد و پادگان از هم پاشید. برخی از افسران در تبریز ماندند و تعدادی نیز به تهران حرکت کردند. سرتیپ درخشان بعد از ورود به تهران در دادگاه نظامی محاکمه و محکوم به مرگ شد ولی در مرحله تجدیدنظر محکومیت وی به ۱۵ سال حبس تقلیل یافت و بعد از چندی نیز مورد "عفو ملوکانه" قرار گرفته از زندان آزاد گردید. او همان کسی است که در فروردین ماه ۱۳۵۷ خورشیدی به عنوان جاسوس شوروی در تهران دستگیر شد و چند روز بعد جراید پایتخت نوشتند که وی به علت سکت قلبی در زندان درگذشت.^۱

گفتیم که آقای بیات به عنوان استاندار از مردم دعوت کرد که برای اصلاحات در آذربایجان به وی مراجعه نمایند ولی اولین و آخرین کسی که در استانداری به او مراجعه کرد نماینده دولت ملی آذربایجان بود که پس از تشکیل دولت با وی ملاقات کرد و پیام

۱. روزنامه اطلاعات. تهران. شماره ۱۵۵۷۷. تاریخ ۱۳۵۷/۱/۷.

حکومت ملی را بدو ابلاغ نمود. این پیام در یک عبارت کوتاه و چنین خلاصه می‌شد که "چون دولت ایران با خواست‌های حکومت ملی و فرقه دموکرات موافقت نکرده است بنا بر این وی به عنوان استاندار و نماینده دولت مرکزی در آذربایجان کاری ندارد و می‌تواند مراجعت نماید". این بود که او نیز روز ۲۵ آذرماه ۱۳۲۴ یعنی سومین روز تسلیم لشکر به تهران بازگشت.

به طوری که در اول این فصل گفتیم اشاره ما به چگونگی تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان و مرامنامه و اساسنامه آن و نقل برنامه دولت آقای پیشه‌وری ... بدان جهت است که خوانندگان کتاب را بعد از گذشت قریب ثلث قرن از وقایع آن روز آذربایجان، که اردبیل نیز به هر حال متأثر از آن بود تا حدی آگاه سازیم و بی‌توجهی‌های دولت‌های ایران به نیازهای عمومی ولایات را به یاد آورده مصائبی را که در نتیجه خودخواهی‌ها یا بی‌تدبیری‌های آنان بر مردم این سرزمین روا گشته است ناشایست بگوئیم و آرزو کنیم که در میهن ما هرگز سخن از تجزیه به میان نیاید و نیز کسانی که در ایران مسئولیت خدمت به مردم را در نظر می‌گیرند دید خود را از محیط محدود اطراف خویش فراتر برند و خدمت واقعی بر مردم را هدف اصلی احراز مقام خویش قرار دهند و این دعائی است که در قبول شدن آن به هر حال باید تردید داشت.

منظور دیگر ما از آوردن آنها این است که با آن که مرامنامه و برنامه‌ها و خواست‌ها عموماً خوب و ارزشمند بود لیکن برای دولتمردان فرقه دموکرات نیز موجبات اجرای آنها فراهم نگردید و این خواست‌ها نیز به همراه برنامه‌های اصلاحی مدعیان اصلاحات اجتماعی این سرزمین به‌صورت گفتار باقی ماند و مردم اردبیل همچون ساکنان دیگر نقاط آذربایجان، نه تنها به‌سعدتی نرسیدند سال‌های سال نیز به‌جبران چنین "گستاخی!"ها مواجه با مشکلات گوناگون، به‌ویژه مودیگری‌های مقامات امنیتی گشتند.

فصل سوم

اردبیل از آغاز پیدایش فرقه تا سقوط حکومت ملی آذربایجان

اوضاع اجتماعی اردبیل در آستانه تشکیل فرقه

در اینجا گفته‌های خود را در مورد فرقه دموکراتیک آذربایجان کنار می‌گذاریم و به وقایعی که از زمان پیدایش آن فرقه تا سقوط حکومت ملی آذربایجان، در اردبیل رخ داده است، به طور اجمال اشاره می‌کنیم. ولی قبل از آن توجه خوانندگان را به اختصار به وضع اجتماعی و اقتصادی روز در این منطقه جلب می‌نماییم.

اردبیل به طوری که گفتیم، یک منطقه کشاورزی است و بیشتر ساکنان این خطه را کشاورزان و ده نشینان تشکیل می‌دهند. تعداد زیاد دهستان‌های این ولایت و فاصله کم آنها از یکدیگر، گویای این مطلب است که اراضی آن مستعد بهره‌برداری است و در هر قسمتی از آن جماعتی سکنی گزیده آماده کشت و برداشت می‌باشند و این کار تنها وسیله امرار معاش و زندگی آنها به شمار می‌آید.

شک نیست که کشاورزی عوامل و ارکانی دارد و زمین و دهقانان و آب از ضروریات آن می‌باشد ولی برای زراعت غیر از این دو، وسایل و ابزار دیگری نیز لازم است تا انسان را قادر به بهره‌برداری سازد و تلاش و کوشش دهقانان را به ثمر برساند و این ابزار عبارت از تخم و وسایل شخم و درو می‌باشد، چیزی که اکثریت دهقانان اردبیل در آن زمان فاقد آن بودند.

طبق عرف کشاورزی در منطقه آذربایجان، که یادگار قرن‌ها و هزاره‌ها بود، روستاها صاحبان و مالکانی داشت که غالباً در شهرها زندگی می‌کردند و در جامعه، طبقه خاصی به نام اشراف و ملاک، تشکیل می‌دادند. اینان که غالباً از طریق ارث و نه رنج و زحمت، مالکیت قریه‌ها را به دست می‌آوردند، بدون زحمت و تلاش، شریک و سهم حاصل کار دهقانان می‌گشتند.

آن کس که بر روی زمین کار می‌کرد در پایان کار خود کاره‌ای نبود و وقتی درو به پایان می‌رسید و محصول از مزرعه به خرمن انتقال می‌یافت نماینده مالک به نام "مباشر" از راه می‌رسید و با تحمیل خورد و خوراک خود به زارع، در کوبیدن و برداشتن آن نظاره می‌نمود و در مقابل آن همه کار و رنج و مشقات، که دهقان متحمل می‌شد فقط یک پنجم از حاصل برای وی منظور می‌گشت. زیرا در آن روزگار زراعت نتیجه پنج عامل زمین، آب، شخم، تخم و کار تصور می‌شد و به هر یک از آنها یک پنجم از حاصل تعلق می‌گرفت مگر در زراعت دیم که حاصل به چهار قسمت تقسیم می‌گردید.

در بیشتر روستاها علاوه بر زمین آب نیز از آن مالک بود و چون روستائیان غالباً فقیر و کم‌بضاعت بودند و گاو برای شخم و بیش از خوراک سالانه مازادی برای تخم

نداشتند، ناچار آنها را از مالک دریافت می‌کردند و در نتیجه چهار پنجم محصول را به او می‌دادند.

این یک امر قهری است که اگر کسی با همه عیال و اطفال خود یکسال در بیابان متحمل زحمتی گردد و در پایان کار چهار پنجم از حاصل تلاش خود را به دیگری واگذارد عدم رضایت و یا کینه و انتقامی در ذهن خود احساس می‌کند و اگر بر اثر ناتوانی و ناکامی یا فقر و استیصال و اکتشی نتواند، آن عقده را پرورش می‌دهد و هنگامی که مقتضی را موجود و مانع را مفقود یابد عکس‌العمل شدیدی از خود ابراز می‌دارد.

باید گفت که بین مالکان اردبیل انسان‌های نجیبی هم بودند و به کشاورزان خود، که به نام رعیت خوانده می‌شدند، گاه و بی‌گاه به قدر وقدر مساعدت‌هایی می‌نمودند ولی گروهی نیز رعیت را مترادف با بردگان قرون وسطی می‌دانستند و نه تنها بدان‌ها کمکی نمی‌کردند بلکه از تأمین موجبات ضروری عمران و آبادی ملک خود نیز سر باز می‌زدند و بدین طریق زحمات دهقانان را بلااثر می‌ساختند و چه بسا که نخواستند آنان را از این رهگذر به گدائی وامی‌داشتند.

وضع شهروندان نیز بهتر از روستائینان نبود زیرا در منطقه‌ای به وسعت شهرستان اردبیل هیچگونه منبع تولیدی جز کشاورزی، آن هم به شکل و کیفیت مذکور، وجود نداشت. و بنا بر این زندگی مردم عموماً بدان بستگی داشت که کشاورزان زحمت بکشند، زمین‌ها را با آن وسایل ابتدائی شخم کنند، تخمی، از هر جا که بتوانند پیدا کرده، در آن بی‌افشانند. آسمان به رحمت الهی عنایتی کند و برف و بارانی آمده آنها را سبز گرداند. باد و تگرگ و ملخ و سن آنها را ضایع ننماید و سرانجام دهقان بتواند محصولی به دست آورد و با فروش قسمتی از آن چند متر چیت از بزاز، یا مقداری کشمش و دوشاب از بقال بخرد و اگر درآمزش اجازه دهد قدری آب نبات یا شکر از قناد اکتیاع کند و ... در نتیجه رونقی به بازار بدهد و بزاز و بقال و قناد و ... با این منافی که به دست می‌آورند زندگی عائله خود را بچرخانند.

مالکان نیز غله خود را انبار می‌کردند تا روزی تقاضا بر عرضه فزونی گیرد و بتوانند آنها را به بهای مناسبی بفروشند و از این رهگذر مقداری بر ثروت خود بی‌افزایند. و در مواقعی که اینان در صدد خریدی برمی‌آمدند، تکان دیگری ولو به صورت محدود به بازار داده می‌شد. تکان و رونقی که هیچگونه ریشه اقتصادی نداشت و در معنی تبدیل کالا به کالا بود.

آن چه قابل توجه است این است که گردانندگان شهری این قبیل جریانات اقتصادی هم تعداد معدودی تاجر و کسبه بودند که سرمایه مادی در اختیار داشتند و بقیه مردم با عملگی، حملگی و همانند چنین کارهای سخت و پست امرار معاش می‌کردند و در محیط بسته اقتصاد آن روز اردبیل، با حداقل درآمد، زندگی مشقت‌باری را می‌گذرانیدند.

در چنین وضعی خبر پیدایش فرقه‌ای با برنامه‌های مترقی، که نویدبخش رفاه و سعادت همگانی گفته می‌شد^۱، بشارت بزرگی برای مردم محروم و توده‌های زحمتکش این منطقه به حساب می‌آمد و اکثریت قریب به اتفاق آنان را، اعم از شهری و روستائی، بدان علاقمند می‌نمود و حق هم با آنها بود زیرا طاقت‌ها طاق گشته و مرارت‌ها از حد گذشته بود. کسی نبود که به داد آنها برسد و به وضع در مانده آنان توجهی بنماید.

دولت‌های ایران نمی‌توانستند یا نمی‌خواستند خود را با چنین مشکلاتی آشنا سازند و

۱. این برنامه‌ها در فصل گذشته نوشته شده است.

حتی به درخواست‌های مردم ترتیب اثری بدهند. مأموران دولیت در محل نیز ای بسا منافع خویش را برتر از رفع گرفتاری‌های آنان دانسته مورد توجه بیشتر قرار می‌دادند و یا واقعاً موجباتی برای خدمت به مردم نمی‌یافتند.

اردبیل فرماندار داشت و طبق مرسوم نماینده شاه مملکت و عالیترین مقام دولتی در محل به شمار می‌آمد ولی کارهای او جنبه تشریفاتی داشت و چه بسا که خروج از عمارت فرمانداری و تماس با توده مردم را خلاف شئون اداری و دون مقام دولتی خود می‌پنداشت و برای آن که در مرکز کشور فرد نالایق و عاجزی به حساب نیاید گزارشات خود را به مقامات عالی‌ه، متناسب با خواست آنها تقدیم می‌داشت و به اصطلاح آن روز "خاطر مبارک مقامات مزبور" را آسوده می‌ساخت.

اردبیل اداره دارائی و اقتصاد داشت ولی نه برای تمشیت امور اقتصادی، بلکه برای اخذ مالیات از مردم و خرید محصولات کشاورزی به بهائی که دولت معین می‌نمود. و شک نیست که اولیای آنها، اگر افراد صحیح‌العملی می‌بودند همواره سعی بر ازدیاد درآمد داشتند تا بدین وسیله خود را مأمور دلسوزی برای دولت نشان دهند و راه ترقی خویش را هموار سازند.

اداره کشاورزی در یک شهرستان برای آن باید تأسیس شود که کشاورزان را از حیث امور فنی هدایت کند یا در مسائلی از قبیل بهبود بذر، تأمین آب، تحویل کود، تشخیص رستنی‌های مناسب با آب و هوای منطقه و مبارزه با آفات و نظایر آنها یاری دهد ولی در عمل غیر از این بود و در اردبیل جز تابلوئی بر سر در این اداره و چند کارمند بی‌اطلاع و درمانده اثری از آن به چشم نمی‌خورد.

اداره راه برنامه و وسیله‌ای برای راهسازی نداشت بدان نشان که امروز هم راه‌های اردبیل به شکل ابتدائی و برخی از آنها یادگار دوران مظفردالدین شاهی است. این اداره قادر به انجام کاری نبود جز آن که چند عمله روزمزد، برای ریختن خاک با بیل‌های دستی بر چاله‌های بیشمار و آب رفت‌های جاده تبریزو آستارا، به خدمت می‌گرفت و چون وسیله سرپرستی و رسیدگی به آنها هم در خارج از شهر فراهم نبود از این کار نیز سودی عاید جامعه نمی‌شد و هکذا...

در قبال این همه نارسائی‌ها و بی‌توجهی‌ها مردم حق نداشتند عکس‌العملی از خود نشان دهند زیرا بر زبان آوردن عباراتی در این زمینه‌ها، از نظر دستگاه مخوف شهربانی دلیل غیرقابل تردیدی بر "بلشویک" بودن گوینده تلقی می‌شد^۱ و سزای آن هم حبس و شکنجه و تبعید و گاهی هم نیستی بود.

بنا بر این کسی حاضر به استقبال از چنین مصائبی نمی‌گشت و به گفته سعدی "لب فرو بسته در کنجی می‌نشست"، و یا به اصطلاح محلی جمله معروف "منه نه" یعنی به "من چه" را شعار خود می‌ساخت. فقط مالکان عمده و اشراف بودند که با فرمانداران و رؤسای ادارات ارتباطی می‌یافتند، و علاوه بر عضویت در "کمیسیون"های رسمی، در جلسات خصوصی آنها نیز شرکت می‌نمودند و تردیدی نیست که چون بقای این روابط به

۱. چون این نوشته‌ها بعد از سقوط رژیم پیشین منتشر می‌شود به خدا پناه می‌بریم که مثل بعضی‌ها رنگ عوض کرده برخلاف واقعیات و صرفاً برای خوش‌آیند این و آن، مطالب ناصوابی را به قلم آوریم. روش ما همان است که در مجلدات اول و دوم داشته‌ایم. نه در آن دوره به مدح و تعریف صاحبان قدرت برخاستیم و نه امروز دم و تکذیب ناحق کسانی را در نظر داریم. آن چه نوشته‌ایم واقعیت است. از خدای بزرگ مسئلت داریم که نوشته‌ها و گفته‌ها و کرده‌های ما را در جمیع اوضاع و احوال از واقعیت و صداقت دور نسازد.

سود خود و کسان آنها بود از این رو غالباً نوکران مقامات بودند و آن چه را که مصالح آنها ایجاب می‌کرد بر زبان می‌آوردند و از این رهگذر، دانسته یا ندانسته، در تثبیت وضع موجود عامل مؤثری به شمار می‌آمدند.

بدین ترتیب محیط مثل پنبه قابل اشتعال بود و فرقه به منزله کبریت روشن. سرانجام آن کبریت بدان پنبه خورد و به یک باره آتش تمام شهرستان را فرا گرفت. دهقان و شهری، دانا و نادان، پیر و جوان ... مجالی برای ابراز دردهای درونی خود یافتند و به امید رسیده به سعادت و رفاه و برچیده شدن بساط ظلم و ستم، که قسمت اعظم برنامه حزب جدید را تشکیل می‌داد، از فرقه استقبال کردند. به ویژه آن که تبلیغات دامنه‌داری نیز در هر کوی و برزن و هر بخش و دهستان در این زمینه به عمل می‌آمد و به دهقانان زحمتکش چنین القا می‌شد که اینک همای سعادت بر بالای سر آنها به پرواز درآمده و تقریباً تمام دشت و مزرعه، با کلیه محصول از آن خواهد گشت و وضع زندگی مادی و معنوی آنها، در اندک زمانی بهتر از مالک خواهد شد و رفاه و آسایش مطلوبی نصیب آنها و بستگانشان خواهد گردید. وعده‌ای که در همه تحولات اجتماعی از طرف سردمداران به مردم داده می‌شود. جمع زیادی به خصوص ده‌نشینان محروم، به فرقه گرایش یافتند و برای بهره‌ور ساختن آن اعلام همکاری نمودند. گروهی هم سلاح گرفته برای صیانت از این تشکیلات، در جرگه فدائیان درآمدند. اما دو مسئله در این میان برای برخی از ساکنان این منطقه در بوته ابهام بود و کسانی را با شک و تردید روبرو می‌نمود. یکی موضوع دین و اعتقادات مذهبی و دیگری علاقه به ایران و یک پارچگی و استقلال آن.

بدین معنی که چون گفته می‌شد فرقه به وسیله روس‌ها، یا به حمایت آنها، پا به عرصه وجود گذاشته است پس یک تشکیلات "کمونیستی" است و مخالف دین و مذهب می‌باشد. لذا دینداران، اگر چه در ظاهر سخنی به میان نمی‌آوردند و چه بسا که برای حفظ ظاهر لبخندی نیز نشان می‌دادند، ولی در معنی با آن موافقتی نداشتند. برخی از روشنفکران نیز، چون جدائی آذربایجان را از ایران موجب تجزیه کشور و به وجود آمدن دشمنی و ستیز بین آذربایجان و ایران می‌دانستند سعی بر دوری از آن می‌کردند و آذربایجان مستقل را نیز به علل موقعیت جغرافیایی و بعضی جهات دیگر، فاقد موجبات ادامه حیات سیاسی و اقتصادی شایسته تصور می‌نمودند. شک نیست که در این میان ملاکین و اشراف و سرمایه داران مستبد نیز موضع روشنی در مخالفت با تشکیلات جدید داشتند و از هر گونه بدگویی و تخطئه نسبت بدان خود را نگه نمی‌داشتند.

با همه این احوال آنچه می‌بایست بشود شد و فرقه در اندک زمانی بر اوضاع مسلط گشت و ساکنین اردبیل را نیز، مثل دیگر نقاط آذربایجان، تحت اداره خود درآورد و به هر حال چنان‌که گفتیم در بین اکثریت مردم، یعنی روستائیان زجر کشیده تا حدی پذیرفته گردید.

مسافرت پیشه‌وری با اردبیل قبل از تشکیل فرقه دموکرات

در اواخر سال ۱۳۲۳ خورشیدی آقای سیدجعفر پیشه‌وری برای چند روز به اردبیل آمد و در خانه آقای نصرت حبیب‌اللهی منزل نمود. نصرت فرزند شادروان حاج محمدحسین حبیب‌اللهی بود و او چنان که گفته‌ایم^۱ از آزادیخواهان اردبیل به شمار می‌آمد و از چهره‌های شناخته شده این شهر در قیام مشروطیت ایران بود. حاج محمدحسین هفت پسر داشت که همگی آزادیخواهی را در دامن پدر از وی آموخته بودند و برخی از آنان، مثل مرحوم

۱. جلد اول این کتاب صفحات مندرج در جدول

حسن جودت، از بازیگران وقایع اردبیل بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ به شمار می‌آمدند. جودت در فرقهٔ دموکرات آذربایجان از شخصیت‌های ارزنده و مؤثر بود و علیرغم بعضی از گردانندگان آن فرقه، که خط مشی تندی داشتند، با مردم به رأفت و مهربانی رفتار می‌کرد و از درماندگان گره گشائی می‌نمود و شخصیت او اردبیلیان را از خیلی از گزندها و ناملایمات برخی از سردمداران فرقه صیانت می‌کرد.

هدف پیشه‌وری در این سفر تشکیل "جبههٔ آزادی" در آذربایجان بود و برای تمهید مقدمات آن تکاپو می‌نمود. او در این باب با جودت به تبادل نظر پرداخت و با صلاح‌دید وی جلسه‌ای با شرکت بعضی از علاقمندان آزادی و آزادیخواهان سرشناس ترتیب داد. ما از همهٔ شرکت‌کنندگان در این مجمع و سخنانی که گفته شد اطلاع کافی به دست نیاوردیم و از یکی دو تن از بازماندگان، که به علت پیری دچار نسیان شده‌اند جسته و گریخته دریافتیم که کسانی مثل شفیع صدر، حسن جودت، غلامحسین حبیب‌الهی، فرضی دهقان، علی‌اصغر فرزین، که در این تاریخ هیچیک از آنها زنده نیستند و آقایان خان حسین احمدزاده، نصرت حبیب‌الهی در آن حضور داشتند و گفته‌های پیشه‌وری را در باب عقب ماندگی آذربایجان و لزوم وحدت آزادیخواهان گوش می‌دادند. او که در نطق و بیان چیرگی خاصی داشت هدف‌های خود را به نحو روشنی بیان داشت و همکاری حاضران و همهٔ مردم این خطهٔ تاریخی را برای ساختن آذربایجان آزاد و آباد خواستار شد.

کسانی که پیشه‌وری را دیده‌اند و با افکارش آشنا بوده‌اند او را فرد وطن‌دوستی تعریف می‌نمایند و مراتب اخلاقی او را می‌ستایند.^۱ یکی از آن شادروان و اهلبزاده بود که همواره از او به نیکی یاد می‌کرد. دیگرانی هم که ما موفق به گفتار با آنها شده‌ایم در این امر متفق القول بوده‌اند. دکتر فریدون کشاورز نیز که از اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب توده در ایران بود و پس از فرار از ایران سال‌ها در روسیه زندگی کرده است در مصاحبه با رادیو "بی.بی.سی" انگلیس مطالبی در مورد پیشه‌وری بیان داشته است.

او در این مصاحبه که در برنامهٔ شامگاهی روز جمعه ۲۵ اسفندماه ۱۳۵۷ خورشیدی، ساعت ۲۰/۱۵ از آن رادیو پخش شد گفت که "پیشه‌وری مرد وطن‌پرستی بود. قصد تجزیهٔ آذربایجان و الحاق آن را به آذربایجان شوروی نداشت. او می‌خواست به مردم آذربایجان خدمت کند". کشاورز در باب آخرین سرنوشت او گفت "پس از فرار به باکو میرباقر اوف^۲ در یک جلسه گفت که شکست فرقه بر اثر ناآگاهی کامل از روابط آذربایجان و روسیه بوده است. پیشه‌وری برخاسته گفت که شکست فرقه بر اثر عدم دقت و رعایت روابط مردم آذربایجان و ایران صورت گرفته است". به گفتهٔ کشاورز "میرباقر اوف از این سخن عصبانی گشته اظهار داشت کیشی اوتور بیرووه"^۳ کشاورز در دنبالهٔ این مطلب اضافه کرد که "چندی بعد ماشین پیشه‌وری با کامیونی تصاف کرد. او به بیمارستان منتقل شد و با آن که حالش خوب بود اما همان شب درگذشت".

آقای کشاورز در این مصاحبه تصریح کرد که "میرباقر اوف در زمان خروشنجف محاکمه و تیرباران شد". او گفت که وی "از اول احراز مقام در قفقاز تا آن روز بیش از

۱. ما نه آقای پیشه‌وری را دیده بودیم و نه در فرقه او عضویت داشته‌ایم. این مطلب نقل قول و امانت تاریخ است و ربطی به نگارنده ندارد.

۲. او در زمان استالین حاکم و به قول معروف استالین قفقاز بود که بعد از استالین دستگیر، محاکمه و اعدام شد.

۳. کیشی اوتور یرو وه به معنی مرد، بنشین سر جاییت.

۲۵ هزار نفر کشته است".

آقای محمد جلیلی رئیس کمیته ولایتی فرقه در اردبیل گفته آقای دکتر کشاورز را موافق با واقع نمی‌داند و چون به نظر او کشاورز هرگز در باکو و قفقاز نبوده از این رو گفته‌اش در مورد پیشه‌وری نمی‌تواند سندیت داشته باشد.

آقای جلیلی می‌گوید "در اوایل سال ۱۳۲۶ (تقریباً شش ماه پس از رفتن از ایران) چنین گفته شد که فراری‌های آذربایجان به ایران برگردند و در اجرای این برنامه آقای پیشه‌وری به اتفاق غلام‌حیی و قلی‌اوف (معاون سابق کنسول شوروی در تبریز) مأموریت یافتند به شهر گنجه رفته وسایل این کار را فراهم نمایند و من (یعنی محمد جلیلی) نیز مأمور شدم که در منطقه آستارا وسایل نقلیه، مثل اسب و غیره فراهم کنم.

چند روز گذشت و من ضمن تماس تلفنی با باکو دریافتیم که برنامه عوض گردیده و از این کار انصراف حاصل گشته است و لذا به آن چند نفر هم دستور داده شده است که از گنجه به باکو برگردند.

آنان به وسیله یک ماشین به راه افتادند و با سرعت می‌آمدند و چون دو سه شب بی‌خوابی داشته‌اند در راه خواب آنها را گرفته و در نزدیکی‌های محلی به نام بیلاق ماشین به بلوک سیمانی خورده و آقای پیشه‌وری که در جلوی ماشین کنار راننده نشسته بود بر اثر زیادی سرعت و شدت تصادف سرش شیشه‌ی جلو را شکسته و از آن بیرون آمده و در دم مرده بود".

آقای جلیلی می‌گفت که پیشه‌وری آدم خوبی بود ولی دو نفر یعنی بی‌ریا و کاویانی در او نفوذ داشتند و او را وادار به اتخاذ تصمیمات ناصواب می‌کردند.

باری آقای پیشه‌وری پس از چند روز از این شهر رفت و آنان که در این دعوت‌ها شرکت داشتند بعد از آن گاه و بی‌گاه جلساتی با هم ترتیب داده در انتظار آن بودند که اساسنامه و مرانامه رسمی جبهه آزادی از طرف مؤسسين آن در تبریز برسد و در اردبیل نیز رسماً آغاز به فعالیت گردد. اما این انتظار مدتی به طول انجامید و سرانجام سخن از فرقه دموکرات آذربایجان بر زبان‌ها افتاد و به جای اساسنامه جبهه آزادی بیانیه مورخ ۱۲ شهریور فرقه دموکرات در معابر و بازارها بر دیوارها نصب گردید.

چگونگی تشکیل فرقه در اردبیل

بدین طریق موضوع فعالیت برای آزادی و اعتلای آذربایجان دگرگونه شد و تشکیلات جدیدی جانشین آن گردید. آزادیخواهان اردبیل از این کار استقبال کردند و برمبنای آگاهی‌هایی که از اوضاع آذربایجان داشتند و مطالبی که از پیشه‌وری شنیده بودند در راه تحقق اهداف مندرج در بیانیه کوشش نمودند. اما در جریان امر کسان دیگری، به ویژه از مهاجران روسیه، که ما در جلد دوم از آنها سخن گفته‌ایم، وارد میدان شدند و گردش کارها را به نحوی که خواستند در دست گرفتند و چنان کردند که حتی کمیته ولایتی فرقه را نیز آنان قبضه نمودند.

شک نیست که آنها به قدر آزادیخواهان دیگر در جامعه شناخته نبودند و حتی در خطه پهنای این ولایت به قدر هیچیک از آزادیخواهان محلی سابقه آزادیخواهی نداشتند و به قول بازماندگان آن عهد تنها "از روسیه آمدن آنها" یا "روابط برخی با کنسولخانه" و بالاخره "نظر مأموران سیاسی شوروی در اردبیل" بود که گردانندگی فرقه را در این ولایت به دست آنها سپرد و صد حیف که چنین شد.

درست است که اوضاع بین‌المللی و یا سازش قدرت‌های شرق و غرب جهانی باعث از بین رفتن بساط فرقه در آذرماه ۱۳۲۵ گردید ولی خیلی‌ها بر این پندارند که اگر مدیران فرقه و مأموران حکومت ملی آذربایجان، با روش عقلانی کار می‌کردند و مردم را با زور و فشار از آن تشکیلات نمی‌رنجانیدند فرقه، اگر هم به سبب مسائلی خارج از اراده آنها از بین می‌رفت، دستکم مردم از آن اظهار دل‌تنگی نمی‌کردند و آن چنان از آن گله‌مند نمی‌بودند و آن را مثل امروز بالکل فراموش نمی‌کردند.

کسان کم‌ظرفیتی که بعد از اتفاقاتی نظیر انقلابات و کودتا و غیره به قدرت می‌رسند مثل مرغ‌های "کرچ" حالت غیرعادی به خود می‌گیرند و گویی که شخصیت و وجدان خود را نیز گم می‌کنند و دانسته یا ندانسته حرکاتی از خود بروز می‌دهند که اگر روزی عقل سلیم خود را باز یابند و بدان بیندیشند به شدت احساس خجلت و شرمندگی می‌نمایند چنان که کارگردانان فرقه چنین کردند و فرقه را با چنان سرنوشتی مواجه ساختند.

باری در شهری مثل اردبیل، نصب بیانیۀ فرقهٔ دموکرات بر دیوارها، در ایامی مثل شهریور ۱۳۲۴، که شایعاتی در مورد تشکیل حزب جدید بر سر زبان‌ها بود برای تسکین حس کنجکامی مردم عامل بزرگی به حساب می‌آمد. از این رو در مقابل هر نسخه‌ای از این بیانیۀ، در بازارها و خیابان‌ها افراد زیادی جمع گشته به صدای کسانی که آن را قرائت می‌نمودند گوش فرا می‌دادند.

سابق بر آن اوراقی که در باب مطلبی بر دیوارها الصاق می‌گشت به زبان فارسی بود از این رو آنان که خواندن و نوشتن نمی‌دانستند و به زبان فارسی آشنا نبودند از دیگران می‌خواستند ضمن آن که آنها را می‌خوانند معنی نوشته‌ها یا خلاصۀ آنها را نیز برای اینان ترجمه یا بازگو نمایند ولی این بیانیۀ به زبان مادری آنها بود و هنگامی که یک نفر با صدای بلند آن را می‌خواند دیگر نیازی به ترجمه نداشت.

فردای آن روز که این بیانیۀ خوانده شد ساعت ۶ بعدازظهر، به دعوت روشنفکران اردبیل، اجتماعی با شرکت قشرهای مختلف تشکیل یافت و سخنرانی‌هایی به عمل آمد که با احساسات پرشور حاضران استقبال شد و با شعارهایی نظیر "آذربایجان مادر ماست"، "مادر تنی ماست"، "مادر مقدس ماست"، بزرگترین مهر و محبت در دل ما دارد" که به زبان ترکی ادا می‌شد، پایان یافت. در این جلسه بیانیۀ‌های نیز صادر گردید که ترجمۀ آن به فارسی چنین است:

"بیانیۀ فرقهٔ دموکرات آذربایجان که دیروز در کوچه و بازار نصب شده بود هیجان بزرگی در شهر به وجود آورد. بین مردمی که در کوچه و بازار برای خواندن آن جمع شده بودند شادی بزرگی احساس می‌شد. همه با مسرت آن را می‌خواندند زیرا آرزوهای قلبی دیرینهٔ مردم ما در آن بیانیۀ آشکارا ذکر شده بود. میتینگی که ساعت ۶ بعداز ظهر از طرف اهالی تشکیل شده بود نمونه‌ای از این مسرت و احساسات به شمار می‌آمد. در این اجتماع بیش از هزار نفر از بازرگانان، مالکان، اصناف و روشنفکران شرکت داشتند. سخنان گوینده به دفعات متعدد و با کف زدن‌های ممتد حضار قطع می‌شد. همه با دقت تمام به آنها گوش می‌دادند و شادی خود را با تلگرام تبریکی که تهیه شد ابراز داشتند.

مردم عموماً برای گرد آمدن در این فرقه عجله می‌کنند زیرا فرقه خواست‌های قلبی آنها را ارضا می‌نماید. همه آن را می‌پسندند زیرا شعارهای آن حاوی آرزوهای قلبی آنها می‌باشد. مثلاً در یکی از شعارها چنین می‌نویسد: باید با حفظ استقلال و تمامیت ایران برای مردم آذربایجان آزادی مدنی و خودمختاری داخلی داده شود تا بتوانند با رعایت قانون

عادلانۀ کشور در راه ترقی فرهنگ خود، آبادی و پیشرفت آذربایجان سرنوشت خود را معین نماید.

اگر تا کنون به گروه‌ها و ملت‌های مختلف مردمی که در ایران زندگی می‌کنند با رعایت استقلال ایران اختیار داده می‌شد. اگر تا کنون اجازه داده می‌شد که خلق سرنوشت خود، خواسته‌ها، مدنیت و معارف خویش را خود تعیین کنند در آن صورت ایران و مردم پراکنده آن بدین وضع نابسامان فعلی دچار نمی‌شدند. اگر ما انجمن ایالتی و ولایتی می‌داشتیم و برای رسیدن به کارهای مردم نمایندگانی از خود می‌گماشتیم در آن صورت گرسنگی و بیکاری در این سرزمین به چشم نمی‌خورد.

در یکی از شعارها چنین می‌نویسد: در مدارس ابتدائی آذربایجان تا سه کلاس اول درس‌ها به زبان آذربایجانی و از آن به بعد به زبان دولتی یعنی فارسی توأم با زبان محلی تدریس خواهد شد. تشکیل دارالفنون ملی در آذربایجان یکی از هدف‌های اساسی فرقهٔ دموکرات می‌باشد. ملت ما همیشه برای حفظ ویژگی‌های محلی خود تلاش و مبارزه کرده است.

چنان که در بیانیهٔ فرقه قید شده ما هم باید به زبان مادری خود مالک شویم و روشن است که جوانی که با زبان و تربیت مادری بزرگ شود بر وطن و بر خلقش وفادار می‌ماند. یکی از خواسته‌های فرقهٔ دموکرات این است که در آذربایجان کارخانه‌ها تأسیس شود و معادن شروع به کار نمایند و از بحران‌هایی که مزائیدهٔ بیکاری است جلوگیری شود. شهرها و روستاها آباد گردد و مدنیت ملی آذربایجان پیشرفت کند.

ما در عین حال که ایرانی هستیم هرگز از آذربایجانی بودن خود دست بر نخواهیم داشت. کارگر، دهقان، مالک، مستخدم، اصناف، تاجر، روشنفکر و الخ ... همه فرزندان و زاده شدهٔ این خاکیم. همه آذربایجانی هستیم. زبان، آداب و رسوم همهٔ ما یکی است. آذربایجان مادر ماست. ولذا ما تمام برادران اردبیلی خود را، برای تلاش در این راه و گردآمدن در فرقهٔ دموکرات و نجات کشور از این فلاکت و بدبختی دعوت می‌نمائیم. از طرف روشنفکران اردبیل. ۱۳ شهریور ۱۳۲۴^۱.

با اعلام رسمی تشکیل فرقهٔ فعالیت‌های علاقمندان به طور علنی آغاز گشت و نه تنها کسانی که در حزب توده عضویت داشتند بلکه آزادیخواهان به نام و اصلاح‌طلبان نیک اندیش نیز حرکت در خط مشی سازمان جدید را وجههٔ همت خود ساختند و برای گسترش آن تلاش بیشتری به عمل آوردند. اما طولی نکشید که تیرهای آرزوهای آنها به سنگ خورد و نه تنها آزادیخواهان باسابقه نظیر شادروان و اهبزاده، مستوفی، حبیب‌الهی یا قدس و دیگران به کنار گذاشته شدند بلکه چپ‌گرایانی نیز که از حزب توده آمده بودند بیکاره گشتند و اشخاص جدیدی مثل آقایان محمد جلیلی معروف به سرخان بیگلی، گل‌علی خیامی، اسماعیل حکاک معروف به ساری اسماعیل، مجید محمد پیوند و جمعی از مهاجران معروف به چروون، که گفتیم در جامعهٔ اردبیل سابقهٔ آزادیخواهی و شهرت سیاسی و اجتماعی نداشتند، مصدر امور گشتند و سکان کشتی تازه به راه افتاده فرقه را برای هدایت آن به ساحل سعادت در این ولایت در دست گرفتند.

در عهدی که ما زندگی می‌کنیم سیاست‌های شرق و غرب مثل ریشه‌های سرطان به اعماق وجود جوامع انسانی سرایت کرده و هدف‌های آنها به اقسام گوناگون در جهان اعمال می‌شود و هر یک از آنها اموری را در ذهن ملت‌های مقهور تقویت نموده با وعده‌های

۱. روزنامهٔ آذربایجان. دورهٔ دوم، شماره ۴، مورخ ۲۲ شهریور ۱۳۲۴.

لازم آنها را دلخوش می‌دارند. چپ‌گراها سعی بر این دارند که با در هم شکستن توانگران، اکثریت ملت‌ها را به سوی خود بکشانند و در صحنه مبارزه با سرمایه‌داری، آنها را همراه و همگام خود گردانند و مال و ثروت‌ها را کلاً متعلق به جامعه دانسته بر مبنای مقررات مخصوص خود مورد بهره برداری قرار دهند ولی دول سرمایه‌داری، که به دولت‌های استعمارگر معروف شده‌اند در عکس آن جهت می‌اندیشند و بر آن می‌کوشند که مکتب‌های ملل را به انواع حیل از دست آنها بریابند و با حفظ طبقات موجود در اجتماعات از سلطان و روحانی و مالک و تاجر و سرمایه‌دار و کارگر و کشاورزان، زمینه را برای استثمار توده‌های زحمتکش مهیا سازند و سرانجام پس از آن که دست اینان از آن تهی گشت آنان را در وادی فلاکت و بدبختی‌ها رها سازند و با اندخته‌هایی که بدین سان به دست آورده‌اند فارغ‌بالی به فکر نقشه‌های نوین برای نحوه جدید استثمار از دیگران برآیند.

هر گروهی از این دو دسته برای رسیدن به اهداف خویش راه و روش مخصوصی در پیش می‌گیرند و مردم درباره آنها پندارهائی دارند بدین‌طریق که چپ‌گراها معتقدند جوامعی که با نظام سرمایه‌داری اداره می‌شوند به خانه‌های کلنگی می‌مانند که هرگونه صرف وقت و سرمایه برای تعمیر و نوسازی آنها بی‌حاصل است و بنابراین هر آن‌گاه که بر آنها دست یابند فوری باید آنها را از بیخ برکنند و اگر هم بر خود اینان میسر نشود که بناهای جدید با اسلوب نوین و با الگوی جهان‌اشتراکی، به جای آنها بسازند زمینه را برای احداث چنین بناهایی مهیا سازند. اینان معتقدند که در تنگنا قرار گرفتن مردم و عدم رضایت آنان، جامعه را به سوی "سوسیالیزم" و در نهایت به "مارکسیسم" سوق می‌دهند و نیل به اهداف مکتب را میسر می‌گرداند. بعضی از اینها گوئی به عامل زمان هم اعتقاد کمتری دارند و در هر لحظه و موقعیتی که کوچکترین فرصت به دست آید آخرین مرحله از خواست خود را بلادرنگ به مرحله اجرا درمی‌آورند و چه بسا که در این باره به قوانین جامعه‌شناسی و نهادهای اجتماعی و قوانین تکامل آنها نیز توجهی نمی‌نمایند.

به عکس دسته دیگر یعنی امپریالیست‌های سرمایه‌داری مردمانی پر حوصله و فرصت طلبند و برای به اجرا در آوردن نقشه‌ای که می‌کشند ده‌ها سال صبر و استقامت می‌نمایند و نفوذ تدریجی را بر عجله و برهم زدن‌های ناکام ترجیح می‌دهند. اینان کسانی مثل سید ضیاء‌الدین طباطبائی، سید حسن تقی‌زاده و ... را سال‌های سال در بهترین نقاط ممکن نگه می‌دارند و به بهترین شکل زندگی آنها را تأمین می‌کنند و بعد از ده‌ها سال که زمینه را برای بهره‌کشی از آنها مهیا می‌یابند آنان را در مرکز قدرت می‌نشانند و وزیر وکیل و سناتور می‌کنند. جاه و مقام می‌بخشند. مال و ثروت می‌دهند و تا آخرین لحظه حیات آنها را با عزت و احترام نگه می‌دارند و بدین‌طریق دیگرانی را هم به سرسپردگی خود تشویق می‌نمایند! ...

در اردبیل هم در آن زمان چنین شد و به جای آن که قلوب و اذهان مردم را با یک روش مطلوب و با استفاده از عامل زمان، آماده پذیرفتن اهداف فرقه سازند به یک باره اندیشه دگرگونی همه شئون اجتماعی را به میان آوردند و چون این تغییر ناگهانی با طرز اندیشه آزادخواهان محلی و اصلاح‌طلبان اصولی کاملاً انطباق نداشت، به جای اصلاح برنامه‌ها، اداره امور به دست کسانی سپرده شد که در این زمینه راه تجربه و آگاهی نداشتند و هر چه که از آنها خواسته می‌شد بی‌تأمل و چون و چرا اجرا می‌کردند.

این طریق بود که مردم را در مجموع از فرقه دور ساخت و رسیدن به اهداف آن را، تا امروز که ۳۳ سال از آن می‌گذرد به عقب انداخت. اشتباه در روش آن هم در امور

اجتماعی امری نیست که آثارش به زودی جبران گردد و این اشتباه نیز اختصاص به چپ‌گرایان ندارد بلکه آفتی است که دامنگیر همه صاحبان قدرت می‌شود. باری اولین کمیته ولایتی اردبیل با عضویت آقایان حسن جودت، یعقوب قدس، عزیز فرهنگی، علی‌اصغر فرزین، خان‌حسین احمدزاده، میرمعصوم کاشانی و شهدی‌ذوالفقار فرش‌فروش، محمد جلیلی و سلیمان‌خان صارمی تشکیل‌یافت و در کمیته شهر نیز کسانی مثل آقایان احتشام صدر، قاسم ترکپور، گل‌علی خیامی و چند تن دیگر عضویت یافتند. این انتخاب در آغاز کار از هر جهت مطلوب اعضای فرقه بود و طبقات مختلف مردم حتی روحانیون اردبیل نیز با توجه به شخصیت و سوابق مطلوب اکثریت آنها به فرقه خوشبین گشته بدان گرایش نشان دادند. ولی طولی نکشید که این وضع دگرگون گردید و به جای آنها افراد ناشناخته‌ای بدین مقامات گماشته شدند و سرانجام نیز دو تن ناشناخته غیرمحلّی، به نام‌های "میرزازه" و "زنوزی" از تبریز آمده امور فرقه را در اردبیل را در دست گرفتند. و برای آن که شخصیت‌های محلّی فرقه را از میدان رقابت بیرون کنند هرآینه در صدد پرونده‌سازی علیه برخی از آنان نیز برآمدند.^۱

انتخابات در اردبیل برای مجلس مؤسسان و مجلس ملی آذربایجان

گفتیم که مجلس شورایی در جلسه مورخ ۱۹ آبان ماه ۱۳۲۴ تصویب کرد که مادام که ارتش‌های خارجی ایران را تخلیه نکرده‌اند در نقاطی که تحت اشغال آنهاست، انتخابات برای تعیین وکلای مجلس صورت نگیرد. این امر موجب اعتراض شدید فرقه شد و آن را وادار به تشکیل مجلس مؤسسان آذربایجان نمود.

دولت مرکزی به مخالفت با آن برخاست و در صدد جلوگیری از آن برآمد ولی وسیله‌ای برای اجرای خواست خود نداشت زیرا آذربایجان تحت اشغال ارتش شوروی بود و هرگونه اقدام تند دولت ایران از طرف قوای روس در معرض خنثی شدن قرار می‌گرفت. انتخابات مجلس مذکور با پی‌گیری خاصی از طرف فرقه آغاز گشت و مثل انتخابات دیگری، که همواره در ایران با وضع خاصی صورت گرفته است، جریان مربوط به خود را طی کرد و آقایان حسن جودت، یعقوب قدس، حاج بیوک آقا واهب‌زاده، محمد جلیلی، حاج‌تقی واهب‌زاده، کاظم ابریشمی، نصرت اجیرلو به نمایندگی از طرف مردم اردبیل انتخاب شده برای شرکت در جلسات آن مجلس که روزهای ۲۰ و ۳۰ آبان همان سال منعقد بود، به تبریز رفتند و چنان که قبلاً گفته‌ایم در تصویب بیانیه آن مجلس شرکت نمودند.

فاصله بین مجلس مؤسسان و مجلس ملی آذربایجان طول نکشید و در اردبیل نیز، مثل نقاط دیگر آن استان، این کار با سرعت انجام گرفت و قبل از ۲۰ آذرماه نتیجه آن، یعنی اسامی منتخبین اعلام گردید و آقایان حسن جودت، رشید السلطنه رئیس طایفه یورتچی از ایلات بزرگ اردبیل، حاج بیوک آقا واهب‌زاده، یعقوب قدس، حاج‌تقی واهب‌زاده، محمد جلیلی و فرزند حاتم‌خان کیلکو به نام نصرت‌بیگ از مشگین، صاحبان بیشترین آرا معرفی شدند. اینان روز ۲۰ آذر عازم تبریز گشتند و در جلسه تاریخی افتتاح مجلس ملی آذربایجان؛ در روز ۲۱ آذر ۱۳۲۴ شرکت کرده با دیگر اعضای آن مجلس آقای سیدجعفر پیشه‌موری را به نخست وزیری دولت ملی انتخاب نمودند و برنامه‌ای را که آن دولت عصر همان روز بدان مجلس ارائه داد، تصویب کردند.

۱. آقای یعقوب قدس از اعضای مؤثر فرقه در اردبیل از رفتارهای ناستوده این دو تن مطالب تأسف‌باری به‌خاطر دارد که جای ذکر آنها نیست.

مجلس ملی آذربایجان هر سه ماه یک بار جلسه تشکیل می‌داد و کارهای دولت را رسیدگی نموده برنامه‌های آن را بررسی و تصویب می‌نمود. آنگاه تا موعد تشکیل دوره سه ماهه بعد تعطیل می‌شد و نمایندگان به ولایات خود برگشته پی کسب و کار خویش می‌رفتند.

جلوگیری ارتش سرخ از اقدامات نیروی تأمینۀ اردبیل

بعد از تشکیل فرقه بعضی از اعضای آن در اطراف اردبیل، به ویژه در روستاها، دست به کارهای نامساعد، از نظر دولت مرکزی، زده بی‌نظمی‌هایی به وجود می‌آوردند. شورای شهرستان اردبیل، که برای رسیدگی به کارهای مهم و به ریاست فرماندار و با شرکت رؤسای ادارات تشکیل می‌شد در اواخر مهرماه برای مقابله با خرابکاری‌ها، تصمیم بر آن گرفت که ادارات دولتی و سازمان‌های مهم شهر به وسیله سربازان محافظت گردد. در اجرای این منظور، از طرف تیپ در هر یک از آنها یک دسته ۱۲ نفری سرباز، تحت فرمان یک درجه‌دار مستقر گشت و آمد و رفت ارباب رجوع زیر نظر گرفته شد. برای کمک به نظامات شهر نیز یک دسته ۱۴ نفری سرباز مسلح در اختیار شهرداری قرار گرفت تا آن دستگاه نظامی از حیث نفرت تقویت شود و امکان بیشتری برای ایجاد نظم پیدا کند.

این اقدام با نظر اولیای ارتش شوروی مستقر در پادگان اردبیل موافق نیامد و موجب کارشکنی آنها گردید. فرمانده پادگان مزبور در این باره مستقیماً به فرمانده تیپ مراجعه کرد و برگرداندن سربازها را به سربازخانه خواستار شد. فرمانده تیپ جریان این واقعه را همان روز ضمن تلگرام فوری به ستاد ارتش در تهران گزارش کرد و خواستار تعیین تکلیف گردید. عین این تلگرام در صفحه ۲۲ کتاب "مرگ هست و بازگشت نیست" چنین آمده است:

"تیپ اردبیل - فوری - ۷۳۰ - ۲۴/۸/۲ ریاست ستاد ارتش. محترماً معروض می‌دارد امروز ساعت ۱۱ "ژنرال لوبف" به اتفاق فرمانده پادگان و دژبان شوروی مقیم اردبیل به دفتر آمده موضوع ۱۴ نفر سرباز، که به تقاضای فرماندار به شهرداری کمک داده شده مطرح، اصرار نمودند سربازان مزبور از شهرداری گرفته شوند. جواب داده شد چون اعزام آنها به شهرداری به تقاضای فرماندار بود ممکن است وسیله فرمانداری مذاکره نمایند. جواباً اظهار نمود با فرمانداری کاری نداریم. شما فرمانده نظامی منطقه هستید اگر بعداً دیده شوند خلع سلاح و زندانی خواهند شد. جواب داده شد مراتب را کتباً بنویسید تا اقدام شود. از نوشتن امتناع نمودند. مستدعی است مقرر فرمائید در این مورد سریعاً تعیین تکلیف شود. سرهنگ زریو".

ما وقتی بعد از گذشتن ثلث قرن متن تلگرام را می‌خوانیم و جو آن جلسه را در نظر می‌آوریم هیجان شدیدی در روان خود احساس می‌کنیم و پیش خود می‌اندیشیم که چگونه کسانی که به قهر و غلبه حدود و مرز کشور ما را شکسته وارد آن گشته‌اند به صاحبخانه چنین دستورهایی می‌دهند و از مأموریت ۱۴ سربازی که در راه برقراری امنیت یک شهر یک صد هزار نفری، به هم‌قطاران پاسبان خود کمک می‌کنند، جلوگیری می‌نمایند. اما به ناگاه توجه می‌یابیم که تا دنیا بوده ضعیف همواره پایمال قوی گشته است و اگر روزی ارتش ایران بدان درجه از قدرت می‌رسید و می‌توانست وارد قلمرو شوری شود و سپاه آن کشور را تار و مار کند از کجا معلوم که بدتر از آن عمل نمی‌کرد.

باری چون فرمانده تیپ در اجرای بلادرنگ خواسته آنها اقدام نکرد روس‌ها دست به خلع‌سلاح سربازان مزبور زدند و نیمه‌شب همان روز در وسط خیابان سلاح چهار نفر از آنها را، در حین پاسداری از شهر، گرفته با خود بردند. سرهنگ زریو بلافاصله این واقعه را به مرکز گزارش کرد تا باشد که دولت مرکزی در پایتخت اقدامی در این باره به عمل آورد. متن تلگرام مذکور چنین است:

۷۳۹- ۲۴/۸/۳ ریاست ستاد ارتش محترماً پیرو ۷۳۰- ۲۴/۸/۲ معروض می‌دارد ساعت ۱/۳۰ بعد از نیمه‌شب کماندان با هشت نفر سرباز مسلح شوروی ۴ نفر از سربازان تیپ را، که برای کمک به شهربانی داده شده و مشغول پاسبانی و گشت بوده‌اند در خیابان خلع‌سلاح و تفنگ‌های آنها را برده‌اند. مراتب به فرمانداری اعلام از طریق سیاسی اقدام نمایند. سرهنگ زریو."

ترور رئیس زندان اردبیل

"ترور" یک کلمه خارجی است. ما برخلاف بعضی از نویسندگان و گویندگان معاصر، که بی‌محابا کلمات خارجی را وارد زبان فارسی کرده بدون هیچ اشاره‌ای آنها را مثل کلمات خود این زبان، در جملات و عبارات خویش جا می‌دهند^۱ از چنین کاری ابا داریم و آلودن زبان ملی ایران را با کلمات بیگانه متناسب با حفظ حدود و حرمت آن نمی‌دانیم. و لذا تا مجبور نشویم از بکار بردن آنها خودداری می‌نمائیم و هرگاه هم که به علی ناگزیر از این کار می‌شویم کلمات خارجی را بین " " می‌نویسیم.

ما می‌توانستیم به جای "ترور" در عنوان فوق، کلماتی نظیر قتل یا سوء قصد و غیره به کار ببریم ولی چون در عصر ما کلمات مذکور مفهومی را که "ترور" در اذهان عمومی دارد کاملاً نمی‌رساند لذا ما هم از وضع موجود متأثر گشتیم و آن کلمه را به کار بردیم. در جامعه متحول کنونی ایران، کلمه "ترور" عنواناً به قتل‌های سیاسی گفته می‌شود و مراد از این کشتن‌ها نه تنها از بین بردن شخص به خصوصی می‌باشد بلکه عمدتاً ایجاد رعب و وحشت نیز در آن ملحوظ می‌گردد و از این رو کلمات قتل، سوء قصد و نظایر آنها، که غالباً در مورد دعوا یا اختلافات دیگر استعمال می‌شود، در این مفهوم نارسا به نظر می‌آید. با این حال در بعضی از کتاب‌های لغت، آن کلمه خارجی با این دو کلمه معمول در زبان فارسی معنی می‌گردد حال آن که مفهوم آن یکی نمی‌باشد.

شادروان کاظم رحیم‌پور، رئیس زندان آن روز اردبیل، پسر مشهدی محمدرحیم صابون‌فروش بود و پدرش در آن قسمت از راسته بازار پیرعبدالملک، که بازار دوشاپچی‌ها خوانده می‌شد، دکان صابون‌فروشی داشت، او تحصیلات اولیه را در اردبیل گذراند و سرانجام وارد دانشکده پلیس شد و یک سال قبل از پیدایش فرقه با درجه ستوان ۱. برای نمونه این عبارت را از مقدمه آقای باستانی پاریزی (دکتر در تاریخ و استاد دانشگاه) که بر کتاب "خاطرات دکتر قاسم غنی" (تهران. ۱۳۶۱. انتشارات کاوش. صفحه بیست و پنج) نوشته عیناً می‌آوریم: "یادداشت‌ها، در عین حال که کاراکتر یک دیپلمات تمام عیار را در نظم و دقت و رعایت دیسپلین و اصول دیپلماسی" روشن می‌سازد..."

ملاحظه می‌فرمائید که در یک عبارت کمتر از بیست کلمه چهار کلمه آن خارجی است و نویسنده محترم، یعنی استاد دانشگاه ایران، آنها را به همین سادگی که کلمات فارسی را به کار برده است در نوشته خود آورده است.

عجیبتر از آن دلسوزی این است که یک آن‌زبانی ترک زبان (یعنی نگارنده) درباره زبان فارسی، زبان ملی سرزمین باستانی ایران، از خود نشان می‌دهد و از آلوده شدن چنین زبانی احساس تأثر می‌نماید.

دومی به خدمت شهربانی درآمد و محل خدمتش در اردبیل تعیین گشت. او جوانی پر شور و خوش‌قلب و خنده‌رو بود و گاهی سخنان شوخی هم بر زبان می‌آورد و یا به عبارت معمول زمان ما "جوک" یا لطیفه می‌گفت. با این حال اثرات سختی تحصیل و احیاناً تنگی معاش و کم مهربانی‌های نامادری در گذشته، او را کوفته و بی‌رمق نشان می‌داد. بعضی از آنهایی که با او آشنائی بیشتری داشتند او را آدم نترس می‌گفتند. دانشکده شهربانی در آن ایام تازه تشکیل شده بود و از تأسیس آن چند سالی بیشتر نمی‌گذشت از این رو افسران شهربانی‌های ایران غالباً افراد قدیمی بودند و تحصیلات عالی نداشتند. به تن کردن لباس پر طمطراق افسری شهربانی و فراغت از تحصیل در عالیترین واحد آموزشی پلیس ایران، و انتصاب به مقام ریاست زندان در زادگاهش، ظاهری آراسته و باوقاری در او پدید آورده بود و سرکار رحیم‌پور از این حیث راضی به نظر می‌رسید و خود را در بین اقران و امثال همشهریش مفتخر و خشنود می‌یافت. او حین تحصیل در تهران، که دوران آزادی و بی‌نظمی‌های سیاسی بعد از سوم شهریور ۱۳۲۰ در ایران بود، با دستجات مختلف سیاسی آشنائی داشت و چه‌بسا که در روزهای تعطیل دانشکده با افرادی از صاحبان افکار گوناگون سیاسی افت و خیز می‌نمود و بدین طریق از مظنه سیاسی روز اطلاعاتی به دست می‌آورد. با این حال چنین به نظر می‌رسید که در سیاست ناپختگی نشان می‌داد و با علم به موضع پیدایش فرقه و چگونگی به‌قدرت رسیدن آن، در گفتار و نهدر عمل، طریق صواب را ملاحظه نمی‌کرد و طبق اظهار یکی از دوستانش، با پخش روزنامه رعد و نظایر آن، دشمنی بازیگران سیاسی روز را، آن هم در اول کار، متوجه خود می‌نمود. قیام‌ها و انقلابات اجتماعی به سیل می‌مانند که از کوهستان‌های مرتفع آغاز یافته به سراشیب تند پیش می‌روند. هر چه بر سر راه چنین جریانی باشد از جا کنده می‌شود و هر مانعی که به وجود آید از بین می‌رود. ولی هر چه این آب از بلندی ناپایدار خویش پائین می‌آید از قدرت و شدتش کاسته می‌شود و چون به دشت می‌رسد چه بسا که با ره آوردهای خود بستر خویش را پر می‌گرداند و به دنبال قهر و غضب و خشونت و خرابی اولیه، آواره و سرگردان، هر قسمت از آن در پی چاله‌ای می‌شود تا در آنجا جایی برای ماندن خود پیدا کند و گذشت زمان آن را به کلی خشکانیده از بین ببرد. رحیم‌پور در آغاز سیل فرقه و در بالای قله با آن برخورد کرد و به جای آن که عاقلانه وضع را دریافته خود را به کناری بکشد ناشیانه در مقابل آن ایستاد و آنچنان مظلومانه و بی‌محابا از بین رفت. روزنامه رعد در تهران منتشر می‌شد و ناشر افکار سید ضیاء‌الدین طباطبائی و هم مسلکان او بود. سید مذکور، چنان که در جای دیگر هم گفته‌ایم، سرشاخه طرفداران سیاست امپراطوری انگلستان در ایران به حساب می‌آمد و برای خنثی کردن اقدامات احزاب و دسته‌جات چپ‌نمای ایران و مخالفت با دولت شوروی، به‌فعالیت‌های زیرکانه‌ای دست می‌زد و بدین جهت چپ‌گرایان، و از جمله فرقه دموکرات آذربایجان، با او و طرفدارانش سازگاری نداشتند و اگر می‌توانستند همه آنها را مثل رحیم‌پور قربانی می‌نمودند. گفتیم که شادروان حسن جودت از اعضاء و بنیانگذاران مؤثر فرقه در اردبیل به شمار می‌آمد و در مواقع سخت از همشهریان خود رفع مشکل می‌نمود. او وسیله برادرش^۱ به رحیم‌پور سفارش داد که دست از این کارها بردارد و به قول معروف با دم شیر بازی نکند ولی وی از این پیغام بهره نگرفت و سرانجام جان خود را نیز در این بازی باخت. روز شنبه پنجم آبان ماه ۱۳۲۴ نزدیکی‌های ظهر او از دفتر کار خود درآمد و از

۱. این برادر جودت، آقای رحمت‌الله حبیب‌اللهی است که با مرحوم رحیم‌پور دوستی داشت.

طریق بازار روانه منزل خود گردید. در قیصریه، که میدان‌گاهی بالنسبه وسیع در وسط بازار است و گنبد بلند وزیبای آن بیش از یک قرن و نیم بر آن سایه می‌افکند، به وسیله یکی از کسانی که از روسیه آمده بود و "چروون غلام‌حسین" خوانده می‌شد، مورد حمله قرار گرفت و با تیرهایی که مرد مهاجم با سلاح کمری خود بر وی شایک نمود نقش بر زمین گشت و در دم جان سپرد^۱.

کسانی که آن لحظه از آنجا می‌گذشتند سراسیمه پا به فرار گذاشتند و دکاندارها که از این آشفتگی متوحش گشته بودند دست به بستن دکان‌ها زدند و با ازدحام به سمت قسمت‌های خروجی بازار رو نهادند. انتشار خیر قتل در خارج از بازار سبب شد که جمع دیگری از مردم، برای کسب اطلاع و ای بسا مشاهده صحنه در صدد ورود به بازار درآیند و با تلاقی با کسانی که با عجله قصد خروج داشتند، تراکم سنگینی در بازار به وجود آوردند تا آنجا که بعضی‌ها کفش و کلاه خود را از دست دادند و برخی نیز آسیب‌هایی در پاهای خود یافتند.

هرچه بود بالاخره طراحان این حادثه به مقصود خود رسیدند و با این قتل رعب و وحشتی در شهر به وجود آوردند. این واقعه به عنوان اختاریه‌ای برای افسران نیروهای مسلح دولت مرکزی تلقی گشت و آنها را در اقدامات بعدی مردّد ساخت. در عین حال مردم را درباره ماهیت فرقه به تأمل واداشت و به قول یکی از سالخوردگان، مخالفان آن را نمونه‌ای از کارهای دموکراسی جدید به جامعه عرضه کرده مورد بهره‌برداری تبلیغاتی قرار دادند.

جنازه رحیم‌پور ساعت‌ها بر روی زمین ماند و خون او کف قیصریه را رنگین ساخت. سرانجام مقامات مسئول برای تهیه گزارش و بازدید صحنه بدان جا آمدند و اجازه دفن صادر کردند. تابوت وی در میان انبوه فراوان مردم به قبرستان پشت باغ کلانتر حمل شد و جنازه در آنجا دفن گردید. در تاریخی که ما این مجموعه را گرد می‌آوریم رباعی زیر بر سنگ قبر او نقر شده است:

هزار و سیصد و بیست و چهار و پنجم روز
رحیم‌پور که بادا همـــــــــــــــــاره شادروان
به ماه هشتم برون شد از سرای غرور
غریق رحمت حق تا به وقت یوم نشور

پخش سلاح در روستاهای اردبیل

پس از آن که کنگره ملی، یا مجلس مؤسسان آذربایجان، تشکیل حکومت محلی را لازم دید، کمیته مرکزی فرقه در صدد اقدام و تهیه مقدمات لازم برای اجرای آن برآمد و چون احتمال می‌رفت که دولت مرکزی به وسیله نیروهای مسلحی که در منطقه دارد از این کارها جلوگیری کند از این رو تصرف پادگان‌ها و خلع سلاح نیروهای مزبور را در صدر برنامه اقدامات خویش قرار داد.

نخست به فرماندهان واحدها پیشنهاد تسلیم شدن کرد و با اخذ تماس با یک افسران، به وسیله کسانی که با آنها آشنائی داشتند، در صدد جلب آنها به فرقه برآمد و با وعده و وعید گروهی، به ویژه سربازان دهستانی آذربایجانی را در داخل پادگان‌ها به خود علاقمند ساخت ولی چون در مجموع از این راه توفیق کامل به دست نیامد به فکر اقدامات قهرآمیز افتاد.

۱. ما نام قاتل رحیم‌پور را از شاهدان عینی شنیده‌ایم. غلامحسین در اردبیل لباس فروشی می‌نمود و پس از تشکیل دولت ملی آذربایجان رئیس دژبان پادگان اردبیل شد و در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ به روسیه گریخت.

دولت مرکزی، که از این تصمیمات آگاهی داشت، با اعزام نیروهای کمکی از تهران مبادرت کرد ولی ارتش شوروی در شریف‌آباد قزوین از آنها جلو گرفت و چون اقدامات سیاسی دولت به جانی نرسید نیروهای مزبور پس از مدت‌ها توقف از آنجا به تهران بازگشت.

استدلال روس‌ها ظاهراً این بود که مبادا با ورود این نیرو، بین سربازان ایرانی و دموکرات‌های آذربایجانی درگیری پیش آید و در منطقه‌ای که آنها به عنوان پشت جبهه در تصرف دارند نابسامانی‌هایی پیدا شود. ولی تعبیر عمومی در آن روز بر این بود که روس‌ها می‌خواهند فرصتی برای دموکرات‌ها پیش آید تا آنها بتوانند به هدف‌های خود تحقق بخشند و از واکنش‌های مسلحانه دولت مرکزی در برهم زدن بساط آنان در امان باشند.

تردید نیست که خلع سلاح دسته‌های مسلح بدون توسل به اسلحه امر مشکلی بود و برای فرقه در راه رسیدن بدان منظور سلاح لازم می‌نمود. اینان در صدد برآمدن که سلاح‌ها را از پاسگاه‌های ژاندارمری به دست آورند و برای آزمایش این امر ساکنان قریه "جهیید" را به سرکردگی آخوند محل به نام ملا مجید وادار به حمله به نمین کردند. اما پاسگاه آنجا ایستادگی کرد و در نتیجه تهیه سلاح‌های اولیه از جای دیگر لازم شد.

مرحله دیگر برای تهیه سلاح دریافت آن از روس‌ها بود. اما خود آن دولت در آن ایام گرفتار جنگ با آلمان‌ها بود و هر تفنگ و فشنگی برای سپاهیان روس ارزش زیادی داشت. با این حال فرماندهان روسی حاضر شدند مقداری از تفنگ‌های "برنو"ی که در سوم شهریور ۱۳۲۰ با متلاشی شدن ارتش ایران به دست آنها افتاده بود در اختیار فرقه قرار دهند.

در تعداد این سلاح‌ها اختلاف قول است. یکی از مطلعین، که خود آن روز در امر توزیع و پخش آنها دخالت داشته معتقد است که تعداد آنها معتدانه نبوده و در مجموع از چند هزار قبضه تجاوز نمی‌کرده است. بیشتر سلاح‌هایی که نصیب فرقه گردید، به گفته او، آنهایی بود که پس از تصرف پادگان‌ها به دست آنان افتاد. او می‌گوید که روس‌ها سلاح‌هایی را که دادند به وسیله کامیون ارتشی خود، در حالی که روی آنها علوفه بار شده بود، به پادگان خویش در اردبیل آوردند و شبانه طبق صورتی به کامیون‌های ایران منتقل کردند. آنگاه دستجاتی، که مأمور توزیع بودند، سوار بر آنها گشته راه محل مأموریت خود را در پیش گرفتند. او می‌گوید من جزو دسته‌ای بودم که به منطقه ثمرین رفتیم. نیمه شب در بالای یک بلندی آتشی روشن کردیم. در اندک زمانی از قراء مجاور، کسانی که قبلاً با آنها مذاکره شده و برنامه کار معین گشته بود، بدانجا آمدند و سلاح‌های خود را دریافت کردند و اضافه می‌کنند که ما به هر دهی حدود هفت یا هشت قبضه تفنگ و به همان تعداد اسلحه کم‌ری دادیم و بلافاصله به شهر برگشتیم.^۱

پخش سلاح در روزهای ۲۴ و ۲۵ آبان ماه صورت گرفت و فرمانده تیپ اردبیل که قدم به قدم به وسیله مأموران مخصوص در جریان‌کارها بود صبح روز ۲۶ آن ماه مراتب را تلگرافی به فرمانده لشکر تبریز مخابره کرد. این تلگرام چنین بود: "شماره ۳۵۵۱-۳ ساعت ۱۱ روز ۲۴/۸/۲۶ - اردبیل به تبریز - خیلی خیلی فوری - فرماندهی لشکر ۳ آذربایجان - اطلاعاتی که صبح روز جمعه ۲۵ ماه جاری متعاقب یکدیگر رسیده حاکی است که ظرف ۴۸ ساعت اخیر از طرف روس‌ها در تمام دهات اردبیل و سراب و نمین و مشکین شهر و فولادلو به عناصر حزب توده اسلحه داده شده که تعداد تقریبی آن طبق اطلاع در حدود

۱. نقل از بیانات آقای رحمت حبیب‌الهی در مصاحبه مورخ ۲۲ بهمن ۱۳۵۹ با مؤلف کتاب

هشت هزار تفنگ برنو و به هر نفر دوپست تیر فشنگ داده شده که از دیروز در محل به تمرین تیراندازی شروع نمودند".
 او در دنباله این مطلب هدف از این کار و برنامه بعدی را ذکر کرده آورده است "هدف این اقدام، به طوری که اطلاع واصله تأیید می‌نماید بگنتاً به شهر حمله نموده قبلاً زندان شهربانی، بانک ملی، تلگرافخانه را اشغال" نمایند. آنگاه وی با اقدامات سیاسی در محل اشاره کرده یادآور شده است که "دیروز فرماندار با کنسول شوروی ملاقات و در اطراف اطلاعات مذاکره نموده، کنسول شوروی اظهار داشته من هم خبرهایی شنیده‌ام به دژبان شوروی دستور می‌دهم به تعداد گشتی‌ها اضافه و مراقب اوضاع باشد".
 سرهنگ زربو بعد از ذکر این موضوع فرمانده لشکر را از وضع مناطق تحت فرماندهی خود بدین سان آگاه می‌سازد که "طبق اطلاع رسیده شب گذشته در حدود ۵۰۰ نفر مسلح، پادگان و ژاندارمری سراب را محاصره، پس از سه ساعت زد و خورد خلع سلاح، فرمانده پادگان ستوان یکم ضیائی‌مهر و فرمانده دسته ژاندارمری ستوان یکم فاطمی دستگیر، در ساعت چهار از نیمه شب از سراب خارج کرده‌اند. دسته ژاندارمری نمین در محاصره است" و در پایان تلگرام با اشاره به این که این کارها را روس‌ها می‌کنند اینچنین درخواست تعیین تکلیف می‌نماید "چون عامل اصلی شوروی‌ها هستند تعیین تکلیف سریع مورد استدعاست. سرهنگ زربو".

سقوط پادگان‌های ارتشی در بخش‌های اردبیل

در آن تاریخ اردبیل شهر وسیعی بود و سراب، خلخال، مشکین، آستارا، گرمی و بیله‌سوار و مغان، که هر یک از آنها امروزه خود شهرستانی شده‌اند، بخش‌های تابعه آن را تشکیل می‌داد و بدین ترتیب علاوه بر ادارات دولتی سازمان‌های انتظامی، یعنی ارتش و شهربانی و ژاندارمری هم تابع تیپ اردبیل و ادارات انتظامی این شهر بودند.
 قبل از شهریور ۱۳۲۰، که اردبیل محل استقرار لشکر ۱۵ بود ساخلوی مشگین و سراب به صورت تیپ بودند ولی در سوم شهریور آن سال متلاشی گردیدند. چون تأسیس مجدد پادگان‌ها در مناطق اشغالی ارتش سرخ، با موافقت آنها صورت می‌گرفت از این رو اردبیل مرکز تیپ شد و پادگان‌های بخش‌های مذکور نیز به واحدهای کوچکی مبدل گشت و در هر یک از آنها یک گروهان و یا یک گردان مستقر گردید.
 در آن تاریخ برخلاف دوران قبل از شهریور که رؤسا و بیشتر کارمندان ادارات اردبیل و بخش‌های آن از قسمت‌های فارس‌زبان ایران برگزیده می‌شدند^۱ مسئولان سازمان‌های دولتی غالباً از اهالی خود شهرستان تعیین می‌گشتند و ستوان یکم ابوالقاسم صدوقی و ستوان یکم امام‌قلی ضیائی‌مهر دو افسر اردبیلی بودند که فرماندهی پادگان‌های مشگین‌شهر و سراب را بر عهده داشتند و هر دو در این وقایع به نحو ناگواری به شهادت رسیدند.
 سراب و مشگین دو نقطه مهم از مناطق عشایری اردبیل به شمار می‌آمد و استقرار واحدهای نظامی در آنها عمدتاً برای تأمین امنیت منطقه بود و وظیفه بزرگی در حفظ نظم بر عهده داشت و بنابراین پیش از نقاط دیگر مورد حمله و هجوم دموکرات‌ها قرار گرفت. در سراب این واقعه مقارن با پخش اسلحه بین روستائیان رخ داد و شب ۲۶ آبان‌ماه عده زیادی از طرفداران فرقه، سرپازخانه آنجا را محاصره کرده نیمه‌های شب به طرف آن آتش گشودند و ستون پنجم آنها، یعنی سربازان و درجه دارانی که از فرقه طرفداری

۱. در این زمینه در جلد دوم کتاب مطالبی نوشته شده است

می‌کردند در داخل پادگان آتش‌سوزی‌هایی به وجود آوردند. سرانجام راه ورود به داخل پادگان باز شد و ستوان یکم ضیائی‌مهر فرمانده آن با افراد خویش دستگیر گردید. همان شب پاسگاه ژاندارمری آن شهر نیز مورد هجوم قرار گرفت و چون ستوان یکم فاطمی فرمانده آن مقاومت کرد و عده‌تأمین بدو داده شد و گویا با سوگند به قرآن، این وعده ابرام نیز گشت. نویسنده کتاب "مرگ هست و بازگشت نیست" که ما در این قسمت از مطالب از مندرجات آن نیز استفاده کرده‌ایم در صفحه ۲۰ آن کتاب، ضمن اشاره بدین موضوع، نوشته است که ستوان فاطمی را با قسم به قرآن متقاعد کردند ولی بعد از آن عدول نموده او، یعنی ستوان فاطمی و ستوان ضیائی‌مهر را با ۱۷ نفر دیگر از نیروهای مسلح، که دستگیر کرده بودند، در "بیجند" به طرز فجیعی کشتند. این نویسنده سخنی را، که در آن ایام در اردبیل نیز بین مردم گفته می‌شد، به قلم آورده و اره شدن پاهای این شهدا را به وسیله کشتندگان آنها به نوشته‌های خود افزوده است.

بدین طریق پادگان سراب سقوط کرد و خبر رفتاری که با افسران و مدافعان آنها شد در نقاط دیگر منطقه پیچید و به منزله‌ی خطاری برای افسران و ارتشیان مناطق دیگر تلقی گشت و در روحیه آنها اثرات عمیقی به جای گذاشت.

سرابی‌ها، که در منطقه کوهستانی زندگی می‌کنند به مقتضای آب و هوا و مشکلات طبیعی اندکی خشن‌تر و انقلابی‌تر از مناطق دیگر شهرستان هستند و با ساکنان برخی از بخش‌ها، مثلاً مردم آستارا، که در کنار دریا و جنگل سکونت دارند، از این حیث متفاوت به نظر می‌رسند. آنها پادگان را تقریباً یک ماه پیش از تشکیل دولت ملی تسخیر کردند ولی تصرف آستارا دیرتر از آن تاریخ یعنی شب دوشنبه پنجم آذرماه صورت گرفت و به حکایت مدارکی که ما از آنها بهره گرفته‌ایم تلفات انسانی آن هم کمتر شد. در آن شب قریب ششصد مرد مسلح از طرفداران فرقه به آستارا حمله کرده شهر را تصرف نمودند. و در این واقعه سرهنگ رحیمیان کلانتر مرز و سه تن از پاسبانان که ایستادگی می‌کردند، به شهادت رسیدند. سربازخانه مشگین شهر نیز به همین قرار مورد حمله قرار گرفته از هم پاشید. از این پادگان یک گروهان ۹۰ نفری به فرماندهی ستوان یکم ابوالقاسم صدوقی نگهداری می‌کرد و یک دسته ژاندارم نیز به فرماندهی ستوان اردبیلی در آن شهر انجام وظیفه می‌نمود. دموکرات‌ها کسانی را به وساطت برگماشتند و با پیشنهاد تسلیم نزد آن دو فرمانده فرستادند که از جمله آنها یکی هم برادر شادروان ملا اماموردی شهید بود که با قرآنی به فرماندهان مذکور مراجعه کرد و درخواست تسلیم نمود.^۱

ستوان اردبیلی حاضر به تسلیم نشد از این رو مهاجمان با شدت هر چه بیشتر به قرارگاه ژاندارمری حمله بردند و بعد از ساعاتی آنجا را گرفته اردبیلی را با دوازده نفر از مدافعان به وضع فجیعی کشتند. اما ستوان صدوقی که فرزند شادروان شیخ العلماء اردبیلی بود^۲ به قراری که سالخوردگان می‌گویند، بر مبنای اعتقادات دینی به سوگند به قرآن، که مهاجمان در باب تأمین سلامت کلیه افراد ابواب‌جمعی پادگان خوردند، باور کرد و با افسران و درجه‌داران خود به مشورت پرداخت. حاضران در جلسه مشاوره به سبب از بین رفتن دسته ژاندارمری و بسته بودن راه هر گونه کمک به سربازان، مقاومت را جز کشته شدن جمعی بی‌گناه واجد اثری ندانستند و موافقت با پیشنهاد آنها را به مصلحت دیده تسلیم را تصویب نمودند. اما معلوم نیست که چرا دموکرات‌ها از قول خود بازگشته

۱. در مورد مرحوم ملا اماموردی در گفتار سوم جلد اول این کتاب مطالبی نیز نوشته شده است.

۲. در مورد شادروان شیخ العلماء به گفتار سوم جلد اول این کتاب مراجعه فرمائید.

ستوان صدوقی را با ستوان غیظعلی شعفی و استوار ۲ هوشیار، هنگام خروج از سربازخانه از پشت به گلوله بسته و به قتل رسانیدند.

بدین ترتیب مشگین شهر نیز از طرف فرقه تصرف گردید و سروان اسدالله ادیب‌امینی رئیس عشایری منطقه و میرزا عباس‌قلی ارباب‌زاده بخشدار آن شهر، که اولی از خانواده حاج‌امین اردبیلی و دومی فرزند میرزا ابراهیم ارباب^۱ بود دستگیر گشته برای انتقال به اردبیل از آنجا حرکت داده شدند اما در چند فرسخی مشگین شهر تیربازان گردیدند.

سبب کشته شدن سروان ادیب‌امینی صورت‌جلسه‌ای بود که در پادگان نظامی مشگین شهر از طرف افسران تنظیم شده بود. او که در آن زمان ارشد افسران ارتشی در آن منطقه به حساب می‌آمد و امضای اول صورت جلسه را داشت نوشته بود که باید پادگان مقاومت کرده تا آخرین فشنگ موجود بجنگد. ارباب‌زاده نیز در گزارشی که به عنوان بخشدار، از وضع منطقه به فرمانداری اردبیل ارسال می‌داشت دموکرات‌ها را افراد شرور و مخالف اسلام و قرآن قلمداد کرده بود. این گزارش با پست دولتی به اردبیل فرستاده شد ولی دموکرات‌ها در وسط راه پست را زده ضمن بررسی محموله آن بدان نوشته دست یافتند.

برای رهائی آن هر دو نفر تلاش زیادی از طرف کسان آنها در اردبیل و تیریز آغاز گشت و سرانجام از طرف کنسولخانه شوروی در اردبیل مأموری به مشگین اعزام گردید تا آن دو را با خود به اردبیل بیاورد و به گناه آنها در کمیته ولایتی رسیدگی شود ولی سردمداران فرقه در مشگین، صورت‌جلسه فوق‌الذکر و گزارش ارباب‌زاده را ارائه داده آنها را محکوم دانستند و چون مأمور اعزامی اصرار ورزید آنها را سوار کامیون نموده به قصد اردبیل حرکت دادند. وقتی کامیون به "قنالی‌دره" رسید آنها با اشاره به این که اگر این دو به اردبیل منتقل شوند با نفوذی که خانواده و کسان آنها دارند از کیفر این گناهان معاف خواهند شد از رأی پیشین خود برگشته هر دو را از کامیون پائین آورده از پشت به گلوله بستند. سپس قسمتی از زمین را به طور سطحی به صورت قبرهائی کنده اجساد را به همان شکل در زیر خاک دفن کردند.

برای دولت مرکزی به علت اشغال مناطق ایران از طرف ارتش‌های بیگانه، امکان هیچگونه کمک به افسران و سربازان فراهم نگردید جز آن که سه هفته بعد از شهادت آنها مجلس ختمی به یاد آنان در تهران تشکیل داد و وزارت جنگ در جراید مورخ ۱۷ دی‌ماه ۱۳۲۴ آگهی آن را چنین اعلام کرد:

"به مناسبت شهادت سرهنگ دامپزشک سید عباس معین‌آزاد، سروان اسدالله ادیب‌امینی، ستوان یکم پیاده غیظعلی شعفی، ستوان یکم پیاده امام‌قلی ضیائی‌مهر و ستوان یکم پیاده ابوالقاسم صدوقی روز چهارشنبه ۱۸ دی‌ماه از ساعت ۱۰ تا ۱۲ در مجلس مجد ختمی از طرف وزارت جنگ منعقد خواهد بود".

تسلیم پادگان اردبیل

گفتیم که اردبیل مرکز تیپ بود و سرهنگ زریو فرماندهی آن را بر عهده داشت. کسانی که در آن ایام در اردبیل بودند و در مسیر کارها قرار داشتند از لیاقت و کاردانی، به ویژه میهن‌پرستی و وظیفه‌شناسی او تمجید می‌نمایند و بعد از سی و چند سال که از آن تاریخ می‌گذرد هنوز هم مردانگی و وظیفه‌شناسی زریو را می‌ستایند.

۱. درباره مرحوم میرزا ابراهیم ارباب در جلد اول مطالبی نوشته شده است.

سربازخانه شهر در آن ایام در تصرف ارتش سرخ بود و پادگان نظامی روس‌ها در آنجا استقرار داشت. از این‌رو ساختمان‌های نیمه‌تمامی را که در محل نارین‌قلعه قدیمی بود و امروزه محل بیمارستان بوعلی و شهرداری اردبیل می‌باشد، به صورت سربازخانه برای تیپ اردبیل درآورده بودند. ستاد تیپ نیز در عمارت سالاریه، که در جلد دوم این کتاب بدان اشاره شده، مستقر بود.

زریو تنها فرماندهی تیپ را از لحاظ نظامی بر عهده نداشت بلکه عمده کار و وظیفه سنگین او حفظ روابط دو نیروی مسلح، یعنی سربازان ایران با نیروهای روس بود و او در این باب روش مطلوبی با همقطاران روسی خود داشت و بر مبنای احترام متقابل ماماشاة می‌کرد.

دموکرات‌ها بر او نیز در باب تسلیم پادگان فشار می‌آوردند و هر لحظه او را تهدید به حمله به سربازان وی می‌کردند ولی او همچنان ایستادگی می‌نمود و علیرغم معاونش و بعضی از سربازان، که به قول برخی از مطلعین نقش ستون پنجم را بازی می‌کردن حاضر به تسلیم نمی‌گشت.

بنا به نوشته جراید آن روز تهران، سختگیری دموکرات‌ها در اردبیل از همه جا بیشتر بود. مسافرت بین این شهر و نقاط دیگر سخت تحت نظر قرار داشت. بین تبریز و اردبیل نه مرکز تفتیش برقرار کرده و اگر مسافری به سلامت از این بازرسی‌ها می‌گذشت در شهر او را به کمیته برده بازجویی می‌کردند و اگر ظن بدی به او می‌بردند تحت شکنجه و آزار قرار می‌دادند.

تعداد آن عده از چروون‌ها، که در روزنامه‌ها از آنها به نام اشخاص مجهول‌الهویه نام برده‌اند، در این شهر از همه زیاده‌تر بود. آنها به شدت بر ضد حکومت مرکزی و افراد نظامی و افسران ارتش تبلیغات می‌کردند و افراد مسلح را برای "ترور" افسران انتخاب کرده در اطراف سربازخانه می‌گماردند.

تیپ اردبیل وضع تدافعی به خود گرفت. اطراف سربازخانه را سنگربندی کرد و با جمع‌آوری خواربار چند روزه آماده عملیات رزمی گشت. دویست ژاندارم نیز، که از اطراف به شهر آمده بودند ضمیمه پادگان شدند. کارگردانان فرقه به جمع‌آوری نیرو پرداختند و چهل کامیون فدائی مسلح از اطراف به شهر آوردند. سلاح آنها برنو بود و چند قبضه مسلسل نیز همراه داشتند. اینان ژاندارمری و شهربانی را تصرف کرده به محاصره پادگان پرداختند و راه آمد و شد بدانجا را بستند و برای آن که فشار بیشتری به ارتش بیاورند اعلامیه‌هایی در شهر منتشر کرده هر گونه معامله با ارتشیان را ممنوع ساختند و بدین طریق با ایجاد جنگ‌روانی در صدد تضعیف روحیه آنها برآمدند و چون از کمک عشایر به نظامیان بیم داشتند بین شهر و مناطق عشایری نیز دستجاتی برگماشتند.

روز ۱۶ آذر ۱۳۲۴ از طرف دموکرات‌ها اعلامیه‌ای به دیوارهای شهر نصب و طبق آن آخرین اتمام حجت با افسران و سربازان به عمل آمد و بدان‌ها تکلیف تسلیم شد ولی زریو از تسلیم خودداری کرده دستور آمادگی جنگی داد. در این میان دموکرات‌ها زندانیان را رها کردند و این کار بیم و هراس زیادی در شهر به وجود آورد زیرا بعضی از زندانیان به بدی و شرارت شناخته می‌شدند. فرمانده تیپ افسری را با تعدادی سرباز مسلح برای حفظ نظم شهر گماشت ولی دموکرات‌ها به کمک مأموران شوروی آنها را گرفته پس از ساعت‌ها توقیف به تیپ تحویل دادند.

مقاومت پادگان اردبیل و احتمال درگیری‌های مسلحانه، مطلوب دموکرات‌ها و

فرماندهی ارتش سرخ در اردبیل نبود و از طرفی در بین مردم نگرانی‌های عمیقی از این حیث وجود داشت. از این رو کسانی از سلسله‌جنبانان شهر با زریو تماس گرفته پیشنهادهایی کردند ولی او سوگند خود را برای انجام وظایفش در مقابل میهن یادآور شد و با اعتراف به این که سینه‌اش آماج اولین تیری خواهد بود که از طرف مهاجمان شلیک گردد بر مقاومت خویش تأکید کرد و غیر از دستور مقام مافوق هرگونه سفارش و وساطت را مردود شمرد. از این رو به صلاح‌دید مصلحین شهر، شادروان حاجی‌تقی و هابزاده به تبریز رفت و با تشریح وضع حساس شهر موقعیت پادگان و بی‌حاصل بودن مقاومت، سرانجام از سرتیپ درخشان، فرمانده لشکر آذربایجان، نامه‌ای برای زریو گرفت که در آن تسلیم اضطراری مجاز گشته بود. زریو پس از دریافت این نامه پیشنهادهای دموکرات‌ها را، که به وسیله خود حاجی‌تقی و هابزاده اعلام شد، با افسران و همکاران خود مورد بررسی قرار داد و با آن‌که اتخاذ تصمیم‌نهائی با وی بود مصلحت در آن دید که با افسران خود نیز تبادل نظر کند. ما از جریان دقیق این نظرخواهی اطلاع مستقیم نداریم ولی چنین می‌پنداریم که جلسه در تأثر بارترین شرایط روحی شرکت‌کنندگان تشکیل شد و زریو، که گوئی فشاری به وزن تمام کوه سیلان بر وی سنگینی داشت، به آرامی لب به سخن گشود و از اطلاعاتی که در مورد وضع منطقه و تسلیم لشکر آذربایجان داشت مطالبی بیان نمود و با اشاره به موافقت فرمانده لشکر با "تسلیم اضطراری" و وجود ستون پنجم دموکرات‌ها در بین سربازان و درجه‌داران و حتی خود افسران، نکاتی را به طور سربسته بر زبان آورد و جوانب مثبت و منفی امر را مورد بررسی قرار داد.

سخت‌ترین لحظات زندگی یک افسر شرافتمند زمانی است که در یک چنین موقعی از تسلیم با وی سخن گفته شود و تحویل سلاح و قبول اسارت بر وی پیشنهاد گردد. اما افسران حاضر در آن جلسه همگی دارای این روحیه نبودند و برخی از آنها که بر اثر تبلیغات، فرقه دموکرات را مبشر پیشرفت و تعالی آذربایجان و بالمآل وسیله اصلاح امور ایران می‌دانستند، تسلیم و حتی همکاری با دولت آقای پیشه‌وری را وظیفه ملی و اخلاقی خود می‌پنداشتند و اینان همان‌هائی بودند که بعد از سقوط فرقه یا به خارج از کشور رفتند و یا به حکم دادگاه‌های نظامی به جوخه آتش سپرده شدند.

گروه دیگری برعکس با یادآوری انضباط و مقررات نظامی و سوگندی که در بدو قبول این خدمت خورده بودند دفاع از حیثیت نظامی خود را تا مرحله جانبازی لازم می‌شمردند. زریو، که در عین سپاهیگری مرد پخته و کارکشته‌ای بود، مقاومت را جز کشته شدن جمع کثیری بی‌گناه و خرابی و ویرانی شهر، واجد اثر معقول ندانست و سرانجام از همکاران خود، که سخت تحت تأثیر سخنان وی قرار گرفته بودند، درخواست واقع‌بینی و اعلام‌نظر کرد و درباره حفظ جان و شئون نظامی آنان وعده همه‌گونه تلاش و کوشش داد. صورت جلسه، مشعر بر این که در شرایط اضطراری موجود جز تسلیم و مسالمت اقدام عقلانی دیگری میسر نیست، به امضای حاضرین رسید و متعاقب آن زریو با اخذ وثائق اخلاقی در باب تأمین جانی همه افسران و درجه‌داران و خانواده آنان و تهیه وسائل مراجعت آن عده از آنها، که مایل نبودند در اردبیل بمانند، روز جمعه ۲۳ آذرماه که مصادف با تاسوعای سال ۱۳۶۵ قمری بود از مقاومت دست برداشت و پس از چند روز اقامت در خانه و هابزاده با وسایل نقلیه‌ای که در اختیار او گذاشته شد به اتفاق افسران و خانواده آنان با احترام از اردبیل عزیمت نمود ولی گویا بعد از ورود به تهران محاکمه و از ارتش اخراج گردید.

صورت مجلس تحویل و تحول اموال و مهمات تیپ همان روز تاسوعا تهیه گردید و از طرف فرقه دموکرات آقایان علی اصغر فرزین، گل علی خیامی و حسین تراشی و از طرف پادگان مسئولان قسمت‌ها آن را امضا کردند. حسین تراشی پس از ۲۱ آذر ۱۳۲۵ به همین جرم محکوم به اعدام گشته تیربازان شد ولی فرزین که پنهان شده بود تا صدور فرمان عفو عمومی مجرمین آذربایجان گرفتار نگردید و خیامی نیز که به خارج از کشور گریخته بود از چنین سرنوشتی در امان ماند.

تغییرات اداری پس از تسلیم پادگان اردبیل و مبارزه‌های داخلی اعضای فرقه

پس از تسلیم پادگان، از طرف کمیته ولایتی اردبیل اقدام به تغییر مسئولان ادارات گردید و مرحوم حسن جودت، با صلاح‌اندیشی کسانی مثل آقای یعقوب قدس، صورتی از آنان که سابقه بدی در جامعه نداشتند و مردم با نظر احترام بدان‌ها می‌نگریستند، تهیه کرد و به تدریج سرپرستی امور عمومی و مسئولیت ادارات دولتی را به آنان سپرد. سعی جودت و کسانی که در کمیته با او همکاری داشتند بر آن بود که تا می‌توانند افراد نیک‌نامی را بر ادارات بگمارند و بدین طریق طبقات مختلف مردم را به تشکیلات جدید علاقمند سازند. برای اجرای این منظور شادروان حاج بیوک‌آقا و اهبزاده به فرمانداری، مرحوم میرزا احمدخان مستوفی به ریاست دارائی، آقای یعقوب قدس به ریاست اداره فرهنگ، شادروان صدر جمالی به دادستانی اردبیل و آقایان رحیم معین و خان‌حسین احمدزاده به ریاست دادگستری و شهربانی منصوب گشتند. اینان اکثراً از خانواده‌های نجیب و افراد شناخته شده و خوشنام بودند و برخی از آنان با شهرت خوبی که در جامعه داشتند امیدهای فراوانی در مردم به وجود آوردند. اما گویی این انتخاب خواست آنانی را که در به وجود آوردن فرقه نظر خاصی داشتند تأمین نکرد و مناصب مذکور برای برخی از شخصیت‌های مزبور دولت مستعجل شد.

از بازماندگان آن دوره، که خود از بازیگران مؤثر فرقه در اردبیل بودند و ما با آنها مصاحبه کرده‌ایم، شنیده‌ایم که در داخل کمیته نیز در کمتر زمانی پس از استقرار حکومت ملی، اختلافاتی بین اعضا بروز کرد و سرانجام به صورت مبارزه سخت و علنی درآمد. به قول بازماندگان آن دوره همه این وقایع زیر سر آن عده از "چروون‌ها" بود که تشکیلات جدید را از آن خود می‌دانستند و برای به دست گرفتن قدرت بی‌محابا تلاش می‌نمودند.

آنان، یعنی گویندگان این وقایع می‌گفتند که افراد تحصیلکرده و مسئولان خوشنام محلی سعی بر مهربانی با مردم و گردش صحیح و سریع کارها در طریق گرم‌گشائی و سازگاری با توده داشتند ولی بازیگران مهاجر در مقابل آنها قرار گرفته و چنین می‌اندیشیدند که فرقه را آنها به وجود آورده‌اند و باید آنها در جامعه حکم برانند و به جای ملاحظت و مهربانی، با مردم به خشونت و شدت رفتار کنند.

این اختلاف اختصاص به این فرقه و یا اردبیلی و چروون و غیره نداشت و ندارد بلکه ره‌آورد هر انقلابی می‌باشد و هر جا که در نظام موجود جوامع انسانی، به هم خوردگی پیش آید افراد گوناگونی، به حق یا نابجا، در صحنه تحولات پیدا می‌شوند و خود را وارث فداکاری‌های دیگران قرار می‌دهند و برای رسیدن به مطلوب خود هرگونه اصول اخلاقی و انسانی و حتی دینی خود را زیر پا می‌گذارند و در آرزوی به‌دست داشتن قدرت از روی نعش هزاران هم‌نوع شریف و بی‌گناه خود می‌گذرند.^۱ چروون‌ها چنین کردند و چنان محیط

۱. این مطالب مربوط به قبل از سال ۱۳۵۷ می‌باشد.

رعب و وحشت پیش آوردند که به جای قلوب مردم، آنها را از فرقه نومید ساختند. این امر سبب شد که مردم فرقه را ساخته و پرداخته بیگانه دانستند و تا توانستند از آن فاصله گرفتند و اگر فرصتی یافتند از ضربه زدن بدان دریغ نورزیدند.

در اندک زمانی و اهبزاده به کنار رفت و خلیل‌آذربادگان نامی از مهاجرین مراغه، که معروف به خلیل دائی بود، و هرگز در اردبیل شناخته نمی‌شد، به فرمانداری این ولایت منصوب گشت. مستوفی معزول شد، قدس تحت فشار قرار گرفت، خان‌حسین عوض شد و به همین قرار مسئولان نیک‌نهاد بیشتر ادارات تغییر یافت و به جای آنها کسانی از قماش دیگر منصوب گردید. حتی کمیته ولایتی هم دگرگونه گشت و به جای جودت و قدس و همکاران آنها مردان ناشناخته دیگری زمام امور را در دست گرفتند و چندی نگذشت که خود آنها هم سرورانی به نام‌های "میرزازاده" و "زنوزی" پیدا کردند که از تبریز آمده اداره کمیته ولایتی اردبیل را در دست گرفتند و بدین سان فرقه‌ای که با شعار "سپردن کار مردم به خود آنها" پا به عرصه حیات گذاشته بود امور مردم اردبیل را به کلی از دست آنها گرفت.

مردم اردبیل پس از تسخیر پادگان

انقلابات اجتماعی، علی‌الاصول پدیده‌ای است نظام‌ناپذیر، که گاه و بی‌گاه در جامعه‌ای پیدا می‌شود و بی‌محایا هر گونه اصول و نظامات رائج را از بین می‌برد. با آن که انسان‌های آنها باشعورند ولی خود انقلاب شعوری ندارد و چه‌بسا که هدف‌های خودش را نیز فدای حرکات ناموزون خویش می‌سازد و همین امر خود بلائی برای نفس هر انقلاب به شمار می‌آید.

پیدایش فرقه در آذربایجان هم چنین حالتی داشت. با حرکات خاصی آغاز گشت و با اهدافی، که به وسیله انسان‌های باشعور تهیه گشته بود، ساکنان محروم منطقه را تا آنجا امیدوار ساخت که اگر نگوئیم همه، می‌توانیم بگوئیم که جمع زیادی را علاقمند خود گردانید و با غرور و شادی استقبال شد ولی در اجراء، از طریق منطقی به دور افتاد و چنان که اشاره کرده‌ایم بر اثر روش‌هایی که اتخاذ گردید به خواست‌های خود توفیق نیافت.

تصور مردم چنین بود که پس از تشکیل فرقه، یک عده افراد فهمیده و دلسوخته زمام امور را در دست می‌گیرند و بر مبنای قوانین و روش‌های صحیحی، که عصاره آنها در مواد مرامنامه و اساسنامه فرقه اعلام شده بود، رفاه و آسایش معقولی برای جامعه و همه طبقات مختلف فراهم می‌سازند. ساکنان ستمدیده آذربایجان را زور و تحکم افرادی مثل عبدالله مستوفی و پرونده‌سازان پلیس معروف مختاری^۱ نجات می‌دهند. روستاها را آباد می‌کنند. در نقاط مستعد، چنان که در مرامنامه گفته شده است، کارگاه و کارخانه به وجود می‌آورند. زراعت رونق می‌یابد. منطقه زرخیز آذربایجان با مردم مستعد و پرتلاش و باهوش آن به سازندگی و خودکفائی رهبری می‌گردد. رأفت و عطوفت جای قهر و کینه بین مردم و دولتمردان را می‌گیرد. گفتار و بالاتر از آن همه آزادی انتقادات سازنده، که تنها وسیله اصلاح امور اجتماعی است، تأمین می‌شود و آذربایجان از حیث این نعمت‌های بازیافته سرمشقی برای تمام ایران می‌گردد. ولی گردش کار شکل دیگری به خود گرفت و نتیجه‌ای به دست آمد که با نیات موجدین خود فرقه نیز تفاوت بسیار داشت و شک نیست

۱. در چند سال آخر سلطنت رضاشاه پهلوی ریاست پلیس ایران یعنی ریاست شهرستانی با مرد قسی قلبی به نام "سریاس مختاری" بود. او با رفتار سبعمانه و دستگاه جاسوسی خشن خود چنان رعب و هراسی در مردم به وجود آورده بود که سابقه نداشت، بیشتر آزادیخواهان ایران در آن دوره و در زندان‌های او جان سپردند.

که در این امر کوتاهی مدت نیز اثر گذاشت. این امر اختصاص به فرقه دموکراتیک آذربایجان ندارد و گوئی مثل اصل مسلمی از مختصات هر تحول و انقلاب می‌باشد. یک نظر اجمالی در تمام تحولات و انقلابات جوامع انسانی نشان می‌دهد که تمام وعده‌هایی که در آغاز آنها به مردم، یعنی عوامل اصلی قیام‌ها، داده شده در عمل فراموش گشته و یا در عکس جهت آن نتیجه داده است.^۱ در انقلاب مشروطیت ایران، مهمترین شعارها برانداختن "الدوله"ها و "السلطنه"ها بود ولی اولین کسانی که بعد از انقلاب مصادر امور در ایران مشروطه گشتند همین الدوله‌ها و السلطنه‌ها شدند و ... هکذا.

به گفته سالخوردگان وعده‌های فرقه نیز عملی نگردید و گوئی مطالب زیبا و ارزنده‌ای که در مرامنامه عنوان شده فقط برای نوشتن در روی کاغذ تنظیم گشته بود و آن همه نویدها، که در راه سعادت و رفاه مردم داده می‌شد وزن شعری بود که سرایندگان این قصیده سیاسی با نهایت مهارت و کاردانی ساخته بودند.

بازماندگان آن دوره و حتی خود اعضاء و گردانندگان امور فرقه، که با ما در این باب سخن‌گفته‌اند، به شدت از نبودن آزادی‌بیان انتقاد نموده خفقان و سکوت‌مرگباری را، که به نام حکومت ملی اعمال می‌شد هول‌انگیزتر از تأمینات شهربانی مختاری توصیف می‌کردند. آنها از سپرده شدن کارها به دست افراد ناهل ابراز عدم رضایت می‌کردند و خطای بزرگ دولتمندان فرقه را، که بیش از هر چیز در سقوط آنها مؤثر بوده است، عدم شایستگی و فقدان حسن‌نیت در کارگردانان امور می‌دانستند.

به زعم آنها این فقط آزادی نبود که بدان سان به دست مشتی افراد ناصالح قربانی شد بلکه وعده‌های دیگری نیز، که در ابتدای کار به مردم داده شده بود، به بوتۀ فراموشی سپرده شد. کارخانه و کارگاهی در این ولایت وسیع احداث نگردید. برای آبادی روستاها قدمی برداشته نشد. زراعت، به سبب فدائی شدن زارعان کارآمد، با رکود مواجه گشت و بدتر از همه ناسازگاری‌های فرقی‌ها با مردم، زندگی را بر همگان تلخ و مرارت‌بار ساخت. زیرا به فدائیان و دست اندر کاران فرقه چنین تلقی شده بود که هر کس چیزی می‌فهمد، یا نه تنها بر آذربایجان بلکه برای ایران می‌اندیشد، یا به اصطلاح معروف سرش به تنش می‌ارزد، دشمن "خلق‌های زحمتکش"، است و شایسته مهر و مودت نمی‌باشد.

این بود که آنها با مردم، به ویژه با شهروندان، رفتار خشن و تند داشتند و در برخورد با آنان نه فقط گری از کارهای فروبسته نمی‌گشادند هر آینه از خشونت و سختی‌های نابجا هم ابا نمی‌کردند.^۲

عجب آن که در داخل فرقه نیز ناسازگاری‌ها و ناهم‌آهنگی‌هایی به وجود آمد و برای کسب قدرت، جنگ نامرئی شدیدی بین اعضاء محلی و مهاجرین، آغاز گشت و سرانجام کسانی که اندکی فهم و شعور بیشتری داشتند به وسیله بازیگران بی‌سواد به کناری گذاشته شدند و تمشیت امور جامعه به افرادی واگذار گشت که اثر شایستگی برای درک اهداف فرقه نداشتند و ای بسا که از اغراض شخصی نیز برکنار نبودند. برخی از آن به چنان کارهای ناصوابی دست زدند که حتی به گفته دکتر جهانشاملوئی افشار، معاون آقای پیشه‌وری نخست وزیر حکومت ملی آذربایجان، "آنا کیشی‌اوف" رئیس سازمان امنیت

۱. این مطلب قبل از انقلاب ۱۳۵۷ ایران معآوری شده است.

۲. از جمله کسانی که در این باره با ما سخن گفته اند آقای یعقوب قدس و آقای محمد جلیلی بوده‌اند که هر دو نماینده مجلس ملی و در عین حال اولی رئیس فرهنگ اردبیل و دومی << بقیه در صفحه بعد

آذربایجان شوروی هم از ذم آنها خودداری نکرد و در یک جلسه، در میان جمعی، با اسم بردن از کسانی از عمال فرقه، کارهای آنها را مایه سرافکندگی خواند.^۱ رفتار چنین افراد نابخرد موجب شد که رفته رفته مردم آذربایجان از نحوه اقدام دموکرات‌ها مأیوس گردند و در خفا و علن زبان به انتقاد بگشایند و این خود وسیله‌ای گشت برای تضعیف آن. اگر رفتار فرقه‌ها طوری می‌شد که همه ساکنان آذربایجان یا قسمت اعظم آنها از آن پشتیبانی می‌کردند نه تنها ارتش ایران بلکه هیچ قدرتی نمی‌توانست آن را از خارج درهم بشکند. زیرا هیچ نیروئی در عالم پیدا نشده است که بتواند خواسته‌های یک ملت را به زور از او باز ستاند.

باید گفت که خود فرقه نیز متوجه این نارسائی‌ها گشت و کمیته ولایتی اردبیل مرکب از هفت نفر، که دو نفر از آنها شهروندان، دو نفر کارگران و سه نفر از کشاورزان می‌بودند، در نظر گرفت تا پرونده و سوابق کارگردانان را رسیدگی و از سال دوم حکومت تصفیة وسیعی را به مرحله اجرا درآورد ولی سرعت حدوث وقایع مجال چنین کاری را نداد و اقدام برای پاکسازی میسر نگردید.

دوران حکومت دموکرات‌ها یک سال طول کشید و کوتاهی این مدت مجالی برای اقدامات اساسی و فعالیت‌های عمرانی، که آنها به صورت برنامه ارائه می‌دادند، نداد. به ویژه آن که عمده وقت آن دولت هم صرف خنثی کردن مخالفت‌هایی گردید که از داخل و خارج برای فرقه پیدا می‌شد و در رأس آنها عملیات ایذائی مأموران دولت مرکزی بود که در مرزها و نقاط مختلف آذربایجان به چشم می‌خورد.

کشتن میرغلام منصوری

در این یک سال واقعه مهمی که خاص اردبیل باشد در این منطقه رخ نداد جز آن که مردی به نام "میرغلام منصوری" تیرباران شد و این امر نیز بر عدم رضایت مردم افزود. میرغلام به گفته دموکرات‌ها با مردی به نام "سید احمد میر خاص" همکاری می‌نمود و علیه فرقه فعالیت داشت. سید احمد جوان معمم و کم‌سوادی بود که در اطراف گرمی، از مناطق مرزی ایران و شوروی و بخشی از بخش‌های اردبیل، زندگی می‌کرد. در اواخر سال ۱۳۲۳ و اوایل ۱۳۲۴ علم مخالفت با حزب توده برافراشت. دفاتر و تشکیلات آنها را آتش زد و به قول بعضی از مطلعین آن روز حکم جهاد از قول مقامات عالی روحانیت علیه آنها داد و گویا کار را به جانی رسانید که زن‌های آنها را نیز مباح یعنی قابل ازدواج با دیگران گفت.^۲ و این یکی از مشکلاتی است که بعضی افراد بی‌صلاحیت که مقدماتی از دروس قدیمه خوانده و عمامه‌ای به سر می‌گذارند به خود حق می‌دهد که حتی در ناموس و مال و جان دیگران، آن هم به نام قرآن و پیامبر بزرگ آن که رحمت‌العالمین نامیده می‌شود، دخالت کند و اینچنین آنها را مباح گرداند.^۳ غافل از آن که قضاوت در اسلام از بقیه از صفحه قبل >>> رئیس کمیته ولایتی فرقه در اردبیل بوده است. آقای جلیلی گفته‌های فوق را دور از واقع نمی‌دانست و از این که فرقه به هدف‌ها و وعده‌های خود توفیق نیافت ابراز تأسف می‌نمود. ولی آقای قدس مراتب فوق را بر زبان آورده انتقاد می‌کرد.

۱. نقل از مصاحبه تلویزیونی آقای دکتر جهانشاهلونی افشار که ساعت ۸ بعدازظهر روز جمعه ۱۷ آذرماه ۱۳۵۷ خورشیدی از کانال‌های ۱ و ۲ تلویزیون ایران پخش شد.

۲. کتاب "گذشته چراغ راه آینده است". جای چاپ معلوم نیست. ناشر جامی (جبهه آزادی مردم ایران).

۳. آقای رحمت حبیب‌اللهی، که در محضر آیت‌الله مبرور حاج سید یونس اردبیلی تقرب داشت از قول آن مرحوم نقل کرد که آقای میرخاص به نام او چنین احکامی را در منطقه عنوان <<< بقیه در صفحه بعد

دقیق‌ترین و سخت‌ترین کارهاست و قاضی نیز علاوه بر اهلیت و احراز شرایط مقرر باید از جهت علمی نیز مجتهد باشد.

در آغاز پیدایش فرقهٔ دموکرات آذربایجان، دولت مرکزی از هر امری که ممکن بود موجب تضعیف یا از بین بردن این نهضت نوظهور گردد، استفاده می‌کرد. این بود که آقای میرخاص را با آن لباس و هیكل به صورت عالم مجتهدی درآورده با تمام امکانات خود اقدام به تقویت وی نمود. سرلشکر ارفع رئیس آن‌روز ارتش ایران، به لشکر ۳ آذربایجان توصیه کرد که از وجود او در تبلیغات علیه دموکرات‌ها استفاده کند^۱ و دولت صدراالاشراف نیز طبق تصویب‌نامهٔ شماره ۱۱۶۲۴- ۲۴/۶/۲۴ در جلسهٔ مورخ ۲۱ شهریور تصویب کرد که به آقای سید احمد میرخاص اردبیلی پانزده هزار ریال، از قرار ماهی سه هزار ریال برای مدت پنج ماه، از اعتبارات سال ۱۳۲۴ دولت به شکل پاداش پرداخت شود.

با شکل گرفتن فرقه و تشکیلات سیاسی و اداری آنها، میرخاص نتوانست در آذربایجان بماند و به تهران فرار کرد. در ابتدا مقدمش از طرف دستگاه‌های دولتی گرامی داشته شد ولی کم‌کم چون اثری که منظور بود بر وجودش ترتب نیافت، در زمرهٔ آن دسته از فراریانی برآمد که عصرها در خیابان سپه تهران به صورت سرگردان قدم می‌زدند و اگر تازه واردی از آذربایجان می‌دیدند از او کسب خبر می‌کردند.

باری دموکرات‌ها میرغلام پس از آن که دستگیر کردند در اردبیل محاکمه نموده به اعدام محکوم ساختند. اجرای حکم موکول به امضای حسن جودت بود. اما او با این امر مخالفت نمود و چون نتوانست محکوم کنندگان وی را در اردبیل متقاعد سازد به تبریز رفت تا از پیشه‌وری دستوری در این مورد تحصیل نماید. کسانی که برای کشتن وی پافشاری می‌کردند این مخالفت را با سیاست فرقه ناسازگار خواندند و با استفاده از غیبت وی حکم را به امضای مقام دیگری در کمیتهٔ ولایتی، رسانده به موقع اجرا گذاشتند و میرغلام را با سه تن دیگر به نام‌های غلام‌خان و فرخ‌خان خامسلو و حسین نام دیگری به جوخهٔ اعدام سپردند.

میرغلام را روز ۲۱ فروردین در جای نارین قلعه و پشت عمارت ادارهٔ پست و تلگراف اردبیل اعدام کردند. یکی از راویان این مطلب از قول یکی از کارمندان تلگرافخانهٔ اردبیل نقل می‌کرد که هنگامی که فرمان آتش به‌جوخهٔ اعدام داده شد تلگرام پیشه‌وری خطاب به کمیتهٔ ولایتی اردبیل بر روی دستگاه زده می‌شد که از کشتن میرغلام خودداری نمایند ولی صدای شلیک تیرها تقارن‌زمانی با صدای تیک‌تیک دستگاه تلگراف یافت و قبل از آن که مجالی برای ابلاغ دستور شود وی تیرباران گردید.

واقعۀ قابل ذکر دیگر این زمان تخلیهٔ آذربایجان از ارتش سرخ بود و پادگانی که در اردبیل استقرار داشت در دههٔ اول اردیبهشت ماه ۱۳۲۵ خورشیدی به تدریج به روسیه بازگشت. مراجعت آخرین دسته از آنها با تشریفات نظامی صورت گرفت بدین معنی که سربازان با نواختن موزیک از سربازخانه درآمدند و با آرایش منظم در میان صف‌های متراکم شهروندان اردبیل، که به تماشا ایستاده بودند، به سمت دروازهٔ آستارا به راه افتادند. تماشاگران با هلهله و شادی کف می‌زدند و از این که دوران اشغال ۵۶ ماههٔ میهنشان سرآمده و زمان آزادی زادگاهشان فرا رسیده است اظهار مسرت می‌کردند.

بقیه از صفحهٔ قبل >>> می‌کرد. آن مرحوم، که این اخبار را شنید دل‌تنگ گشت و تصمیم مسافرت به مشهد و اقامت در آن شهر گرفت. یادآوری می‌کنیم که آیت‌الله حاج سید یونس از اعظم علمای عصر خود بود و ما در بخشی از این کتاب که راجع به علماء و دانشمندان سخن گفته‌ایم از ایشان نیز یاد نموده‌ایم.

پایان کار فرقه

فرقهٔ دموکرات آذربایجان، که یک سال پیش با یک دنیا حرارت و احساسات به وجود آمده و طرفداران آن به موجب بیانییه‌ها و اعلامیه‌های مکرر، در راه سعادت مردم آذربایجان، اعلام فداکاری و جانبازی کرده بودند، بنا به مقتضیات جهانی و بر مبنای مصالح ابرقدرت‌ها، در عرض چند ساعت از هم پاشید و چنان این‌کار سریع و بدون واکنش صورت گرفت که گوئی دوران حکومت ملی و گفته‌های مؤسسان آن و دولتمردان و افسران و فدائیان فرقه خوابی بیش نبود.

دولت مرکزی ایران، که از سازش جهانی در مورد آذربایجان آگاه بود، از چندی پیش مقدمات حملهٔ نظامی به آن خطه را فراهم کرد و سحرگاه روز سه‌شنبه ۱۹ دی‌ماه ۱۳۲۵ سه ستون ارتشی از قوای خود را بدان استان حرکت داد.

چند ماه پیش، یعنی اوایل تشکیل فرقه نیز آن دولت چنین کرد و ستونی از سربازان را روانهٔ آذربایجان نمود ولی چنان که گفتیم این ستون نتوانست از شریف آباد قزوین جلوتر رود و پس از مدت‌ها توقف و بلا تکلیفی، چون از ارتش شوروی اجازهٔ ورود بدان استان نیافت با کمال ناراحتی به تهران مراجعت نمود.

آن روز فرقه هنوز به طور کامل مسلح نبود و سربازخانه دست‌نخورده در اختیار دولت مرکزی قرار داشت و اگر مانعی برای ارتش پیش نمی‌آمد بر هم زدن فرقه به آسانی صورت می‌گرفت. ولی امروز که فرقه از سلاح و قدرت بیشتری بهره‌مند بود و حکومت بلامنازع داخلی آذربایجان را در دست داشت و در صورت لزوم می‌توانست ولو برای مدتی از خود دفاع کند چون قدرتی در پشتش نبود بدین سادگی بلاثر گشت و ستون‌های نظامی بدون رادع و مانع در اندک مدتی تمام منطقه را به تصرف خود درآورد.

در آن زمان احمد قوام معروف به قوام‌السلطنه نخست‌وزیر ایران بود و دکتر سلام‌الله جاوید با فرمان رسمی شاه از طرف دولت مرکزی به استانداری آذربایجان منصوب گشته بود. جاوید خود از سران فرقه به شمار می‌آمد و قبلاً نیز در پاورقی گفته‌ایم که مدتی در زندان مختاری به سر برده بود. انتصاب او بدان سمت با توافق پیشموری با دولت مرکزی صورت گرفته بود تا اسماً و با حکم رسمی استانداری از طرف شاه در آن استان باشد. مقارن حرکت ستون‌ها قوام‌السلطنه تلگرامی به استاندار مذکور مخابره نمود و ضمن اعلام حرکت نیرو و همکاری با ارتش را از او خواست و تهدید نمود که چنان چه کسانی به فکر مقاومت مسلحانه باشند ارتش دستور مقابله و سرکوب دارد.

آدمی وقتی تلگرام‌ها و نامه‌ها و پیام‌هایی را که حکومت مرکزی در آذرماه ۱۳۲۴ و قبل و بعد از آن تاریخ، به اولیای فرقه می‌فرستاد و جواب‌های سخت و روش ناسازگار سران فرقه را، که به آنها داده می‌شد، با دستورهای محکم آذرماه ۱۳۲۵ آن دولت و حالت تسلیم بی‌چون و چرا و هرآینه عاجزانهٔ اولیای حکومت ملی مقایسه می‌کند بازی "آلاکلنگ" بچه‌ها به یادش می‌افتد که چگونه بازیگران خارجی گاهی یکی از این دو را با یک سر تیر بالا می‌برند و کمر دیگری را بر خاک می‌کشاند و لحظهٔ بعد کار را برعکس کرده آن را که به خاک مذلت افکنده بودند بالا می‌برند و آن دیگری را بر خاک می‌نشانند!

در موضوع پیدا شدن و از بین رفتن فرقه این سؤال بر ذهن آدمی می‌گذرد که مگر در این ۳۶۵ روز دوران حکومت فرقه چه واقعه‌ای رخ داد که کار این چنین وارانه گشت و آن یکی که دیروز با آن همه امکانات مالی، نظامی، اداری و سیاسی حالت تمنی و مرحمت در پیش گرفته بود امروز بدین شکل از موضع قدرت دستور می‌دهد. و آن دیگری

که دیروز از هیچ فرقه‌ای ساخته پادگان‌ها را تصرف و خلع سلاح کرده با تشکیل دولت، اولیای حکومت مرکزی را آن چنان مستأصل نموده بود، امروز چنین زبون و درمانده گشته است.

جواب این قبیل سوالات را در ضمیر خود چنین می‌یابیم که بیگانه هر که باشد منافع خود را می‌خواهد و هر لحظه مصالحش ایجاب کند از "رضاخان شصت‌تیر" رضاشاه کبیر و از "سیدجعفر پیشه‌وری زندانی" صدر فرقهٔ دموکرات و رئیس دولت ملی آذربایجان می‌سازد و ... بار دیگر که منافعش اقتضا کند آنها را چنان بر زمین می‌زند که مجال نفس کشیدن هم از آنها سلب می‌گردد.

باری قوام‌السلطنه در آن تلگرام چنین نوشت "جناب آقای دکتر جاوید استنادار آذربایجان. به طوری که تا کنون کراراً تذکر داده شده اینجانب جز حسن نظر و جلوگیری از هرگونه سوءتفاهمات نظری نداشته و در قسمت انتخابات به طوری که قبلاً دستور داده بودم بایستی قوای انتظامی مرکز جهت حسن جریان انتخابات به آن منطقه، مثل سایر مناطق ایران، وارد گردند تا انتخابات آذربایجان، مثل سایر نقاط کشور، طبق مقررات قانون انجام شود. انتظار من آن است که در اجرای اوامر دولت و ایجاد هرگونه تسهیلات جهت ورود قوای اعزامی از مرکز، شخص جنابعالی نظر به مسئولیتی که دارید اقدام نمایند. قوای انتظامی مرکز نیز طبق دستور اینجانب امروز به طرف میانه حرکت خواهد نمود و دستور دارد که اگر از طرف اشخاص مسلح مقاومتی بشود جلوگیری نماید. انتظار دارم با علاقه‌ای که همواره به اقتضای مسئولیت در حل اشکالات بروز داده‌اید در این موقع نیز کمال مراقبت را خواهید داشت که ورود قوا بدون سانحه و مصادمه انجام شده و در اجرای قانون و انجام امر انتخابات تأخیر و تعطیلی روی ندهد. نخست‌وزیر احمد قوام".

این تلگرام یک روز دیرتر به دست گیرنده رسید و در این فاصله ستون اعزامی در ارتفاعات قافلان‌کوه ضرب و شصتی به نیروهای حکومت ملی آذربایجان نشان داد و وصول آن که بعد از خبر حمله صورت گرفت در بین رجال فرقه اضطراب و نگرانی شدیدی پیش آورد و سبب تشمت و هرآینه اختلاف‌نظرها گشت. گروهی معتقد به مقاومت و پایداری بودند و به تسلیم رضا نمی‌دادند. ولی گروه دیگری با پیش کشیدن شرایط و مقایسهٔ امکانات، اصرار بر آن داشتند که از احساسات خشک و خالی دست برداشته شود و تصمیم فرقه بر مبنای واقعیت اتخاذ گردد. سرانجام صلاح در آن دیده شد که با افراد و مقاماتی نیز مال‌اندیشی کنند و طبق راهنمایی آنها عمل نمایند. مشورت‌ها به سرعت انجام شد و مصلحت در عدم مقاومت یعنی تسلیم اعلام گردید. در نتیجه آقای جاوید طی تلگرام خیلی فوری به قوام‌السلطنه پاسخ داد و در آن چنین گفت: "خیلی فوری. جناب اشرف آقای نخست‌وزیر، تلگراف شمارهٔ ۳۰۴۸ با کمال تأسف امروز ۲۵/۹/۲۰ ساعت ۹ در واقع ۲۴ ساعت بعد از عملیات جنگی زیارت شد. چنانچه حضرت اشرف اطلاع دارند اینجانب همیشه سعی بود که با حسن‌نیت حضرت اشرف کار آذربایجان با راه مسالمت‌آمیز حل گردد. امروز نیز از موقع استفاده کرده با کمک آقای شبستری موفق شدم آقایان مربوطه را حاضر به ترک مخاصمت نمایم. این موضوع خدمت آقای سیف‌قازی^۱ نیز اطلاع داده شد. برای آن که از خونریزی و برادرکشی جلوگیری شود دستور فرمائید ستون مربوطه

۱. همزمان با تشکیل فرقهٔ دموکرات آذربایجان، در کردستان هم حزبی به نام "کومله" تشکیل یافته بود که هدف‌های مشابه دموکرات‌ها را در کردستان اعمال می‌نمود و آقایان سیف‌قازی و محمد قازی از سران آنها بودند.

ترک مخاصمت نماید و اجازه فرمائید اینجانب به میانه رفته قرار آمدن قوای تأمینیه را بگذارم. ۹۸۵ دکتر جاوید".

اقدام دکتر جاوید تنها این تلگرام نبود بلکه او به عنوان استاندار و آقای میرزاعلی شبستری رئیس مجلس ملی آذربایجان، با ریاست انجمن ایالتی آن استان، تلگرام‌هایی هم به شاه و قوام‌السلطنه مخابره کردند. شبستری در تلگرام خود چنین نوشت "پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در این موقع که قوای تأمینیه به منظور اجرای مراسم انتخابات به آذربایجان حرکت نموده از نظر علاقمندی خاص اینجانب و جناب آقای دکتر جاوید استاندار آذربایجان، فوراً جلسه فوق‌العاده در انجمن تشکیل، بر اثر جدیت و وطن‌خواهی شخص اینجانب و آقای دکتر جاوید و بعضی خیرخواهان دیگر تصمیم گرفته شد که به استناداری دستور داده شود تا از هرگونه سوءتفاهم یا عدم تمایلی که در مورد قوای تأمینیه رخ دهد جداً جلوگیری تا وحدت و استقلال تمامی ایران از هرگونه خللی محفوظ و مصون بماند. بدیهی است این خدمت برجسته انجمن ایالتی و سایر وطن‌خواهان منظور نظر شخص اعلیحضرت همایونی واقع و در تحکیم آن هرگونه اوامر ملوکانه صادر خواهند فرمود. شماره ۱۱۲۷۶ - ۲۵/۹/۲۰ رئیس انجمن ایالتی آذربایجان شبستری".

دکتر جاوید نیز در تلگرام مشابهی که به شاه مخابره کرد بدین شکل استمداد نمود "پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی چنانچه وظیفه هر ایرانی است که برای وحدت و یگانگی ایران بکوشد، آذربایجانی‌ها نیز همیشه به استقلال و وحدت و یگانگی ایران علاقمند بوده‌اند. اینجانب نیز همیشه سعی بود که وحدت و یگانگی ایران حفظ شود و ... تلگراف اخیر جناب اشرف آقای نخست‌وزیر همین امروز ۲۵/۹/۲۰ در ساعت ۹ زیارت شد فوراً اقدام نمود با کمک آقای شبستری رئیس انجمن ایالتی آذربایجان اشخاص مربوطه را متقاعد به ترک مخاصمت نمودیم که خون برادران ایرانی بی‌جهت ریخته نشود. در این خصوص تلگرافی به عرض جناب اشرف آقای نخست‌وزیر نیز مخابره شده است. اینجانب امیدوار است که در نتیجه توجهات اعلیحضرت همایون وحدت و یگانگی ایران همیشه محفوظ بماند. ۹۸۶ - ۲۵/۹/۲۰ استاندار آذربایجان دکتر جاوید".

از خوانندگان کتاب اجازه می‌خواهیم که به برخی از تلگرام‌های مخابره شده دیگر آن روز بین تهران و تبریز نیز اشاره کنیم تا به عنوان مظنه سیاست روز در اختیار کسانی که در اندیشه بررسی این وقایع باشند قرار گیرد. از آن جمله تلگرامی است که آقای علی شبستری به عنوان رئیس انجمن ایالتی آذربایجان به آقای احمد قوام مخابره کرده و گفته است "جناب اشرف آقای قوام‌السلطنه نخست‌وزیر محترم ایران. تلگرامی که به عنوان آقای دکتر جاوید استاندار آذربایجان مخابره فرموده بودید امروز اصل و زیارت. فوراً جلسه فوق‌العاده در انجمن ایالتی آذربایجان تشکیل در نتیجه مساعی و علاقمندی اینجانب و آقای دکتر جاوید و بعضی از اعضای خیرخواه انجمن، نظر به اطمینانی که به حسن نظر جناب اشرف حاصل است به اتفاق آرا تصمیم گرفته شد از هرگونه ممانعتی که از ورود قوای تأمینیه به آذربایجان به عمل آید قویاً جلوگیری نموده تا هیچگونه برادرکشی بر اثر سوءتفاهم واقع نگردد و وحدت ایران عزیز محفوظ و به انجمن ایالتی نیز مسئولیت وجدانی وارد نشود. بنابراین انتظار می‌رود از طرف جناب اشرف نیز نظر به وطن‌پرستی و حسن‌نیتی که دارند دستورات لازمه به قوای تأمینیه آذربایجان صادر نمایند که فقط منظور اساسی جناب اشرف را تعقیب و خارج از مأموریتی که دارند رفتاری ننمایند ۱۱۲۷۵ - ۲۵/۹/۲۰ رئیس انجمن ایالتی آذربایجان شبستری".

قوام السلطنه که از سازش جهانی برای برچیده شدن حکومت ملی آذربایجان آگاه بود با دریافت تلگرام‌های آقای شبستری و جاوید و اطلاع از تسلیم بی‌قید و شرط حکومت مذکور و دولت‌مردان فرقهٔ دموکرات پاسخی به تلگرام‌های آنان که به شاه مخابره نموده بودند بدین شرح صادر کرد "جناب آقای شبستری و جناب آقای دکتر جاوید استنادار، تلگرامی که به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی عرض کرده بودید از نظر مبارک گذشت ابلاغاً اشعار می‌دارد از تصمیم عاقلانه‌ای که در ترک هرگونه مقاومت در مقابل ورود و استقرار ارتش ایران و قوای دولتی در آذربایجان گرفته‌اید خرسندی حاصل است. باید بدانید که ارتش ایران و قوای تأمینیه جز حفظ نظم و آرامش و تهیهٔ موجبات رفاه و آزادی مردم وظیفه‌ای ندارند. تمام اهالی آذربایجان باید خود را در پناه ارتش ایران مصون دانسته بدانند که آزادی و آسایش آنها مطابق قوانین مملکت در امان است و اشخاص خیرخواه که برای نیل به این مقصود جدیت نمایند خدمات آنها منظور نظر خواهد بود. نخست‌وزیر احمد قوام". جملات و عباراتی که در این تلگرام ملحوظ شده از هر جهت قابل ملاحظه و توجه می‌باشد.

باری طبق نوشتهٔ جراید آن روز آقای شبستری و جاوید هنگام ورود ستون‌های اعزامی به تبریز، تا "باسمنج"، که روستائی در سه فرسخی شهر است، به استقبال رفتند ولی از طرف فرمانده ستون تحت‌نظر قرار گرفته به تهران اعزام شدند.

۲۱ آذر ۱۳۲۵ در اردبیل

تلگرام‌های متبادله و حرکت ستون‌های ارتشی به اطلاع مردم آذربایجان نرسید از این رو کسی از آن چه بین تهران و تبریز در جریان بود آگاهی نداشت و آنان که از طریق رادیو تهران جسته و گریخته مطالبی می‌شنیدند ضمن بی‌اعتمادی نسبت به آنها جرأت پخش و اعلام آنها را نیز نداشتند. بدین طریق در روزهای ۱۹ و ۲۰ آذر ۱۳۲۵ کسان زیادی از ساکنان اردبیل از این وقایع بی‌خبر بودند و حتی اعضای کمیتهٔ ولایتی فرقه در اردبیل هم از ماجری غافل ماندند.

به گفتهٔ بازماندگان مطلع آن ایام غروب روز بیستم آذر، که شب ۲۱ حساب می‌شد، به مناسبت سالروز تشکیل دولت ملی مجلس جشنی در تالار دبیرستان صفوی ترتیب یافته جمعی از گردانندگان امور و شهروندان اردبیل در آن دعوت داشتند. اما برخلاف معمول جشن‌ها، حالت سرور و شادی در آن دیده نمی‌شد و برخی از مدعوین، که جسته و گریخته از واقعه بوئی برده بودند در کنار و گوشه به نجوا با هم سخن می‌گفتند و اگر در قیافهٔ آنها دقت می‌شد مضطرب و پریشان‌حال و نگران از آینده به نظر می‌رسیدند.

جلسه زودتر از معمول و دور از هرگونه شور و هیجانی پایان یافت و بارش برف و سردی هوا یکی از علل آن قلمداد گردید. حاضران به خانه‌های خود بازگشتند اما آنهایی که باخبر از ماقع بودند با عجله وسایل حرکت فراهم کرده شبانه به طرف مرزها به راه افتادند.

صحنه‌گردان این جشن خلیل آذربادگان فرماندار اردبیل بود و او بر خلاف معمول گذشته، که ندرتاً از اشراف و مالکان برای سخنرانی و غیره دعوت می‌کرد، این‌بار از فرزند نایب‌الصدر، بزرگ مالک اردبیل و بعضی دیگر از آن قبیل افراد دعوت به سخنرانی نمود و آنها که قلباً از فرقه ناراضی بودند و اصولاً نیز ورزیدگی سخن گفتن در چنین مجامع عمومی نداشتند، هر یک جملات بی‌سر و تهی بر زبان آوردند.

در بین این سخنران‌ها، یکی از اعضای کمیته از خارج وارد تالار شد و خود را به "میرزا زاده"^۱، که در صف جلو نشسته بود، رسانیده آهسته در گوش او سخنانی گفت. میرزا زاده با شنیدن این مطلب رنگ خود را باخت ولی برای حفظ ظاهر سعی بر خونسری کرد. او چند دقیقه بعد از رفتن آن شخص در جلسه نشست و با ایما و اشاره زنوزی و بعضی دیگر از سردمداران فرقه را اشاره به خروج از مجلس کرد و خود نیز به دنبال آنها تالار را ترک نمود.

آقای یعقوب قدس، که گفتیم از اولیای فرقه در اردبیل بود و توأم با نمایندگی مردم اردبیل در مجلس ملی آذربایجان ریاست اداره فرهنگ شهرستان را هم بر عهده داشت، در این باب می‌گوید "ساعتی پس از پایان این مراسم من در باشگاه معلمان، که در همان دبیرستان بود نشسته بودم. مرحوم سید جمال‌الدین صفوی معاون اداره فرهنگ نزد من آمده از سقوط حکومت ملی و فرار اولیای آن خبر داد. من از آنجا به کمیته ولایتی رفتم. ساعت نزدیک به نیمه‌های شب بود. سران کمیته در آنجا بودند و مضطرب و ناراحت به نظر می‌رسیدند. من از آنها برنامه بعدی اقدامات لازمه را سؤال کردم. گفتند که میرزا زاده و زنوزی به جایی رفته‌اند حالا برمی‌گردند و تکلیف روشن می‌شود. قریب نیم ساعت انتظار ما طول کشید و به یک بار درون ساختمان صدای شیون و ناله بلند شد و صاحبان آنها که آن دو نفر بودند با صدای بلند زبان به حتاکی گشوده بر فرقه و حکومت ملی و گردانندگان آنها ناسزا می‌گفتند و با عصبانیت تمام داد می‌زدند که بی‌شرف‌ها چگونه به سر ما کلاه گذاشتند، خودشان از تبریز فرار کردند و کوچکترین اطلاعی به ما ندادند.

آنان، که معلوم شد از کنسولخانه می‌آیند، با عجله به جمع‌آوری برخی اوراق موجود پرداختند و دیگران نیز هر یک آنچه که لازم می‌دانستند برداشتند. ساعت یه یک بعد از نیمه‌شب رسیده بود که من (یعنی آقای قدس) به قصد مراجعت به خانه از پله‌های عمارت پائین آمدم. هوا بسیار سرد و نزدیک به ۲۵- درجه سانتیگراد بود. در خیابان، که مملو از برف بود اعضا و کارگردانان کمیته دو کامیون پر از بار را جلوی کمیته آورده بارهای آنها را به وسط خیابان ریخته با عجله بر آنها سوار می‌شدند و به ظاهر چنین وانمود می‌کردند که برای جنگیدن به سمت آستارا می‌روند.

آقای قاسم ترکیپور که با من (یعنی آقای قدس) نسبتی داشت و در کامیون برای خود جایی گرفته بود مرتباً مرا دعوت به سوار شدن می‌کرد. ولی من به سبب آن که از لحاظ وضع جسمانی^۲ فاقد شرایط لازم برای جنگ بودم قبول نکردم غافل از آن که موضوع فرار به روسیه است و نه جنگ با ارتش در آستارا. به هر حال آخرین دو نفر میرزا زاده و زنوزی بودند که با عجله از پله‌ها پائین آمده خود را به کامیون‌ها رسانیدند. آن دو مسلح به سلاح‌های کمری و بسیار خشمگین بودند و چون از گذشته با من (یعنی آقای قدس) سابقه خوشی نداشتند چنین پنداشتم که ممکن است در این لحظه تلخ‌کامی و فرار قصد جان من کنند این بود که خود را به کناری کشیدم و با استفاده از سایه درختان که برف زیاد روی شاخه‌های آنها مانع از رسیدن نور چراغ‌های خیابان و سبب تاریکی پیاده‌روها گشته بود، خود را از صحنه دور کردم. کامیون‌ها با عجله به سمت آستارا به راه افتاد و من نیز به

۱. او و زنوزی، چنان که در پیش گفته‌ایم، از مسئولین کمیته ولایتی فرقه در اردبیل بودند.
 ۲. آقای یعقوب قدس گویا بر اثر اشتباه ماما در حین تولد، با بی‌توجهی کسانی که او را نوزادی، نقصی در مفصل استخوان ران و لگن خالصرا پیدا کرده امکان حرکت عادی و سریع و بدون عصارا از دست داده است.

جای منزل راه خانه خواهرم را در پیش گرفتیم."

آقای محمد جلیلی رئیس کمیته ولایتی فرقه در اردبیل، در این باره می‌گفت که "خود کمیته با کنسولخانه تماس گرفت و کنسول روس، که به تازگی به جای کنسول سابق آمده بود، بدون آن که رسماً در این باب مطلبی بیان دارد به عنوان صلاح‌اندیشی گفت بهتر است که شماها به آستارا یا مغان و کنار مرز شوروی بروید و منتظر باشید. اگر دولت عفو عمومی بدهد به اردبیل برگردید و الا بتوانید به روسیه بروید. و این بود که ما هم شبانه بدان سمت حرکت کردیم.

آقای جلیلی هم از این که میرزازاده و زنوزی دو عنصر نامطلوبی بودند که از تبریز فرستاده شده بودند و از زشتی اعمال و رفتار آنها، اظهار نفرت و ندامت می‌نمود. کسانی که امکان فرار نیافتند به فکر پنهان شدن افتاده از نیمه‌های شب تغییر مکان دادند و مثل آقای قدس به خانه کسان و آشنایان خود رفتند. گروهی دیگر که بدین کار هم توفیقی نیافتند، یا از ماجرا بی‌خبر بودند شب را وقتی به روز آوردند با دسته‌های فرصت‌طلب مواجه گشتند که در هر کوی و برزنی به راه افتاده به دنبال سردمداران فرقه می‌گشتند و حرز و حرمت خانه‌های آنها را در هم می‌شکستند.

ما وقتی در تاریخ مطالعه می‌کنیم بشریت را همواره از این گونه افراد، که گذشتگان نام "اوباش" به آنها داده‌اند، در زجر و عذاب می‌یابیم. اینان مشتی افراد بی‌وجهی بوده و هستند که در هر جامعه و بین طبقات آن پیدا می‌شوند و جز خواست دل خود یا نفع شخصی خویش، به هیچ اصل و منطقی اعتقاد ندارند و به قول معروف خود را نخود هر آشی دانسته در همه کارها دخالت می‌نمایند. به ظاهر سخن از انسانیت و اخلاق و یا ملیت و میهن و یا دین و مذهب می‌زنند و خود را "کاتولیک"تر از "پاپ" نشان می‌دهند ولی در عمق وجود خویش از آن کیفیت ذاتی و ماهیت ماجراجویی خود الهام گرفته از به وجود آوردن حوادث لذت می‌برند و یا از خرابی خانه انسان‌های دیگر، یا جرح و قتل آنان، ناخودآگاه در ضمیر خویش احساس مسرت و رضایت می‌نمایند.

برای اینان فرقی ندارد که اصل قضیه چیست و روند امر چگونه است. فقط سعی در حادثه آفرینی دارند و بازی در چنین صحنه را، به مقتضای طبیعت، بهترین وسیله تشفی نقص روانی خود می‌شمارند. برخی از اینان طمع در مال دیگران می‌بندند و گاهی بدان جهت نفسی را به قتل رسانیده و خانه‌ای را به نهب و غارت می‌کشاند که چیزی به دست آورند و با آتش زدن به قیصریه‌ای به دستمالی دست یابند. اینان علاوه بر اوباش از عناوین دیگری در جامعه نیز برخوردارند و از این که به نام "اجامر" و "حرامی" و نظایر آن خوانده شوند ناراضی به نظر نمی‌رسند.

هر حادثه‌ای که در تاریخ رخ داده بلافاصله دسته‌ای از اوباش در آن صحنه دیده شده و در هر تحولی که در جریان امور جامعه‌ای پیش آمده فرصتی برای ظهور و عملکرد آنها پیدا گشته است.

تاریخ نمونه‌های زیاد و گوناگونی از اینان دارد و یکی از آنها، که نسل ما شاهد آن بوده است، داستان سقوط مرحوم دکتر محمد مصدق از نخست‌وزیری ایران در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی می‌باشد. کسانی که به تاریخ ملی شدن صنعت نفت در ایران آگاهی دارند می‌دانند که شاه ایران و کسانی که مثل او می‌اندیشیدند راضی به ملی شدن نفت ایران نبودند ولی دکتر مصدق و همفکرانش، با زمینه‌ای که در بین روشنفکران و به تدریج بین ملت ایران به وجود آمده بود، از این کار حمایت می‌نمودند. سرانجام مصدق به نخست‌وزیری

رسید و دست بدین کار زد. شاه به مخالفت با او برخاست و اختلاف بین آن دو شدت گرفت. مصدق به قانون اساسی متوسل شد و از وی خواست طبق وظایفی که در آن قانون برای شاه معین گشته است سلطنت نماید نه حکومت. ولی شاه به تشویق و توصیه مشاوران داخل و خارج، خود را شاهنشاه ایران می‌گفت و منطوقاً کشور را از آن خود تصور می‌کرد. در این کشمکش مردم از نخست‌وزیر حمایت کردند. شاه نخست به زور متوسل گشت ولی با به وجود آمدن حوادث سی‌ام تیرماه ۱۳۳۱ در این امر ناکام شد.^۱ آمریکائی‌ها به کمکش آمدند و طرح کودتائی را ریختند و برای اجرای آن از وی خواستند که به خارج از کشور برود. او چنین کرد و روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ به بغداد و از آنجا به ایتالیا رفت. با رفتن او شور و هیجانی در مردم به وجود آمد و از این رهگذر مجاللی برای کسانی که از آنان سخن می‌گوئیم فراهم آمد. اینان نیز مثل دیگر ایرانیان در صحنه تظاهرات ضد سلطنت ظاهر شدند و حتی روز ۲۷ مرداد با بریدن رگ‌های خود، با خونی که از آن بیرون می‌آمد طومارهایی را به طرفداری از دکتر مصدق امضا کردند و برای آن شعارهایی نیز ساختند در اینجا و آنجا و هر جا با صدای بلند می‌خواندند "از جان خود گذشتیم. با خون خود نوشتیم. یا مرگ یا مصدق".

هنوز ۲۴ ساعت از این واقعه نگذشته بود که سرلشگر فضل‌الله زاهدی شروع به پیاده کردن نقشه کودتا کرد و آن را، به قول شایع روز، با یک عده از زنان روسپی آغاز نمود. آنها را سوار بر کامیون‌ها به خیابان‌ها آورد و با شعارهای مرگ بر مصدق در شهر گردانید. اوباش، یعنی کسانی که دیروز با خون خود یا مرگ یا مصدق نوشته بودند بی‌هیچ شرم و حیائی، سوار بر آن کامیون‌ها و چند تانکی که با آنها بود، شده با صدای بلندتر از دیروز، برای مصدق مرگ می‌خواستند و در برخی از شهرها به خانه‌های اشخاص مشخصی هجوم آورده از ضرب و شتم و توهین و هتاک و آن چه آنان را راضی گرداند، باز نایستادند. چنان که در اردبیل نیز چنین شد.

در روز ۲۱ آذر ۱۳۲۵ نیز این صحنه در آن شهر به شدت ظهور کرد و دستجاتی از آن کسان بی‌وجه، که در بین آنها حتی معلمی از فرهنگ نیز بود، به راه افتاده بدون آن که بر خیر و شر و صلاح شهر و جامعه بی‌اندیشند به خانه‌های اعضای سرشناس فرقه و هر آنجا که می‌خواستند هجوم برده و چنان صحنه‌هایی به وجود آوردند که آدمی بعد از سی و چند سال از ذکر آن نیز شرم می‌نماید.

خوانندگان کتاب نباید تصور کنند که ما می‌خواهیم گناهکاران اجتماعی را از رسیدن به سزای اعمال خود باز داریم یا خدای ناکرده به ناروا از شخص یا دسته یا مرام و مسلکی بر مبنای تمایلات خود دفاع کنیم. حاشا که چنین باشد. ما زندگانی را با آزادی آغاز کرده با آزاداندیشی گذرانیده و با دفاع از حق و آزادی به پایان رسانیده‌ایم و از خدای بزرگ مسئلت داریم آن چه را هم که بعد از این به‌ما عمر عطا فرماید با آزادی و حق‌دوستی فرین گرداند و از حب و بغض‌هایی که ممکن است ما را از راه راست منحرف سازد، باز دارد. جامعه بشری محتاج نظم و نظام است و بدون نظام مشخص زندگی در آن میسر نمی‌باشد. تمام قوانینی که در جهان ما برای افراد جوامع انسانی وضع یا مقرر گشته است

۱. روز سی تیرماه ۱۳۳۱ مردم تهران علیه حکومت قوام‌السلطنه، که شاه او را در مقابل دکتر مصدق به‌نخست‌وزیری برگزیده بود، قیام کردند و در میدان بهارستان دست به تظاهرات زدند. پلیس به مقابله با آنان برخاست و جمع زیادی کشته شد. سرانجام قوام‌السلطنه که چند روز بیشتر نخست‌وزیر نشده بود سقوط کرد و دکتر مصدق بار دیگر نخست‌وزیر شد.

بدین منظور بوده و همه انبیاء و رسل که ابراز مأموریت از جانب خدا کرده‌اند صرفاً برای ایجاد نظم و نظام آمده‌اند و در اصولی نیز که برای عبادت خالق آورده‌اند ترتیباتی منظور داشته‌اند که بشر با به جا آوردن آنها، از مقام اعلی در تجاوز به همدیگر شرم نماید و با کرنش صادقانه در برابر خالق این جهان منظم و با عظمت، جز حفظ نظام به‌پیزی نیندیشد. ما اگر روزی توفیق آن به دست آوریم که دور از هر گونه خودبینی‌ها و جاه‌طلبی‌ها، محتوای قرآن کریم را، که آخرین و کامل‌ترین کتاب آسمانی است، به دقت بررسی کنیم و در مطالب آن صادقانه غور و اندیشه نمائیم بیش از هر چیز به دو نکته اساسی و بسیار مهم برمی‌خوریم. یکی از آن که خالق جهان را خدای یگانه و بی‌همتا بدانیم و بدو ستایش کنیم. دیگر آن که طبق احکامی که مقرر داشته در کمک به هم‌نوع و احترام نفوس و اموال مردم صمیمانه قدم برداریم. خدای بزرگ در قرآن مجید به انسان‌ها ارزش زیادی داده و خدمت به آنها را همه‌جا ستوده است و تا آنجا او را گرمی داشته که پاداش نیکی به انسان‌ها را ده برابر عنوان کرده ولی برای شب زنده‌داری در باب عبادت به خود ذات حق تعالی چنین امتیازی مرعی ننموده است. آیا با چنین ارزش‌های دینی و اخلاقی، به زمین انداختن انسانی در وسط روز، در مرکز شهر و بریدن سر او در جوی خیابان، آن چنان که گاو و گوسفند را سر می‌برند می‌تواند منطقی باشد و اگر چنین کاری در شهر اردبیل صورت‌گیرد، بدان نحو که آن‌روز صورت گرفت، آیا سبب زجر روحی اردبیلیان و شرمندگی تاریخی آنها نخواهد شد؟ و آیا او‌باش اردبیل درنده‌تر از آدم‌خواران آمازون به حساب نخواهند آمد؟ جامعه قانون دارد و با دقت و موشکافی تمام، برای هر جرم و خلافی مجازاتی معین کرده و رسیدگی به آنها را به انسان‌های شرافتمند و با وجدانی به نام قاضی سپرده است که با کمال بی‌طرفی به جرم افراد برسند و کیفر آن را معین نمایند و دستور اجرا بدهند. با این ترتیب احدی حق ندارد معترض دیگری شود ولو آن که او در ملاء عام مرتکب خطائی گردد.^۱

در آن روز کسانی از اعضای فرقه دچار چنین سرنوشتی شدند و بدون محاکمه به‌دست او‌باش به‌قتل رسیدند و اگر عالم با تقوی و مجتهد با فضیلت آن روز اردبیل، یعنی حاج شیخ غلام‌حسین مرحوم نبود و از کار زشت اینان با اتکاء و استناد به احکام الهی نهی نمی‌کرد و تعرض به جان و مال افراد را بدون رسیدگی و حکم قاضی، منافی احکام اسلام نمی‌گفت چه بسا که دامنه این کار وسعت می‌یافت و کسان بی‌گناه بسیاری به خاک و خون^۲

۱. از جمله کسانی که ما برای تهیه این مطالب با آنان گفتگو کرده‌ایم یکی هم آقای رحیم معین می‌باشد. او که از خانواده‌های متعین اردبیل بود پدر و جدش در روزگار گذشته عنوان کدخدائی در اردبیل داشته‌اند. قبل از حکومت فرقه به عنوان قاضی در اردبیل خدمت می‌کرد. پس از تسلیم پادگان و استقرار حکومت ملی به عنوان رئیس دادگستری اردبیل برگزیده شد و چندی بعد از سقوط فرقه نیز در آن شهر بود و حتی در فاصله ۲۱ آذر تا ورود ستون نظامی، جزو چهار نفر هیئت اداره شهر انتخاب گردید. او که در بیشتر صحنه‌ها حضور داشته است گفت دو روز قبل از فرار دموکرات‌ها یعنی روز ۱۹ آذر، دکتر سلام‌الله جاوید استاندار آذربایجان به اردبیل آمد و خلیل آذربادگان حاکم شهر از او استقبال کرد. هنگام ورود آنها به شهر جمع زیادی در مسیر آنها ایستاده کف می‌زدند و برای آن دو هورا می‌کشیدند. دو روز بعد یعنی ۲۱ آذر، همین آذربادگان وقتی از شهربانی در آمد که به فرمانداری بروید همان مردم بدو حمله برده به شدیدترین وضعی وی را مضروب ساختند. او به زحمت از دست آنها گریخت و کفش هایش روی برف‌ها ماند. دو نفر هر یک یک لنگه از آن را تصاحب کرده با هم درباره لنگه دیگر چانه می‌زدند، تا یکی آن را بفرودشد و آن دیگری صاحب جفت هر دو گردد.

۲. آقای معین می‌گوید تعداد کشته‌ها در آن روز ۲۱ آذر شاید متجاوز از ۳۵ نفر بود و من (یعنی آقای معین) در فاصله بین پیر عبدالملک تا حمام حاج میرزا حبیب که کمتر از ۷۰ متر راه <<< بقیه در صفحه بعد

کشیده می‌شدند.

شعار اوباش در آن روز و روزهای بعد کلمه "قتله" بود و اگر یکی از آنها به یک نفر رهگذر، ولو ناشناخته، این کلمه را نسبت می‌داد در اندک زمانی دیگران ندانسته و نشناخته بر سر وی می‌ریختند و هنگامی از حمله باز می‌ماندند که تن بی‌جان مرد بی‌چاره در روی برف‌ها افتاده بود و چه بسا که بعد از کشته شدن هویت او شناخته می‌شد و هرآینه سبب تأسف قاتلین آن شهید بی‌گناه می‌گردید.

روز ۲۱ آذر ۲۵ کسانی مثل اسماعیل حکاک معروف به "ساری‌اسماعیل"، محمد مظلومی، شکرالله‌خان کیخسروی که به سبب کشتار و جرائمش در قریه "مجه‌میر" در زندان دموکرات‌ها بود^۱ و پس از آزاد شدن از زندان قبل از رسیدن به خانه در راه مقتول شد، و ... کسان دیگری، قتله شدند و کشتندگان آنها طناب بر پای آنان بسته در کوچه و خیابان به روی برف کشیدند. وحشت و نگرانی عمیق به‌شهر سایه‌افکنده بود. هیچکس به وضع خود و خانواده‌اش اطمینان نداشت خدا رحم کرد^۲ که هوا خیلی سرد بود و سرمای شدید همه را به خانه و زیر کرسی کشانید.^۳

یکی از کارهای ناپسند این افراد آتش زدن به چاپخانه جودت بود. ما در جای دیگر نیز گفته‌ایم که در دوره دموکرات‌ها، حسن جودت با استفاده از موقعیت خود در فرقه، و با روابطی که با مأموران شوروی در اردبیل داشت، موفق به خریدن چاپخانه بزرگ و مجهزی از روس‌ها شد و آن را به جای چاپخانه کهنه خود نصب کرد. صبح روز ۲۱ آذر، تنی چند از افراد مذکور بدان محل هجوم آوردند و چاپخانه را با تمام حروف و ماشین‌آلات به خیابان ریخته آتش زدند و این سرمایه بزرگ فرهنگی را که در هر حال متعلق بدان شهر و مردم بود، از بین بردند.^۴ کسی که به گفته خودش پیش از همه بدین کار دست زد مرد ثروتمند و صرافی بود، و هم اکنون که ما این مجموعه را گرد می‌آوریم، اواخر حیاتش را می‌گذراند و گویا به کیفر این قبیل اعمال ناستوده‌اش درمانده گشته بیمار و زمین‌گیر شده است.

بقیه از صفحه قبل >>> است جسد را دیدم که برف آنها را پوشانیده بود و تنها دست و پای آنها از زیر برف دیده می‌شد. به گفته او اجساد بعضی مقتولین، که شب در کوچه و خیابان مانده بود مورد حمل سگ‌ها قرار گرفته تکه پاره شده بود. فردای آن روز آنها را در کنار رودخانه بالخلو جمع‌آوری کرده سپس در یکی از قبرستان‌ها دفن نمودند.

۱. آقای معین می‌گوید از بس نعش‌های مقتولین روی برف‌ها کشیده شده بود برف‌ها صاف و رنگین گشته بود و چون درجه حرارت حدود ۲۵- بود این معابر به صورت آسفالت قرمز رنگ و محکم به نظر می‌رسید. کشیده می‌شدند.

۲. مظالم زیادی در قریه مجه‌میر به شکرالله خان نسبت می‌دهند. از آن جمله آن که وی یکی از ثروتمندان قریه را به عنوان این که باید جای پول‌هایش را بگوید به ستون خانه‌اش بست و آنقدر به او چوب زد که مرد. برخی نیز سخن از آن به میان می‌آورند که او سرنیزه را به شکم بچه‌هایی که در گهواره خوابیده بودند فرو کرده آنها را می‌کشت.

۳. یکی از شاهدان می‌گفت که شخصی نام خانوادگی "داراچی" - داراچی یعنی شانه - داشت و اعضای فرقه به شمار می‌آمد. در آن روز اوباش به جای او به شخص دیگری که شغلش داراچی بود یعنی شانه می‌فروخت حمله کرده زیر ضربات سنگین مقتول ساختند.

۴. یکی از کسانی که با نگارنده در باب غارت چاپخانه جودت سخن می‌گفت از پیرمردی یاد کرد که لنگه‌ای از درهای چاپخانه را بر پشت گرفته می‌برد. کسی بدین کار اعتراض کرد او با داد و قال فریاد برآورد که مگر مسلمانی کجا رفته است که نمی‌گذارند من هم یک لنگه در برای خودم ببرم!!...

ورود ستون ارتش به اردبیل

باری با سقوط فرقه و دگرگونی اوضاع، سازمان فدائیان نیز، که ستون فقرات نیروهای مسلح فرقهٔ دموکرات آذربایجان را تشکیل می‌داد از هم پاشید و اعضای آن که غالباً از دهقانان و برخی از مهاجران بودند از ترس جان سلاح‌های خود را ریخته مخفی یا فراری شدند و بالمال نگرانی جدیدی برای مردم فراهم آوردند زیرا سلاح‌های مزبور به دست عشایر و برخی از ماجراجویان شهر افتاد و احتمال ناامنی و ناراحتی‌ها را در دل شهروندان به وجود آورد.

ما در جای دیگر نیز اشاره کرده‌ایم که ستون اعزامی ارتش به فاصلهٔ یک هفته بعد از ۲۱ آذر از طریق قافلانکوه به اردبیل رسید. علت این تأخیر به ظاهر سختی زمستان و زیادی برف عنوان شد ولی به گفتهٔ برخی از مطلعین، در این امر بدان جهت درنگ شد که اولیای فرقه به دست اوباش محلی مجازات شوند و برای بیانیه‌های بین‌المللی دولت مرکزی در این زمینه، که مردم آذربایجان موافق فرقه و حکومت ملی نبودند، شواهدی به دست آید.^۱

تأخیر در ورود ارتش مردم و شهر را با بلاتکلیفی مواجه ساخت زیرا نظم‌دهندگان دیروز فرار کرده و امنیت دهندگان جدید نیامده بودند. این بود که اعظم و بزرگان روز، که عبارت از مالکان و معاریف قبل از پیدایش فرقه بودند و به مخالفت با افکار چپ شناخته می‌شدند، وارد عمل گشته هیئتی مرکب از چهار نفر را برای تأمین امنیت شهر انتخاب کردند.^۲

هیئت مزبور در وهلهٔ اول از پاسبانان، درجه‌داران قدیمی و افسران سابق شهربانی، که در اردبیل مانده و با فرقه همکاری نکرده بودند، دعوت به همکاری نمود و با تعدادی تفنگ و فشنگ، که از اینجا و آنجا گرد آورد، موجبات باز شدن مجدد شهربانی و کلانتری‌ها را فراهم کرد و نیز با کمک داوطلبانی از خود مردم، امنیت محلات را حفظ نمود. کار این هیئت دوام نیافت زیرا انتخاب بعضی از افراد آن مورد اعتراض قرار گرفت و از سوی دیگر کسانی از سردمداران محلات و خان‌های بعضی از طوایف شاه سون به میدان آمده خود را وصی و قیم مردم یا نمایندهٔ تام‌الاختیار دولت مرکزی تصور کردند و به حل و فصل امور یا بگیر و ببند این و آن پرداختند.

سرانجام ستون اعزامی به شهر درآمد و در سربازخانه، که با رفتن ارتش شوروی در اردیبهشت و فرار دموکرات‌ها در ۲۱ آذر به کلی خالی شده بود، استقرار یافت. فرماندهی این ستون با سرهنگ سوار بایندر بود. او در اوایل خدمت ارتشی خود مدتی در پادگان اردبیل انجام وظیفه کرده و پدرش امیرمعزز گروسی هم در دوران استبداد صغیر حکومت این ولایت را از طرف دولت مرکزی بر عهده داشت.^۳

۱. رزنامهٔ اطلاعات. چاپ تهران. در شمارهٔ ۶۲۲۸ مورخ ۲۸ آذرماه ۱۳۲۵ نوشته است که "آخرین قسمت نیرو که امروز وارد شد ستون اردبیل بود که به واسطهٔ برف و کولاک تا امروز نتوانسته بودند به شهر برسند".

۲. این هیئت از جانب مرحوم محمدحسین شریعت معروف به نایب‌الصدر تعیین و مأمور گردید و آنان عبارت از آقایان یوسف رئیسی معروف به‌بالا رئیس، علی عناصری، رحیم معین و قهرمان‌خان شجاعی بودند. قهرمان‌خان از سران عشایر بود و سلاح و افراد کافی در اختیار داشت و لذا خود را والاتر از آن هیئت می‌دانست و آن چه خود می‌خواست انجام می‌داد. از کسانی که غیر از این هیئت برای تأمین امنیت برخاستند می‌توان از آقایان حاج جواد مجتهدزاده و غفور ملک التجاری نام برد.

۳. در مورد امیرمعزز گروسی مطالبی در جلد اول این کتاب نوشته شده است.

با ورود ستون نظامی بار دیگر سختی‌های جدیدی برای مردم پیش آمد و بگیر و ببندهایی، که گاهی ملاک و مأخذ صحیحی هم نداشت، آغاز گشت. زندان پر از دستگیر شدگان گردید و بیشتر کسانی که دیروز برای ورود ستون نظامی شادمان بودند به اتهامات واهی و چوغولی‌های دیگر همشهریان توقیف گشتند. در این میان سخنانی نیز در مورد افسران و دست‌اندرکاران بر زبان‌ها جاری گردید و داستان اخاذی از متهمان و دستگیر شدگان در همه جا شیوع یافت.

جای تأسف است که فرماندهان ستون اعزامی و اولیای دولت مرکزی به جای آن که از وقایع یک سال گذشته درس عبرتی بگیرند و طریق رأفت و محبت با مردم طی کنند در چنین اوضاع و احوال آشفته در مورد سوءاستفاده از متهمین برآمدند و بار دیگر دل‌ها را پر از کینه و نفرت ساختند. به گفته کسانی که از آن دوره باقی مانده و از دیده‌های خود در آن ایام با ما سخن گفته‌اند برخی از افسران در این زمینه حرص و ولع خاصی نشان داده آن چه می‌توانستند کردند. اسفبارتر آن که خود فرمانده ستون نیز از این مقوله‌ها برکنار نماند و به روایت آنان واسطه‌ای نیز از طرف وی برای این کار پیدا شد. آنان این واسطه را شخصی به نام "چهره اسماعیل" می‌خواندند که در محله ابراهیم‌آباد سکونت داشته و بعداً به گیلان کوچ کرده از این ولایت رفته است. برخی از گویندگان این مطلب یادآور می‌شدند که این اسماعیل از دوران خدمت اول بایندر در اردبیل با او آشنا بود و در این مأموریت اخیر از محارم حضور وی به شمار می‌آمد.^۱

موضوع رشاء و ارتشاء امری نیست که بتوان در شئون اداری، سیاسی، قضائی، ارتشی و حتی اقتصادی آن را پوشیده داشت. تا آنجا که معروف است در ایران هر کاری را می‌توان با پول انجام داد و حتی خون را نیز با آن شست. اما آنچه ما را بیش از این زجر می‌دهد این است که در بین اردبیلیان افراد بی‌وجه و ابلهان صاحب‌قرضی پیدا می‌شدند که به‌خاطر یک رنجیدگی کوچک از همشهریان دیگر، و بالمعال برای تشفی حس انتقام‌جویی خویش، یا همچنان که گفتیم صرفاً برای ارضای هوی و هوس خود، در چنین مواقع حساس اقدام به شکایت از آنان می‌کردند و بی‌محابا جان و مال آنها را در معرض تعدی قرار داده با مشاهده ناراحتی آنها احساس راحتی می‌نمودند. صد حیف امروز هم که نحوه اندیشه‌ها دگرگون گشته و اردبیل تحصیل‌کرده‌های زیادی یافته‌است این‌خصلت ناصواب در مقیاس‌های اسفبار در این شهر به چشم می‌خورد و آدمی را به سختی زجر می‌دهد.

برای رسیدگی به جرم گناه کاران دادگاه‌های نظامی تشکیل یافت و جمعی به مرگ و گروهی نیز به‌زندان‌های طولانی محکوم گشتند و به‌قول بازماندگان آن وقایع کسانی هم که از بستگان منتفدین محلی و یا پولداران بودند از این گرفتاری‌ها مصون مانده نجات یافتند. در این دادرسی‌ها پرونده دو گروه زودتر از همه رسیدگی شد یکی افراد بی‌کس که معروف به فعالیت در فرقه بودند و چون کس و مالی نداشتند می‌بایست محکوم و مجازات شوند، و دیگر آنهایی که به‌سبب پول و "پارتی" نمی‌بایست در زندان بمانند.^۲ ولی جمع زیادی که از این هر دو دسته نبودند مدت‌ها در زندان ماندند و شخصیت‌های بزرگی از

۱. مدت مأموریت بایندر طولانی نشد و به گفته بعضی‌ها اعمالش موجب تغییر مأموریتش از این ولایت گشت.

۲. پارتی، به طوری که در جای دیگر هم گفته‌ایم لفظ خارجی و به معنی علاقمند و طرفدار است. اما در عرف جامعه امروز ایران اصطلاحی است برای افراد منتفد و صاحب قدرت که از کسی حمایت یا طرفداری می‌کنند و در این صورت شخص دوم را می‌گویند که پارتی دارد. به هر حال به طوری که در ایران شایع است پول، پلو و پارتی معروف به سه "پ" وسیله نجات هر مجرمی در ایران است.

آنها مثل شادروان حاج بیوک آقا و اهبزاده بلاتکلیف در آنجا از دار دنیا رفتند.^۱ از جمله محکومان این دادگاه هفده نفر از روستائیان قریه "ثمرین" بودند که دستجمعی به جوخه آتش سپرده شدند. اینان را نزدیک غروب آفتاب، در خارج از شهر و در کنار آسیابی معروف به "آقا دگیرمائی" به صف کرده تک تک دستور فرار دادند و بلافاصله از پشت به تیر بسته اعدام کردند. یکی از اوپاش به نام "رزاق" که کسی در اردبیل خود او و پدر و مادرش را نمی‌شناخت، با کاردی که در چکمه قرمز رنگ خود جا داده بود، آنان را در حالی که هنوز نمرده بودند، سر برید و بدین جهت به "باشکسن رزاق" معروف شد. جنازه این کشته‌ها به همان شکل شبانه در آنجا و روی برف‌ها ماند ولی بامداد فردا و قبل از طلوع آفتاب به وسیله کسانشان، که با اسب از ثمرین آمده بودند، بدان قریه حمل و دفن گردید. این عده پنجاه مرد جوان بودند که با حالت برآشفته و چوبدستی‌های محکم، به همراه هفده اسب، از بیراهه بدانجا آمدند. آنگاه با عجله گونی‌های پر از کاه را که با خود آورده بودند، دو به دو در پشت اسب‌ها بستند و به روی هر اسب، در وسط دو گونی یک جنازه را جا دادند و در حالی که همه این کارها چهل دقیقه وقت نگرفت، به سرعت از آنجا دور شدند.

کثرت دستگیرشدگان موجب شکایت مردم گردید. از این رو کمیونی از معاریف شهر تشکیل یافت تا آنها را از حیث جرائم طبقه‌بندی کند.^۲

کمیسیون تصفیه

اعضای این کمیسیون را آقایان حاج اسدالله فرج‌الهی، سید هاشم مصطفوی، حاج میرزا محمدعلی منافزاده، فضل علی هدی، مشیرالتجار، حاج غلام غلامین، حاج ابوالفضل صادقی، حسن علی خانامیری، و غلامرضاخان امیری تشکیل می‌دادند که جز نفر آخر همگی در این عهد درود حیات گفته‌اند.^۳

کمیسیون مزبور جلسات متعددی تشکیل داد و به شکایات واصله رسیدگی نمود اما در مجموع جنت‌مکانی را بر گرگشائی از کار بی‌گناهان و مستحقان ترجیح داد و تحت تأثیر جو موجود جمعی از متهمین را از اردبیل به تبعید فرستاد.

از کسانی که بدین سان به تبعید رفتند جوان پاک‌نهاد و نیک‌صیرتی به نام "سید علی قرشی‌زاده" بود. او پدر پیری داشت که ساعت‌سازی می‌کرد و به زحمت معاش خانواده‌اش را فراهم می‌ساخت. دوران تحصیل وی به زحمت سپری گشت و پس از اتمام دوره اول دبیرستان، در دانشسرای مقدماتی تبریز پذیرفته شد و با اخذ دیپلم آن مدرسه به خدمت فرهنگ در آمد. چند سال در خلخال آموزگار شد و سرانجام به زحمت به اردبیل انتقال یافت. خلق نیک و روح مهربان و پرگذشت او در اندک زمانی وی را محبوب همکاران خود نمود. پس از برقراری حکومت فرقه قرار شد هر صنفی برای خود کمیته‌ای تشکیل دهد و افرادی را به نام "صدر" و "کاتب" و غیره برگزیند. معلمان اردبیل نیز چنین کردند و برای آن که مثل بعضی از کمیته‌های صنوف دیگر با مسئولان موذی و ناپایی روبرو

۱. مرحوم و اهبزاده بیش از دو ماه در زندان بلاتکلیف ماند و به شدت بیمار شد. چون حالت اختضار دست داد او را به خانه‌اش فرستادند تا نزد کسانش جان دهد و چنین شد و او به فاصله یک ساعت درگذشت.

۲. آقای غلامرضا امیری از اعضای بازمانده این کمیسیون معتقد است که وظیفه کمیسیون رسیدگی به اتهامات معلمان و فرهنگیان بود.

۳. آقای رحیم معین داماد آقای فضل‌علی هدی معتقد است که آقای هدی در این کمیسیون عضویت نداشته است.

نشوند با اصرار و تأکید، این جوان را به صدارت کمیته خود انتخاب نمودند. پس از سقوط فرقه، کمسیون او را نیز به گرگان تبعید کرد. او در آنجا بیمار شد و سرانجام پس از مدتی در تهران درگذشت. مادر پیرش در ایام گرفتاریش تحمل سختی نکرد. پدر پیرش نیز در مرگ جوان ناکامش غصه‌مرگ شد و این خانوار، اینچنین از بین رفت.

برخی از کسانی که تبعید شدند در تکاپوی زندگی به تلاش‌های جدیدی دست زدند و با اشتغال به تحصیل یا مشاغل دیگر میدان وسیعی برای فعالیت‌های علمی و اقتصادی خود یافتند. با این حال گروه دیگری هم، با همه مردم‌آزایی‌هایی که در دوران حکومت فرقه داشتند با سفارش و توصیه بر کمسیون تصفیه از هر بازخواستی مصون ماندند.

این کمسیون مدت زیادی دوام نکرد و در نتیجه ناسازگاری‌های درونی و بی‌اعتمادی‌هایی که از بیرون متوجه آن گردید برچیده شد و کارهایش ناتمام ماند.

فصل چهارم

بعضی از رویدادهای اردبیل از برچیده شدن حکومت فرقه تا ۱۳۵۷ خورشیدی

پس از ورود ستون‌های نظامی و استقرار امنیت کم‌کم ادارات دولتی از نو آغاز به کار کرد و رؤسای جدیدی برای آنها تعیین گردید و با بررسی سوابق کارمندان، به قول معروف پاکسازی‌هایی در آنها به عمل آمد. شک نیست که شکل گرفتن کارها و عادی شدن جریان امور به مدت زمانی نیازمند بود زیرا ارتشیان حاضر به از دست دادن حاکمیتی، که در همه امور برای آنها فراهم گشته بود، نبودند و از سوی دیگر دگرگونی‌هایی که در یک سال گذشته در شئون اداری و قضائی به وجود آمده بود برای بازگشت به حالت اولیه به تأنی و تأمل نیاز داشت. به ویژه آن که پرونده‌ها و اوراق به زبان ترکی تنظیم یافته و دفاتر و سرورقه‌های رسمی محتاج به تغییر بود.

سرانجام نارسائی‌ها به نحوی برطرف شد و امور اداری و قضائی بر پایه روش‌های پیشین مستقر گشت. خفقان و سکوت مرگبار استبداد همچنان که بود بر شئون فردی و اجتماعی ادامه یافت و به جای "چروون‌ها" این بار سیطره دستگاه‌های امنیتی دولت مرکزی بر ساکنان شهر و همه روستاها سایه افکند و فرمان "صَمُّ بُکَمَّ عُمَى" کماکان در حق مردم اجرا گردید. با این حال در مدت سی و یک سالی که از آن تاریخ تا آغاز انقلاب عمومی مردم ایران طول کشید در اردبیل نیز وقایعی رخ داد که ما در این فصل به طور مجمل به موارد قابل ذکر آنها می‌پردازیم.

مسافرت شاه به اردبیل

از روز ۲۵ شهریورماه ۱۳۲۰ خورشیدی که محمدرضا پهلوی ولیعهد رضاشاه به جای پدر به عنوان شاه ایران بر اریکه سلطنت نشست تا خرداد ۱۳۲۶ برای وی مسافرتی به آذربایجان ممکن نگردید. زیرا ارتش سرخ در آنجا استقرار داشت و این کار با شئون پادشاه یک کشور مستقل سازگار نبود و چه‌بسا که اگر او هم می‌خواست روس‌ها بدان راضی نمی‌شدند. بعد از اردیبهشت ۱۳۲۵ نیز که روس‌ها ایران را تخلیه کردند حکومت فرقه دموکرات بر آذربایجان تسلط داشت و بدین سبب موجبات چنین مسافرتی فراهم نبود. پس از سقوط دموکرات‌ها لازم دیده شد که وی بدان استان سفر کند و از مردم آنجا، که به قول خودش در چند سال گذشته تحت سخت‌ترین شرایط زندگی کرده بودند، دلجوئی نموده آنان را به "عواطف ملوکانه مستظهر دارد".

برای چنین مسافرتی مقدماتی لازم بود از جمله آن که اطمینان حاصل شود که امنیت او تأمین است و بازماندگان فرقه و کسان برخی از کشته‌شدگان آنها، قصد سوئی را نسبت بدو اعمال نخواهند نمود. تهیه این مقدمات، مدتی در حدود شش ماه طول کشید و در خرداد ۱۳۲۶ "موکب همایونی" در میان تدابیر شدید امنیتی، به قول روزنامه‌ها به آذربایجان "نزول اجلال فرمود" و پس از بازدید از تبریز و خوی و رضائیه به اردبیل عزیمت کرد و ساعت ۷ بعد از ظهر پنج‌شنبه ۱۵ خرداد وارد این شهر گردید در حالی که او آخرین

بار در پائیز ۱۳۱۵ به اتفاق پدرش از این شهر دیدن کرده بود. مسافرت شاه زمینی صورت گرفت و همان روز پنجشنبه پس از آن که نهار را در سراب صرف کرد ساعت ۳/۳۰ بعدازظهر به سمت اردبیل به راه افتاد. در آن زمان سرهنگ نادر باتمان‌قلیچ فرمانده نیروهای مستقر در اردبیل بود و با تلاش همهجانبه موجبات استقبال باشکوهی را برای شاه فراهم کرده بود. در هفت فرسخی شهر اردبیل سواران پورتچی در کنار جاده صف کشیده از شاه پیشواز کردند و بنا به نوشته جراید بیش از ۴۰ رأس گاو و گوسفند در زیر پای شاه قربانی نمودند.

رسم این طایفه از دوران قاجار بر این بود که هر وقت شاه یا ولیعهدی از منطقه عشایری آنها عبور می‌کرد به استقبال او می‌آمدند و احترامات خود را بدین طریق "نثار قدوم مبارک" می‌نمودند و ما در مجلد اول، از استقبال خسرو خان‌پورتچی از "موکب محمدعلی میرزا ولیعهد" سخن گفته و قتل او را به‌دستور همین ولیعهد و در آن سفر به تفصیل آورده‌ایم.

در قصبه نیر وجوه مردم در مسیر شاه ایستاده ابراز احساسات می‌کردند و در میان آنها مادر میر غلام منصوری نیز دیده می‌شد که ما در این کتاب در باب اعدام او به وسیله عمال فرقه دموکرات در اردبیل مطالبی نوشته‌ایم. سلطنت منصور پیرزن هفتاد ساله‌ای بود که در عزای فرزندش لباس سیاه بر تن کرده سوگوار مانده بود. او بر هم خوردن فرقه دموکرات به ویژه آمدن شاه را بدین منطقه تسلی خاطر برای خود تصور می‌نمود. شاه که از داستان اعدام فرزندش آگاه بود وی را به حضور پذیرفت و نوازش نمود و سلطنت در این شرفیابی در حضور شاه چارقد سیاه از سر خود برداشته چارقد دیگری به رنگ دیگر بر سر کشید و خطاب به شاه گفت "گرچه قتل فرزند رشیدش پیوسته‌او را متأثر خواهد ساخت ولی مقدم شاه را به‌منزله انتقام خون وی از قاتلانش به‌حساب می‌آورد و به‌یمن نجات آذربایجان و سفر شاه لباس عزا از تن درمی‌آورد". شاه با تحسین از این احساسات وی از نیاز مندی‌هایش پرسید ولی آن پیرزن عالی‌طبع خود را بی‌نیاز نشان‌داده از او چیزی نخواست. در دو فرسنگی شهر، سرهنگ باتمان‌قلیچ با یک دسته نظامی تشریفاتی به استقبال آمده بود. شاه از "اتومبیل" پیاده شد و گزارش نظامی او را اصغاء کرد. آنگاه به طرف هیئت علمای خلخال، که برای دیدن شاه به اردبیل آمده و به عنوان استقبال از "موکب همایونی" در آنجا حضور یافته بودند، رفت و پس از شنیدن خوش‌آمد آنها، از حال و زندگی آنان پرسش‌ها نمود و از این که گردانندگان فرقه هیچگونه ایمان و اعتقادی به خدا و دیانت اسلام نداشتند سخنانی خطاب به آنان بر زبان آورد و سپس به سمت شهر حرکت کرد.

در مدخل شهر ۱۸۰۰ سوار شاهسون از ۷ طایفه اطراف شهر، در حالی که رئیس هر طایفه در اول دسته خود قرار داشت، با پرچم‌های مخصوص طایفه ایستاده بودند. شاه در مقابل آنها توقف کرد و خیرمقدمی را که یکی از بیگ زادگان خواند، گوش داد. آنگاه عازم شهر شد.

در شهر ۲۴ طاق نصرت از طرف تجار، اصناف، مالکین، مؤسسات حمل و نقل، ایلات و عشایر، محلات مختلف و کارمندان ادارات زده شده بود و این‌ها غیر از تعداد دیگر از طاق‌نصرت‌هایی بود که در طول راه از طرف روستائیان نزدیک جاده برپا گشته بود. روزنامه‌های آن روز نوشتند که در مراسم استقبال احساسات مردم اردبیل به حدی زیاد بود که شاه دو کیلومتر راه را تا خود شهر پیاده رفت و در آنجا سوار ماشین روبازی شده ساعت ۷/۳۰ به استراحتگاه خود رسید.

در شب ورود او از طرف سربازان پادگان اردبیل، نمایشی به نام حمله به آذربایجان ترتیب یافته و طبق برنامه می‌بایست ساعت ۸ بعدازظهر در حضور شاه به صحنه درآید. از این رو وی بعد از کمی استراحت به تالار دبیرستان صفوی، که نزدیک اقامتگاهش بود، رفت و از آن دیدن نمود.

روز جمعه طبقات مختلف مردم به دیدن شاه رفتند. ابتدا آقایان علما، بعد رؤسای ادارات و سپس طبقات دیگر از تجار و اصناف و مالکان و خوانین عشایر اردبیل و خلخال. شاه ساعت ۱۱ آن روز از بیمارستان اردبیل دیدن کرد و ساعت ۴/۳۰ بعدازظهر نیز در جایگاهی، که در پیاده‌رو خیابان پهلوی، کنار دبیرستان صفوی برپا ساخته بودند، قرار گرفت و از "رژه" دانش‌آموزان، سواران شاهسون و نیروهای مسلح مستقر در اردبیل دیدن کرد. ساعت ۶ بعدازظهر به بیمارستان شیر و خورشید سرخ رفت و ساعت ۸ نیز برای تماشای نمایش دیگری که دانش‌آموزان مدارس اردبیل تهیه دیده بودند در دبیرستان صفوی حضور یافت.

برنامه دیدار شاه قبل از ظهر روز شنبه ۱۷ خرداد با بازدید از بقعه شیخ صفی‌الدین پایان گرفت و او در حالی که عشایر و طبقات مختلف و شهروندان اردبیل در خارج دروازه آستارا صف کشیده بودند قبل از ظهر به سمت گیلان حرکت نمود و شادروان حاج مجدالواعظین برای او دعای سفر خواند.

آتش‌سوزی بازار اردبیل

هنوز سی و هفت روز از مراجعت شاه نگذشته بود که آتش‌سوزی بزرگی در بازار اردبیل اتفاق افتاد و ضمن آن بیش از دویست دکان طعمه حریق گشت و متجاوز از ۴۰ میلیون ریال به صاحبان آنها خسارت وارد کرد.

در باب علت آتش‌سوزی، آن روز شایعاتی در اردبیل بر زبان‌ها جاری بود و چنین گفته می‌شد که این کار عمدی بوده و به وسیله بازماندگان فرقه دموکرات آذربایجان صورت گرفته است. برخی بر این گفتار اضافه می‌کردند که عاملان این کار ماده شیمیایی مخصوصی به دکان‌ها زده بودند و این ماده بوده است که به محض رسیدن آتش مشتعل گشته و در آن واحد همه جا را به آتش کشیده است. اما در گزارشی که رئیس شهربانی‌های آذربایجان تلگرافی از اردبیل برای استاندار مخابره کرده گفته است که "این شایعات صحت ندارد و سهل‌انگاری‌های سه نفر شاگردان محسن کلامدوز به نام‌های غلام‌حسن، میرزاده و رسول موجب آن گشته و بر اثر وجود چراغ نفتی و اطوی آتشی این واقعه رخ داده است. آتش وقتی به داروخانه‌ای که نزدیک آنجاست رسیده بر اثر الکل و بنزینی که عادتاً در داروخانه‌ها فروخته می‌شود شدت گرفته است".

واقعه حریق به وسیله تیراندازی هوایی پاسبانان پانس بازار به اطلاع عموم رسید زیرا شهر فاقد هرگونه وسیله آژیر و اخبار بود.

در چنین اتفاقاتی معمولاً مأموران انتظامی سعی بر آن می‌نمایند که از هجوم مردم جلوگیری کنند تا دست و پای آتش‌نشانان گرفته نشود و میدان عمل وسیعی در اختیار آنان قرار گیرد ولی آن روز شهرداری هیچ وسیله‌ای برای اطفای حریق نداشت جز چند نفر رفتگر پیر و از کار افتاده که آنها را نیز به زحمت از خانه‌های خود بیرون کشیده پس از توسعه آتش برای خاموش کردن آن آورده بودند. ارتش نیز نمی‌توانست کاری انجام دهد زیرا جز بیل و کلنگ، آن هم برای کندن سنگر وسیله دیگری نداشت. این بود که با

تیراندازی هوایی از مردم استمداد شد و در کمتر زمانی جمع زیادی از صاحبان مغازه‌ها و کسان آنها در محوطه بازار گرد آمدند. اما اینان نیز نتوانستند کاری انجام دهند. نگارنده هم از جمله کسانی بودم که به صدای تیرها از خانه به در آمده در میان گروهی از مردم که با عجله از محلات پائین به طرف بازار می‌رفتند به تماشای این صحنه تأثر آور گشانیده شدم و از این که این همه آدم به خاطر نداشتن هیچگونه وسیله‌ای برای خاموش کردن آتش، تسلیم واقعه گشته آن هم ثروت و کالا را از دست می‌دهند تأسف می‌خوردم. راسته بازار به صورت دالانی در آمده بود که بر اثر حرارت آتش، هوا را از دهانه آن، آنجا که بالاتر از مسجد جامع به خیابان پهلوی باز بود، به داخل می‌کشید و آن را تف کرده به صورت باد گرم همراه با شعله‌های آتش به سرعت به سمت دیگر می‌راند. درب‌های مغازه‌ها عموماً از تخته بود و مثل چوب کبریت آماده سوختن. با اندک شعله‌ای که می‌رسید آتش می‌گرفت و آنگاه حریق به داخل دکان‌ها سرایت می‌نمود و هر چه که در آنها بود طعمه خود می‌ساخت.

همه می‌خواستند وسیله‌ای پیدا کنند و از شرایط آتش به نقاط دیگر جلوگیری نمایند اما هیچ وسیله‌ای نبود و حتی آب جوی‌های خیابان، که سهمیه شهرداری بود و می‌بایست برای آبیاری درختان خیابان‌ها در آنها جاری باشد، بنا به مشهور به وسیله بعضی از مسئولان آن اداره در خارج از شهر فروخته شده بود و برای نمونه به قدر کف یک دست هم در جوی‌های مذکور آب دیده نمی‌شد.

سرانجام تنی چند از شهروندان با بیل و کلنگ به پشت بام بازار رفتند و در محلی مقابل درب دوم سرای وکیل، روبروی بازار خراطان، که هنوز آتش بدان جا نرسیده بود، چند گنبد را با سقف بعضی از دکان‌ها خراب کردند و در نتیجه باد گرم و سوزان جهت خود را عوض کرد و به جای آن که مستقیم در بازار پیش برود تنوروار از آنجا رو به بالا کشیده شد و از سرایت آتش به دکان‌های بعدی جلوگیری گردید.

در این آتش‌سوزی نه تنها چوب و تخته و اجناس قابل احتراق سوخت بلکه از شدت حرارت ملاط‌های بین آجرها نیز فرو ریخت و بدین سان سقف‌ها و دیوارها نیز خراب گردید.

این حادثه برای بعضی اشخاص آشوب‌طلب، که ما در صفحات پیشین از آنها به نام اوباش یاد کرده‌ایم، فرصتی پیش آورد. آنان به‌عنوان کمک برای تخلیه اجناس مغازه‌هایی که آتش هنوز به آنها سرایت نکرده بود از دستبرد بدان‌ها باز نایستادند و در ایجاد خسارت به صاحبان آنها جانشتین آتش گشتند و با استفاده از تاریکی شب قسمتی از آنها را تاراج نمودند.

آتش سوزی حدود ساعت ۱۰ بعدازظهر روز سه‌شنبه ۲۳ تیرماه ۱۳۲۶ خورشیدی برابر ۲۶ شعبان ۱۳۶۶ قمری اتفاق افتاد و در شهروندان اردبیل نگرانی و درماندگی عظیمی به وجود آورد. نیمه‌های شب بعضی از معاریف شهر با نایب‌الصدر به تلگرافخانه رفته با علی منصور استاندار آذربایجان، که او نیز همراه فرمانده لشکر در تلگرافخانه تبریز حضور داشت، ضمن تلگرام حضوری عظمت فاجعه را شرح دادند. استاندار در جواب، آنها و به وسیله آنها مردم را به صبر و شکیبائی دعوت کرد و به عواطف دولت امید داد و بلافاصله جمعیت شیر و خورشید سرخ آذربایجان را به تشکیل جلسه فوری دعوت نمود تا در این باره بی‌اندیشند و به آسیب‌دیدگان کمکی برسانند. هیئت مزبور اعلامیه‌ای خطاب به جمعیت شیر و خورشید شهرهای آذربایجان فرستاد و کمک فوری به خواهران و برادران اردبیلی را توصیه نمود و برای تمرکز این کمک‌ها حسابی نیز به شماره ۴۶۹۴۱ نزد بانک ملی افتتاح کرد.

خبر حریق شبانه وسیلهٔ استاندار به تهران مخابره شد و از طرف شاه دو بیست هزار ریال برای کمک‌های فوری اهدا گردید و مقرر شد که بانو شمس پهلوی خواهر بزرگ وی و رئیس کل جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران شخصاً به اردبیل آمده از نزدیک حادثه را بررسی و چاره‌سازی کند. قوام‌السلطنه نخست‌وزیر نیز ضمن دستور تلگرافی از همهٔ استانداران و فرمانداران کشور خواست که مردم را برای کمک به آسیب‌دیدگان تشویق و با تشکیل هیئتی به نام انجمن "ستمدیدگان اردبیل" اعاناتی جمع‌آوری نمایند.

مسافرت شمس روز شنبه ۲۷ تیر برابر آخر شعبان صورت گرفت و او ساعت ۷ بعدازظهر از طریق آستارا وارد اردبیل گردید و با آن که غروب بود و هوا رو به تاریکی می‌رفت، او هنگام عبور از خیابان در مقابل بازار از "ماشین" پیاده شد و از بعضی از مغازه‌های ویران دیدن نمود و با مشاهدهٔ وضع تأسفبار خطاب به استاندار گفت "اگر خودم نمی‌آمدم و با چشم این صحنه را نمی‌دیدم باور نمی‌کردم که فاجعه‌ای بدین عظمت رخ داده است".

منصور استاندار آذربایجان که برای استقبال از خواهر شاه به اردبیل آمده بود از این که می‌ادا با تاریخ شدن هوا اتفاقی علیه شاهدخت رخ دهد نگران گردید و از او خواست که برای استراحت به محلی که در فرمانداری آماده شده بود، برود.

فردای آن روز کمسیون با شرکت استاندار و آقایان دکتر امیراعلم، دکتر حکیم‌الدوله، دکتر نفیسی اعضای مرکزی جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران، که با شمس پهلوی به اردبیل آمده بودند، و فرماندار، شهردار، رئیس‌شهربانی و اعضای جمعیت شیر و خورشید سرخ اردبیل تشکیل گردید و قرار شد که مقدم بر هر چیز، از محل اعانات رسیده باز سازی بازار آغاز گردد و نیز صورت اسامی زیان‌دیده‌ها و میزان خسارت آنها تهیه و به کمسیون ارائه شود و هیئتی نیز به نام "انجمن خیریهٔ اردبیل" برای کمک به زیان‌دیدگان تشکیل یافت و از ۲۹ تیرماه آغاز به کار کرد.

برای ما میسر نگردید که از مجموع اعانات رقمی به دست آوریم و از وجوهی که به یکایک خسارت‌دیدگان پرداخت شده است، اطلاع یابیم ولی این را می‌دانیم که برخی از بازاریان عالی‌طبع حاضر به قبول اعانه نشدند و با مناعت طبع خویش زیان‌های رسیده را شخصاً تحمل کردند. برعکس کسان دیگری نیز پیدا شدند که میزان خسارت خود را دو چندان بیشتر گفتند.

در یکی از دکان‌های مجاور درب مسجد جامع در بازار، نیکمردی به نام علی روانی صرافی می‌کرد و در جامعهٔ اردبیل معیار کامل یک انسان شرافتمند به حساب می‌آمد. مغازهٔ او نیز با تمام آن چه در آن بود طعمهٔ حریق گردید. هیئت خیریه، مثل دیگران در صدد جبران خسارت وی برآمد ولی او از قبول هرگونه کمکی خودداری کرد. خواست او فقط این شد که دو بیست و چند تومانی را، که پیرزنی نزد او امانت گذاشته و در این واقعه از بین رفته است، بدان زن بپردازند و هیئت نیز چنین کرد.

خرابی بازار می‌توانست فرصت خوبی برای شهرداری باشد تا با یک نقشهٔ صحیح آن را نوسازی کند ولی شهرداری اسم بی‌مسمائی بود و هیچگونه برنامه‌ای برای شهر نداشت. کمکم مغازمداران به نوسازی دکان‌های خود، با همان شکل اولیه پرداختند و به تدریج کسب و کار خود را شروع نمودند. با این حال پریشانی مردم که بیش بود بیشتر گردید. زیرا آنان تازه از آثار و تبعات حکومت یک سالهٔ دموکرات‌ها درآمده و زمستان سختی را نیز پشت سر گذاشته بودند و نیاز مبرم و فوری به کسب و کار و رونق اقتصادی داشتند که

دچار چنین بلایی آن هم در آستانه حلول ماه رمضان، گردیدند که علی‌القاعده ماه رکود خرید و فروش و هرگونه فعالیت اقتصادی در بازار اردبیل بود. این درماندگی تا بدانجا رسید که برخی از خسارت‌دیده‌ها حتی امکان تهیه مایحتاج روزانه خانواده خود را نیز از دست دادند.

سفر وزراء به اردبیل

سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ با این گرفتاری‌ها گذشت. امید آن بود که سال‌های بعد دوران فراخ و آسایش باشد ولی در سال‌های ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ بارندگی در آذربایجان کمتر شد و رکود کشاورزی و ازدیاد بی‌کاری بر دامنه فقر اقتصادی مردم افزود. در دشت مغان، که مرکز غله آذربایجان است، در این دو سال بارندگی نشد و ساکنان آنها با از دست دادن دام‌ها و بی‌حاصل شدن کشت‌هایشان به روز سیاهی نشسته به کلی از هستی ساقط گشتند. لاجرم با وضع فلاکت باری راه اردبیل پیش گرفته به شهر آمدند و چون زمستان سرد رسیده بود مردم از آنها در مساجد نگهداری نمودند.

این وضع دولت را از جانب آذربایجان سخت نگران نمود. اما این نگرانی نه برای مردم بود بلکه تصور این که مبدا فقر آنان حادثه جدیدی مثل فرقه دموکرات در منطقه به وجود آورد و سبب توسعه افکار "کمونیستی" گردد، اولیای دولت را مضطرب ساخت و به فکر چاره انداخت.

در این باب در تهران جلساتی تشکیل یافت و نظریات کارشناسان مورد بررسی قرار گرفت و چون نتیجه مطلوبی نداد شاه دستور داد که وزرای مؤثر کابینه شخصاً بدان منطقه بروند و از نزدیک مشکلات را دریافته حضوراً چاره سازی کنند. این بود که تنی چند از آنان به راه افتادند و طبق برنامه از تبریز و دیگر شهرها دیدار کردند و یکی دو روز نیز در اردبیل گذرانیدند.^۱

آنها تک تک به اردبیل می‌آمدند و پس از استراحت، که علی‌العموم یکی دو شب می‌شد، جلسه‌ای در فرمانداری تشکیل می‌دادند و با تعداد معینی از سردمداران محلی، که غالباً آلت دست و بلی‌بلی گویان فرماندار بودند، و در چنین جلساتی به عنوان معتمدان اهل شهر دعوت می‌شدند تبادل نظر می‌کردند. آنگاه سوار گشته مراجعت می‌نمودند.

ساکنان اردبیل و بلادیدگان دشت مغان از این آمد و شدها نتیجه مطلوبی به دست نیاوردند و جز استقلال فرهنگ اردبیل که وزیر فرهنگ وقت در خود اردبیل آن را تصویب نمود^۱ از این مسافرت‌ها طرفی نیستند.

اردبیل در وقایع ملی شدن صنعت نفت

خوانندگان آگاه می‌دانند که در سال ۱۲۸۰ خورشیدی، برابر ۱۳۱۹ قمری و ۱۹۰۱ میلادی که مظفرالدین شاه قاجار در ایران سلطنت می‌کرد، امتیاز استخراج نفت در خوزستان و جنوب غربی ایران، در مقابل بیست هزار لیره انگلیسی و ۱۶٪ عواید سالانه^۱ نگارنده در آن تاریخ برای گذرانیدن تعطیلات تابستانی نزد پدر و مادرم در اردبیل بودم. در روزنامه شمس ایران که در آن شهر چاپ می‌شد مقالاتی با عنوان نامه‌های سرگشاده خطاب به هر یک از آن وزرا نوشته نیازهای بنیادی منطقه را با راه حل‌های منطقی آنها به وضوح یادآور شدم. تأسفاً حجم کتاب حاضر امکان نقل آنها را، که در شماره‌های دهه سوم مرداد ۱۳۲۸ روزنامه مذکور مندرج است، نمی‌دهد. اما این تأسف برای نگارنده باقی است که بعد از گذشتن ثلث قرن از آن تاریخ هنوز هم آن نارسائی‌ها و نیازها در این ولایت مستعد باقی می‌باشد.

برای مدت شصت سال، به یک نفر استرالیایی تبعه انگلستان، به نام "ویلیان ناکس داریسی" داده شد. چند سال بعد او امتیاز خود را به یک کشیش انگلیسی، که در بعضی مأخذ فارسی از او با صفت جاسوسی یاد کرده‌اند، واگذاشت و سرانجام دولت انگلستان با وسایل مقتضی آن را از دست کشیش مذکور درآورده شرکتی به نام "بریتیش پترولیوم"^۱ برای بهره‌برداری از آن ترتیب داد.

هنگام سلطنت رضاشاه پهلوی، دولت انگلستان به فکر تمدید مدت قرارداد افتاد و با نفوذی که آن دولت در آن شاه و قدرتی که آن شاه در ایران داشت برای نیل بدین منظور اقدام کرد. شاه در ۶ آذرماه ۱۳۱۱ قرارداد داریسی را پاره کرده در آتش بخاری انداخت و داستان لغو قرارداد را مظهري از اراده ملت و دولت ایران در اعمال سیاست مستقل خارجی و قطع ید ظالمانه دولت استعماری بریتانیای کبیر اعلام کرد. سه شبانه روز در ولایات آذین‌بندی کردند و اقدام شاه را در استیفای حقوق ملت مظلوم با برپائی جشن و سرور ستودند. قافل از آن که این نمایش تصنعی برای در خواب کردن بیشتر مردم بود و جشن و شادمانی در واقع عزا و ماتمی از حیث اسارت مجدد ملت ایران برای سالیان ممتد دیگری، در پی داشت. زیرا به فاصله کوتاهی قرارداد جدیدی، که آن‌روز ملت از آن بی‌خبر ماند، با شرکت مزبور منعقد گردید و مدت بهره‌برداری برای شصت سال دیگر تمدید شد. وطن دوستان ایرانی از این تاراج ثروت ملی سخت آزرده‌خاطر شدند ولی از ترس بی‌رحمی‌های شهروانی ایران چاره‌ای جز سکوت نداشتند. بعد از شهریور ۱۳۲۰ که برای چندی صباحی امکان بیان مطالب فراهم گشت مجالی برای اظهار نارضايتی‌ها پیش آمد و جسته و گریخته مطالبی در باب ملی شدن صنعت نفت بر زبان‌ها جاری و هرآینه در جراید منتشر گردید و سرانجام بحث آن به مجلس شورای ملی کشیده شد و در این باب از طرف برخی از نمایندگان از دولت استیضاح به عمل آمد.

سپهبد حاج‌علی رزم‌آرا، نخست‌وزیر وقت با این نظر مخالفت نمود و روز ۱۶ اسفندماه ۱۳۲۹ خورشیدی در مسجد شاه تهران ترور شد. طرفداران استیفای حقوق ملت، سخن از ملی شدن صنعت نفت به میان آوردند و به رهبری مرحوم دکتر محمد مصدق ایستادگی کردند. شاه با خواست آنان مخالفت نشان داد و این خود موجب از دیداد طرفداران آنها گردید. "میتینگ"ها و اجتماعات وسیعی بر پا گشت و از مظالم انگلستان و چپاول منابع نفت به دست عمال شرکت، مطالب زیادی گفته شد و سرانجام دکتر مصدق به نخست‌وزیری رسید و نفت را ملی اعلام نمود.

اردبیلیان علی‌القاعده در این موارد مردم محافظه‌کاری می‌باشند و از بس در طول تاریخ از دولت مرکزی ظلم دیده و از حملات و اشغالگری‌های دول خارجی ستم کشیده و کرات و مراتب با هجوم عشایر هستی خود را از دست داده‌اند همواره خود را از چنین مسائلی به دور می‌دارند و مخصوصاً از دوز و کلک انگلیسی‌ها، که در اصطلاح جهانی سیاست خوانده می‌شود، نگرانی خاصی در دل خود احساس می‌کنند. بدین جهت در مسائلی که بوی سیاست (!) از آنها استشمام شود کمتر ورود می‌نمایند.^۲

۱. British Petroleum علامت اختصاری این نام BP بود. انگلیسی‌ها در ایران B را به معنی بنزین و P را پارس شایع کرده بودند. و مردم BP را علامت بنزین پارس می‌دانستند و چنین می‌پنداشتند که نفت مال پارس یعنی ایران است و اختیار در دست خود ملت و دولت ایران.

۲. اردبیلیان ضرب‌المثل‌وار می‌گویند: "تا روزی که جزیره بریتانیا خراب نشده است هر کس در سیاست دخالت کند خونش به گردن خودش می‌باشد".

در قضایای ملی شدن نفت نیز وضع مردم چنین بود و وقتی آدمی با یک بازاری یا بازرگان و یا کارمند تحصیل کرده اداری از این مقولات سخن می‌گفت بلافاصله در جواب چنین می‌شنید که "این دم شیر است به بازی مگیر". انگلیسی‌ها خطر ناکند و به زودی دست از نفت ایران بر نمی‌دارند.

با این حال در بین جوانان و برخی روستائیان، که در زمان حکومت فرقه دموکرات آذربایجان، از مبلغین آنها مطالبی در باب مظالم انگلیسی‌ها شنیده بودند، جسته و گریخته طرفدارانی برای ملی شدن نفت به چشم می‌خورد و نور امیدی، اگر چه بسیار ضعیف، در دل آدمی سوسو می‌کرد.

در این ایام، که سال ۱۳۲۹ خورشیدی بود، شخصی به نام حسن فرزانه به فرمانداری اردبیل منصوب گشت. او که ذاتاً مرد سلیم‌النفسی بود با دربار سلطنت به وسائل ارتباط داشت و بدین جهت با مقایسه با فرمانداران دیگر حیطة اختیارش وسیعتر و ترس از دست دادن مقامش کمتر بود و چون هرگونه "میتینگ" و اجتماع منوط به اجازه او بود، وی با توجه به آنچه در مرکز می‌گذشت با تشکیل اجتماعی در صحن دبیرستان صفوی، که نگارنده تقاضاکننده آن بود، موافقت نمود.

در این اجتماع، که قریب یک هزار نفر در آن حضور داشتند، از آقای اسماعیل والی زاده، رئیس فرهنگ اردبیل، که سال‌ها معاون فرهنگ خوزستان و آگاه از ماجرای نفت و تضییع حقوق ملی بود، دعوت به سخنرانی شد و او کلیاتی در این زمینه بیان داشت و رشته سخن را به ناطق بعدی^۱ سپرد. خود فرماندار نیز در این اجتماع شرکت داشت و در پایان سخنرانی پشت میز خطابه رفت و از نظم موجود و رعایت کامل نزاکت بین‌المللی در سخنان سخنگویان تشکر نمود.

خبر تشکیل این اجتماع، به ویژه شرکت و سپاسگزاری فرماندار، موجب تشجیع مردم گشت و تعداد شرکت‌کنندگان اجتماعات بعدی را آنچنان بالا برد که محل تجمع به فضای بسیار وسیع جای نارین قلعه سابق و جلوی پستخانه کشیده شد و سخنرانان جوان و پر حرارت دیگری بر سخنگویان قبلی افزوده گشت.^۲ اما اختلاف نظری که در تهران بین شاه و نخست‌وزیر در این مورد پیدا شد تندی چند از ماجراجویان را در اردبیل نیز وادار به تحریکات و تهدیدات نمود. یکی دو تن از آنان، که خود را "شاهپرست" می‌خواندند با سلاح‌های کم‌ری در سخنرانی‌ها حضور می‌یافتند و رئیس آنها با دو هفت تیر که بر کمر می‌بست در نزدیکی‌های جایگاه سخنرانی می‌ایستاد و گاه و بی‌گاه چشم‌غره‌ای نیز بر سخنرانان می‌رفت.^۳

۱. ناطق بعدی نگارنده این کتاب بود کمر آن زمان با عنوان معاونت اداره فرهنگ اردبیل در زادگاه خود خدمت می‌نمود و با همکاری دو تن دیگر از دوستان این اجتماعات را تشکیل می‌داد.

۲. یکی از این سخنرانان آقای غلامحسین صدرزاده بود که بعدها در پاریس ادامه تحصیل داده درجه کتری در رشته حقوق گرفت.

۳. این شخص به نام آقای رسول صمیمی نامیده می‌شد، او در اوایل زندگانی از گماشتگان آقای وکیل‌الرعایا بود و ما در مورد خود آقای وکیل در جلد اول سخن گفته‌ایم. بعدها، به ویژه در ایام به هم خوردن فرقه، او صاحب ثروت گشت و به رسول شاه معروف گردید. شهربانی و سواک و ارتش به خاطر طرفداری اش از شاه به وی کمک کرده پشتیبانی می‌نمودند و او در زمره رجال شهر درآمدی بود. بعد از آذر ۱۳۲۵ در خیابان و در روز روشن شخصی به نام "حسین جلالی" را که از اعضای فرقه بود و از زندان برای بازجویی به شهربانی می‌بردند در ملاء عام و جلوی چشم پاسبانان با تیر زده و کشته بود از این رو مخالفانش او را قاتل می‌خواندند. برادران مقتول بعدها ماجرا را به دادگستری کشیدند و قتل محرز گردید اما بر اثر توصیه‌ای که از نزدیکان دربار و وکیل وقت اردبیل در مجلس شورایی شد آقای صمیمی از زندان آزاد گشت.

مردم اردبیل که جرأت یافته بودند از سیاست ملی، که دکتر مصدق مظهر آن بود، طرفداری کنند در مقام مقایسه بین او و شاه از وی حمایت می‌نمودند. در روز ۱۲ مرداد ۱۳۳۲ که برای انحلال یا بقای مجلس شورایی، دوره هفدهم، در سراسر ایران به آراء عمومی مراجعه شد، اینان به مقیاس وسیعی شرکت کردند و جز تعداد انگشت‌شمار، برای بقای آن رأی ندادند و چه دیدنی بود احساسات آنها در آن روز.

روز ۲۵ مرداد نیز، که شاه از ایران به بغداد رفته بود، اجتماعی از طرف چپ‌گرایان در تازه میدان ترتیب یافت و در این باب که او ملت را در حال جنگ با دولت جهانخوار انگلستان بی‌سرپرست گذاشته و رفته است مطالبی عنوان گردید. این آخرین گردهمایی سیاسی مردم اردبیل در آن دوره بود زیرا سه روز بعد واقعه ۲۸ مرداد اتفاق افتاد و برای ۲۵ سال امکان هرگونه بحث و فحص در مورد مسائل کذکور در سراسر ایران و منجمله اردبیل از مردم گرفته شد.

آنچه در باب اجتماعات و میتینگ‌های مذکور می‌توان گفت این است که نفس این گردآمدن‌ها و سخنانی که در آنها گفته می‌شد در ازدیاد بینش سیاسی و اجتماعی مردم اثرات زیادی گذاشت و در ارواح خمود اهالی غیرمتحرک منطقه، حرکت و تکانی به وجود آورد. صد حیف که آنهایی که بعد از آن وقایع امکان سخن گفتن داشتند، جز تنی چند، از جمله عالم بزرگوار مرحوم حاج سید یونس یونسی^۱ قدمی در این باره برنداشتند و بلکه چنان که در گذشته‌ها عمل کرده بودند در به خواب کردن مردم نابخردانه همت گماشتند.

اردبیل و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

شاه در اواسط مرداد ۱۳۳۲ در اجرای نقشه‌های خویش، برای برانداختن دولت دکتر مصدق، به عنوان استراحت به نوشهر مازندران رفت و در آنجا حکمی به عنوان سرلشکر فضل‌الله زاهدی صادر کرده او را نخست‌وزیر ایران نمود. این حکم چند روز بعد از صدور و شبانه به وسیله سرهنگ نصیری فرمانده گارد سلطنتی به دکتر مصدق ابلاغ گشت و چون به نظر مصدق این ابلاغ فاقد تشریفات قانونی بود و حکایت از توطئه‌ای علیه او می‌کرد از این رو از پذیرفتن آن خودداری نمود و به دستور وی سرهنگ نصیری دستگیر و زندانی گردید. شاه چون چنین دید با یک هواپیمای اختصاصی از نوشهر به بغداد پرواز کرد و دو روز بعد به روم رفت.^۲

این پرواز، که روزنامه‌های آن روز آن را فرار خائنانانه خواندند، روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ رخ داد و سبب تظاهرات طرفداران دکتر مصدق در تمام شهرهای ایران گردید. اینان از این که طومار سلطنت برچیده شده و امکان حکومت جمهوری در کشور فراهم گشته است پایکوبی و شادمانی می‌کردند و شاه را از این که در این موقعیت حساس، که ملت عموماً در مقابل دولت جهانخوار انگلستان قد علم کرده، تنها و بی‌سرپرست گذاشته‌است سرزنش نموده خائن می‌خواندند. شک نیست که پاره‌ای نیز از عاقبت امر نگران بودند و استعمار را بدین سادگی از سر این ملت و کشور دست‌بردار نمی‌پنداشتند و گویا پندار اینان درست از آب درآمد و استعمار جدید، یعنی دولت آمریکا نقشه‌ای را که برای جانسپین کردن

۱. وجود این مجتهد دوراندیش به منزله سپری برای درماندگان در مقابل ظلم و تعدی دستگاه‌های دولتی بود. او در ۲۳ مرداد ۱۳۵۳ به مرض سکنه قلبی درگذشت و در قبرستان شیخان قم دفن گردید.

۲. سرهنگ نصیری به پاس این خدمت تا درجه ارتشبدی بالا رفت و به ریاست سازمان معروف و مخوف سلواک رسید.

خود به جای انگلیس، جهت مکیدن شیرۀ حیات این ملت کشیده بود، به مرحله اجرا درآورد. عامل اجرای این نقشه سرلشکر فضل‌الله زاهدی بود که حکم نخست‌وزیری را در جیب داشت و با راهنمایی‌ها و مساعدت‌هایی که آمریکائی‌ها می‌نمودند مقدمات کار را فراهم می‌ساخت. او با پولی که آمریکا در اختیارش گذاشته بود برخی بازیگران هزار چهره را اعم از روحانی و سیاسی، با خود دمساز کرد و این کار در زمانی صورت گرفت که کسانی مانند مرحوم سیدابوالقاسم کاشانی مجتهد و سیاستمدار بزرگ آن روز، دکتر مظفر بقائی کرمانی، حائری یزدی، حسین مکی، سید شمس‌الدین قنات‌آبادی و برخی دیگر از یاران دیروز دکتر مصدق جدا گشته به مخالفت با وی برخاستند. کسانی که بعضی از آنها مثل آقای شمس قنات‌آبادی بعدها از دستگاه سلطنت و حوزه تشریفاتی ملکه مادر شاه سر در آوردند.

زاهدی با به دست آوردن چند تانک و با استفاده از کامیون‌های زباله‌جمع‌کنی شهرداری تهران، به گفته آذینخواهان، گروهی از کسانی را، که ما در واقعه ۲۱ آذر ۲۵ اردبیل از آنها یاد کرده‌ایم و نیز عده‌ای از زنان روسپی شهرنو تهران را، سوار بر آنها کرده، با شعارهای زنده باد شاه و مرگ بر مصدق ... به یک‌بار در خیابان‌ها به حرکت درآورد و بدین وسیله با هو و جنجال آمدن شاه و سقوط مصدق را در شهر شایع کرد.

دکتر مصدق که به پشتیبانی ملت اطمینان داشت، حادثه را کم اهمیت پنداشت و از مقابله با آن خودداری نمود و با این تسامح خود عامل بارور شدن کودتا گردید. با این حال بعد از وی کسانی درباره او نیز مطالبی گفتند و او را به همکاری با آمریکا برای جلوگیری از رشد حزب توده و نفوذ روس‌ها متهم کردند.

کودتاچیان با همین وضع به بعضی از نقاط حساس، از جمله مرکز فرستنده رادیو هجوم آورده آن را بی‌هیچ مقاومتی تصرف کردند و با پیام‌ها و شعارهایی که از رادیو پخش نمودند به یک بار وضع را در همه کشور، منجمله اردبیل دگرگون ساختند.

آن روز مصادف با روز شهادت "حضرت مسلم بن عقیل" در کوفه بود و در بعضی از میدان‌های اردبیل مراسم عزاداری و شبیه‌خوانی، در ساعات بعدازظهر بر پا گشته بود. ساعت ۴ بعدازظهر بود که گفته‌های رادیو تهران در اردبیل پیچید و ناخودآگاه دعوتی از اوباش، برای ریختن به خیابان‌ها و ایجاد بلوا شد. لطفی که خدا در آن روز با مردم این شهر کرد فرار جمعی از شاه‌دوستان بود که همواره برای به دست آوردن چنین فرصت‌هایی می‌گشتند. اینان که در صدر آنها سرهنگ معصومی نام رئیس شهربانی، آقای رسول صمیمی سردسته شاه پرستان و برخی از اعیان و ذوات‌الصدرها بودند، بعد از فرار شاه از ایران، از اردبیل به روستاها یا تهران و تبریز گریختند و اگر آن روز در اردبیل می‌بودند بلاتردید وضع ۲۱ آذر ۱۳۲۵ را بار دیگر در مقیاس وسیعتری در این شهر به وجود می‌آوردند و نفوس بیشتری را به خاک و خون می‌کشیدند. با این حال جمع زیادی که دیروز با خون خود نوشته بودند "یا مرگ یا مصدق" در خیابان‌ها به راه افتادند و با شعار "زنده باد شاهنشاه"، "مرگ بر مصدق" به حرکت درآمدند.

عنایت دیگری نیز خداوند در آن روز با مردم این شهر نمود و آن فرماندهی افسر شریف و انسان نجیبی به نام "سرتیپ منوچهر رکنی" بر پادگان این ولایت بود. او که از سلاله قاجار و مرد تحصیل‌کرده‌ای بود از نجابت ذاتی قابل تمجیدی بهره داشت و راضی به رنج و آزار کسی نبود. وی در این واقعه به جای خوش‌خدمتی و خودنمایی ناصواب، که علی‌القاعده خاص اغلب دارندگان چنین مقامات است، اقدام به تأمین رفاه مردم نمود و

بلافاصله با اعلام حکومت نظامی از تعدی و تجاوز اوباش جلوگیری کرد. فرماندار نظامی به موجب ماده ۵ قانون مخصوص خود، تنی چند از کسانی را که ممکن بود مورد ادیت و آزار از طرف شاهدوستان قرار گیرند، احضار کرده بازداشت نمود و با این عمل آنها را از شر آشوبگران نجات داد و بر در خانه برخی از آنان، برای جلوگیری از هجوم و تعدی مخالفان، سربازانی را به پاسداری گماشت. دو روز بعد هنگامی که شاه پرستان فراری که بین روزهای ۲۵ و ۲۸ مرداد هر یک به گوشه‌های گریخته بودند با قصد انتقام به شهر بازگشتند آنها را در بند قانون و در زندان حکومت نظامی دیدند و بدین جهت بر آنها دستی نیافتند. حکومت نظامی یک هفته ادامه یافت و پس از آن که کارها اندکی رو به راه گشت روز پنجشنبه پنجم شهریور ماه برچیده شد. دستگیرشدگان با پرونده‌های مربوطه به دادگستری تحویل گشتند و با توجه به این که از لحاظ قوانین مملکتی جرمی نداشتند آزاد گردیدند. با این حال باز ماجراجویان دست از کارهای خود برنداشتند و به وسیله رئیس شهربانی، که از کهنه "آژان"های چاله‌میدان تهران بود و همدستی برخی از افسران و بازیگران ناجوانمرد محلی و پشتیبانی وکیل اردبیل در مجلس شورایی، شروع به پرونده‌سازی علیه دیگران نمودند و گرفتاری‌هایی برای بعضی از میهن پرستان و آزادیخواهان فراهم ساختند. اینان از این مزاحمت‌ها، که منجر به سرگردانی و جلای وطن جمعی از آنها گردید، خود نیز طرفی نبستند و علاوه بر ندامت سنگین وجدان، باقی عمر را نیز با مذلت روحی و سرافکنگی اجتماعی به سر کردند و خود سرمشقی برای دیگران گشتند. از آن به بعد اردبیل نیز، مثل نقاط دیگر ایران، در ظلمت شدید اختناق و استبداد فرو رفت و با تسلطی که دستگاه‌های امنیتی، به ویژه ساواک، بر همه شئون و ارکان اجتماعی در این خطه یافت کسی را یارای اظهارنظری در امور و یا حرکتی در طریق آزادی باقی نماند و این کار ربع قرن ادامه یافت.

سفرهای شاه در ۲۵ سال آخر سلطنتش به اردبیل

بعد از مرداد ۱۳۳۲ شاه سه بار دیگر به اردبیل سفر نمود یکی در مردادماه ۱۳۳۳، دیگری در مهرماه ۱۳۴۱ و سومی در شهریور ۱۳۵۵ خورشیدی. سفر اول یک سال پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ صورت گرفت. در این سفر شاه حوالی غروب روز شنبه دوم مرداد ۱۳۳۳ از راه تبریز وارد اردبیل شد. مردم اردبیل و خوانین ایلات مسیر شاه، از نیر تا نمین بالغ بر ۲۰ طاق نصرت زده با هلهله و شادی از ورود وی استقبال نمودند. اولین دسته مستقبلین روحانیون، تجار، روزنامه‌نگاران، مالکان و معتمدین شهر بودند که در کنار طاق نصرتی که در کنار پل الماسی زده شده بود ایستاده بودند. شاه در آنجا پیاده شد و پس از اظهار امتنان از خیرمقدم‌هایی که گفته شد به سمت شهر حرکت نمود. از محل پل شام‌اسبی تا شهر نیز سربازان، دانش‌آموزان و طبقات مختلف صف کشیده اظهار شور و شوق می‌نمودند. شاه در عمارت فرمانداری اقامت نمود و ۱۸ نفر از ملتزمین رکاب نیز در آنجا ماندند ولی بقیه همراهان را در مسافرخانه‌ها و عمارت شهرداری جا دادند و گروهی را نیز دو نفر سه نفر در خانه‌های آقایان حاج جواد مجتهدزاده، حسن‌علی خان امیری، هاشم‌خان وکیلی، رضا کتابچی، اسحق وهابزاده، تقی‌خان وکیلی و دکتر علوی پذیرائی کردند.

شاه در این سفر از بیمارستان‌های شیر و خورشید سرخ و بوعلی و سربازخانه دیدن کرد. طبقات مردم را به حضور پذیرفت. برنامه عملیات ورزشکاران را در محوطه دبیرستان صفوی تماشا نمود و شب دوم نیز در شب‌نشینی یک ساعته اداره فرهنگ در دبیرستان صفوی شرکت کرد و ساعت ۹ صبح روز دوشنبه ۴ مرداد پس از بازدید از بقعه شیخ صفی‌الدین از طریق آستارا عازم گیلان شد.

سفر دوم او بعد از واقعه معروف "انقلاب سفید" بود که در روزنامه‌ها و رسانه‌های خبری، از قول خود وی همواره از آن به نام "انقلاب شاه و مردم" یاد می‌شد. سفر شاه زمینی و از راه تبریز و سراب اتفاق افتاد. او روز جمعه ۱۳ مهرماه ساعت ۴/۳۰ بعدازظهر از سراب حرکت کرد و ساعت ۶ وارد اردبیل گردید. مراسم استقبال از قریه شام‌اسبی آغاز شد و شاه برای اصغا خیرمقدم علما و روحانیون پیاده گردید. آنگاه از جلوی ستون قضات، بازرگانان، پیشه‌وران، اصناف، فرهنگیان، معتمدان شهر، انجمن شهرداری گذشت و در جلوی صف انجمن، از وضع شهر سوالاتی نمود.

آن چه در این استقبال قابل‌توجه بود شرکت دلشکسته مالکان بود. اینان که طبقه خاص و ممتازی در جامعه بودند و در چنین مراسمی در صدر صفا قرار داشتند این بار به طرز بی‌رونی و غضب کرده شده‌ای ایستاده بودند زیرا از اقدامات شاه در مورد تقسیم املاک زراعی بین زارعان، دلخوش نبودند و شاه نیز با پیش کشیدن مظالم ارباب و رعیتی نمی‌توانست نسبت به آنها "دارای لطف و مرحمت سابق" باشد.

شاه از آنجا تا شهر را در "اتومبیل" رویازی نشست و به احساسات استقبال کنندگان، که در مسیر او به طرز چشم‌گیری اجتماع کرده بودند، جواب داد و با تکان دادن دست و گاهی با برخاستن از جای خود به آنان "ابراز تفقد" نمود. مردم خواهان آن بودند که شاه برای آنان سخنرانی کند ولی رئیس تشریفات دربار اعلام داشت که این کار فردا صورت خواهد گرفت.

شاه ساعتی در استراحتگاهش توقف نمود. آنگاه برای دیدن چند برنامه هنری به دبیرستان پهلوی رفت. مردم در خیابان‌های مسیر او ایستاده بودند و تا پایان برنامه‌ها همچنان با شعارهای گوناگون "ابراز احساسات" می‌کردند و وقتی شاه به قصد مراجعت به استراحتگاهش دبیرستان را ترک نمود از شدت احساسات مردم تحت‌تأثیر قرار گرفت و پای پیاده این راه را طی کرد.

او روز شنبه ۱۴ مهرماه به قریه نیار، در سه کیلومتری شمال شرقی شهر، رفت و با تشریفات خاصی اسناد مالکیت ۴۵۵ روستائی را به آنان اعطا کرد. آنگاه در اجتماع بزرگی از شهروندان، که روزنامه اطلاعات، ده سال بعد یعنی در ۳۰ مرداد ۱۳۵۱ در یکی از صفحات داخلی تعداد آنها را پنجاه هزار نفر نوشته است، شرکت نمود و با تأثر از شدت احساسات آنها، با لحن هیجان‌انگیزی گفت "مردم شریف و قهرمان اردبیل! کیست که در برابر این همه احساسات و وطن‌پرستی شما تحت‌تأثیر قرار نگیرد". و در این گفته حق با او بود زیرا به گفته شاهدان عینی اردبیلیان آن قدر احساسات نشان دادند که مأموران انتظامی از "کنترل" آنها عاجز ماندند و آنها "اتومبیل" شاه را در میان گرفته قصد داشتند آن را از جای خود بلند نمایند. و شاید بدین جهت بود که او گفت "اینک قلب من و شما به یک آهنگ می‌زند" و بعد مثل همه صاحبان قدرت که وعده‌هایی به مردم می‌دهند اشاره به وضع شهر نموده اضافه کرد که "می‌بینم شهر شما خیلی پیشرفت کرده" ولی بلافاصله متوجه غیرواقعی بودن این گفتار شد و برای تصحیح گفته خود افزود "اما این اندازه کافی نیست و این شهر

باید صد برابر پیشرفت کند".^۱

توجه به کلمه صد در گفتار شاه نشانگر این واقعیت بود که تا آن تاریخ و حتی تا این زمان که ما این مجموعه را گرد می‌آوریم از طرف دولت‌ها قدم مؤثری در پیشرفت اساسی این منطقه برداشته نشده و از میلیاردها میلیارد ریال وجوهی که به عنوان برنامه‌های پنج‌ساله در کشور ما خرج گردیده کوچکترین قسمتی در این ولایت به مصرف نرسیده است و گویی دولت‌ها اردبیل را جزو ایران نمی‌دانستند.

برای نمونه از قول یکی از مهندسان با شخصیت شهر ما^۲ که در وزارت راه صاحب مقام فنی و اداری بود، می‌آوریم که گفت در یکی از برنامه‌های پنج‌ساله اعتباری به مبلغ ۶۰۰ میلیون ریال برای احداث جاده کمربندی دور سبلان منظور گشته بود ولی وقتی جهت اجرای طرحی در منطقه دیگر در جنوب شرق ایران پولی لازم شد احداث جاده مذکور را، که از تصویب نیز گذشته بود، حذف کرده اعتبار آن را بدان منطقه انتقال دادند. همچنین از آخرین وکیل اردبیل در مجلس شورای ملی دوران سلطنت شنیده‌ایم که هنگام طرح برنامه ششم عمرانی در حضور نخست‌وزیر وقت ایران، وقتی نوبت به طرح ایجاد شهرک جهانگردی در "سرعین" رسید، آقای امیرعباس هویدا نخست‌وزیر به شدت با آن مخالفت کرد و مبلغی را که برای اجرای آن منظور گشته بود حذف نمود.^۳

باری مسئله بیکاری عده زیادی از جوانان و مردان اردبیل نیز "به عرض شاه" رسیده بود و این بود که او در آن سخنرانی اشاره بدین مطلب نمود و گفت "برنامه‌هایی در پیش است که اغلب آنها به دست خود شما انجام خواهد گرفت".

شاه در آن روز لوله‌کشی آب آشامیدنی شهر را که در مراحل اولیه خود بود افتتاح کرد و مسئول اجرای این طرح و عده داد که از فردای آن روز برنامه انشعاب به خانه‌ها آغاز خواهد کرد.

آقای حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی که طراح برنامه اصلاحات ارضی و تقسیم املاک زراعی بین دهقانان بود، در این باره گزارشی از وضع کشاورزی منطقه ایراد نمود و ضمن اشاره به منابع تأمین آب زراعتی، از دریاچه "نئور" سخن به میان آورده گفت که اگر با تأمین و صرف یک میلیون تومان اعتبار، دیواره این دریاچه را ۲ یا ۳ متر بالا ببریم می‌توان پنج هزار هکتار اراضی زراعی را در اطراف آن آبیاری کرد. مطلبی که هرگز جامه عمل به خود نپوشید و چنان که در مبحث کشاورزی آورده‌ایم این دریاچه هنوز هم به همان وضع سابق باقی می‌ماند.

آخرین سفر شاه به اردبیل روز دوم شهریور ۱۳۵۵ و به اتفاق همسرش بانو "فرح دیبا" صورت گرفت و در مجموع حدود ۶ ساعت طول کشید. او مقارن ظهر همان روز با "هلیکوپتر" وارد اردبیل شد و حوالی ساعت ۵/۳۰ بعدازظهر ۱ همان وسیله به تبریز باز گشت.

در این فاصله او از "انستیتوی تهیه بذر چغندر قند دیدن کرد و در آنجا گزارش وزیر کشاورزی را در باب ظرفیت کارخانه تهیه بذر، که روزانه ۵۰ تن بود، استماع نمود و از

۱. روزنامه اطلاعات تهران به تاریخ ۳۰ دیماه ۱۳۵۱ (صفحه داخلی این شماره از روزنامه که این قسمت از سخنان شاه در آن نوشته شده فقط تاریخ دارد و شماره صفحه ندارد).

۲. آقای مهندس خسرو حبیبی فرزند مرحوم آقاخان حبیبی که ما در جلد اول راجع به ایشان مطالبی نوشته‌ایم.

۳. گوینده این مطلب خانم لطیفه وحیدی آخرین وکیل اردبیل در دوران قبل از انقلاب در مجلس شورای ملی بود.

این که در اردبیل سالانه ۱۵ هزار هکتار بذر "منوژن" تولید و صادر می‌شود اظهار رضایت کرد.

در باب سدّ و تأمین آب مورد نیاز کشاورزی نیز تقاضائی از وی شد و شاه در این باره به وزیر کشاورزی دستور بررسی داد. او از بیمارستان شیر و خورشید سرخ اردبیل دیدن کرد و ناهار را در آنجا صرف نمود و از اعضای انجمن شهر که به دیدنش آمده بودند از وضع شهر و از این که آیا طرحی برای ایجاد تفرجگاهی در دریاچه "شورابل" برای مردم دارند سؤالاتی کرد و آنان چنان که رسم است جواب مثبت دادند. شاه از جمعیت شهر پرسید و وقتی تعداد ۱۵۰ هزار را در مورد شهروندان اردبیل شنید تعجب کرده گفت ده سال پیش سکنه اردبیل ۹۰ هزار نفر بود و مهاجرت از روستاها تعداد آنها را این چنین بالا برده است.

شاه از وضع کار و کارگران سؤال کرد و در جواب شنید که در این شهر ۹ هزار نفر کارگر وجود دارد و همه مشغول به کار می‌باشند. دبیر حزب رستاخیز در اردبیل نیز در جواب سؤال شاه از فعال بودن ۳۱۰ کانون حزبی در این منطقه سخن گفت و او را در مورد گسترش حوزه‌های حزبی ممنون ساخت.

او بعد از ظهر آن روز از بقعه شیخ صفی‌الدین دیدن کرد و در آنجا برای پیدا کردن محل دفن شهدای جنگ چالدران اظهار علاقه نمود و در قسمت آخر برنامه، بیمارستان خصوصی صفوی را، که یکی از پزشکان اردبیلی با استفاده از اعتبارات دولتی به وجود آورده بود، افتتاح کرد و از آنجا عازم مراجعت گردید.

در تمام این مراسم شهروندان اردبیل در مسیر شاه و فرح اجتماع کرده به شدت ابراز احساسات می‌نمودند و آن فرمایش حضرت امیرالمؤمنان علی بن ابی‌طالب را تحقق می‌بخشیدند که فرمود اکثریت مردم هر جامعه "همج‌الر‌عاع" هستند یعنی مثل پشه می‌مانند که حرکت آنها تابع جریان باد است. آن روز باد به سوی شاه می‌وزید و سکنه اردبیل را، مثل همه جای ایران به سوی او سوق می‌داد. دو سال بعد که جهت باد عوض شده بود مسیر آنها نیز دگرگون گشته بود و کسانی که دیروز می‌خواستند "اتومبیل" شاه را با دست بردارند امروز مجسمه سیمانی او را نیز قطعه‌قطعه کرده این کار را ارج بیشتری می‌نهادند. سخن ما در آن نیست که چرا آن روز آنچنان و به فاصله بسیار کوتاهی اینچنین می‌کردند بلکه هشدار به دولتمردان است که اگر در تربیت افراد جامعه نکوشند و آنها را به واقعیت امور آگاه نسازند مبادا صاحبان اغراضی پدید آیند و با تحریک احساسات آنها، به جای آن که پشه‌ها را در نسیم فرحبخشی به حرکت درآورند هرآینه مسیر آنها را در باد سموم و سوزانی قرار دهند و بدین گونه اساس جامعه و ملیت و نهادهای آن را متزلزل گردانند و خدا نکند که چنین روزی پیش آید.

رعایت ترتیب تاریخی مطالب ما را به انقلاب بزرگ سال ۱۳۵۷ در ایران می‌رساند انقلابی که به حکومت سلطنتی دو هزار و پانصد ساله در ایران پایان داد و در جریان خود در اردبیل نیز وقایعی پیش آورد. این وقایع موضوع گفتار دیگری است که به خواست خدا در جلد چهارم کتاب می‌آوریم و برای این کار از خدای بزرگ بقای عمر و عنایت و توفیق می‌خواهیم و اینک در گفتارهای دیگر به ذکر دیگر مسائل " اردبیل در گذرگاه تاریخ" می‌پردازیم.